

# حج النبوة



يُطَلَّبُ مِنْ

صَاحِبِ رَأْيٍ جَمِيلٍ حَمْدُ شَيْخِ قُبُورِي النَّقِيبِ الْمَجْدِ الْمَجْدِ الشَّهِيدِ نَوْرِ الْأَسْفَلِ

شَرْقِيٍّ شَرِيفٍ صَنَعَ شَيْخُ بُوْرَةَ الْبَاكِسْتَانِ

٢- الْمَكْتَبَةُ الشَّيْبُونِيَّةُ بِشَرَاةِ الرَّسْفَقَةِ بِفَاتِحِ ٧٢ اسْتَأْنُوْلُ تَرْكِيَّتِ



3653/1

# معارج النبوة

## في مدارج الفتوة

تأليف

الفاضل العالم الميرزا محمد معين الواعظ الكاشفي الهروي  
يطلب من

صاحب دارميد جميل الحاشي القوي النقشبند المجدد المجلد الشهير نور الاسفلان  
مشرقبور الشرف (شيخو بوره) الباكستان

٢- المكتبة الشيعونية شارع دار الشفقة بفتح ٧٢ استانبول تركيا

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی جناب شیخ احمد فاروقی سرہندی رضی اللہ عنہ کے

عقائد مکتوبات کی روشنی میں

# مسکات

قدس سرہ عزیز

مترتب

صاحبزادہ میاں جمیل احمد شرقپوری نقشبندی مجددی مدنی عنہ

شعبہ نشر و اشاعت

انجمن خیر البرکات سولہ دارا این حضرت میاں صاحب شرقپوری

ملنے کا پتہ

صاحبزادہ میاں خلیل احمد و جلیل احمد و سعید احمد شرقپوری شرق پور شریف  
ضلع شیخوپورہ

# تمت معارج النبوة في مدارج القصة

3653

بسم الله الرحمن الرحيم

تمت در بیان خوارق عادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

بدان نورك الله بنور الايمان ونورك بنور الاحسان مقصود از ايجاد عالین و از اتباع فریقین معرفت باری و ادای خدمات و طاعات حق سبحانه و تعالی و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون و چون طریق موصول مقصود بر بیشتره خلایق مختفی بود و برای ارشاد بل بارسال رسل محتاج گشتند تا از همه بنی نوع انسانی طائفه از بندگان بصلاح و سداد و دیانت و تقوی و امانت و پاکه طبیعت و تمامی خلقت و خوبی صورت بلندی همت و صدق مقال و حسن افعال و برگزیدگی نسب و پاکیزگی حسب و کمال عقل و قوت فصاحت آراسته و پیرسته بود خلعت نبوت پوشانیده بر سندر سالت بنشانند و از برای هر یک از ایشان طائفه از متابعان مخصوص گردانید چون منصب نبوت عالی بود آنرا بعلامات و امارات و حجج و براہین که عبارت از معجزات است مؤید و مؤکد گردانید تا بواسطه آن حرام سرائی نبوت از فراحت مدعیان کاذب خالی ماند و جملگیان بزم صطفای بحد صدق و صفا خالی باشند ایست

در حرم انس کسی راه یافت	کز نظر قدس نظر گاه یافت	هر که نمی باشد از اوصاف قدس	کی زنداند حرش لاف انس
کز خود او صاف طبیعت حلا	در حرم عشق کسی آشناست	و چون این امور خوارق عادت کبری نوع انسانی که از ایتان	

امثال این عاجزان مثل سرگشتن آتش از برای خلیل و ثعبان شدن عصا از برای کلیم و اجبای موتی بنفس عیسی و انشقاق قمر باشارت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و علی جمیع الانبیاء و امثال اینها از برای ایشان ابداع فرمود و بر دست ایشان ظاهر گردانید بقضین معلوم شد که ایشان خاصگیان بادشاه و بندگان مؤیدین خدا شدند و اگر ملحدی گوید که جادوان نیز خبرها از خوارق عادت می نمایند جواب آنست که آری می نمایند اما جز آنکه بجا عجز رسد و سیل آنکه بیچ سحری قوی تر از سحر فرعون نبود که خدا تعالی فرمود که و جادو بسحر عظیم و با وجود این معجزه عصا هم آنها را معدوم ساخت و سبب علام سحر ساحران همین بود که بسحر میباشند و گفتند میباشند که سحر معلوم کند اما معدوم توان کرد

مقتوی ساحران موسی استیزه را	برگرفته چون عصای او عصا	زین عصا تا آن عصا و قبست	زین عمل تا آن عمل راه شگرف
لغنه اشدا این عمل را در قفا	رحمت اشدا این عمل را در وفا	و از بنست که از زمان آدم تا زمان خانم صلوات الله و سلامه علیه و	

علی جمیع الانبیاء ممنوع بنیقنا و که بیچ سحری دعوی نمیبیری کرده باشد با و آنها که بعد از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم و سحر نبوت گردانند

که موجب اشتباه گردد زیرا که بقول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده بود لانی بعدی دختم نبی النبیین واجب گشته بود تکذیب ایشان  
 مع ذلک سبکه این دعوی باطل کرده است البته کذب و بطلان وی محقق گشته و خواوند گویند که سار بهلکت ابدی مبتلا شود و آنکه اظهار این معنی  
 بحق نموده روز بروز نبوت فروع رسالتش با وجودی معاندان در اطغای آن در استغلا کوشید و در ترقی فرود چنانچه حق تعالی فرموده بیدون  
 لیطفوا انور الله بافوا هم والله منته نوره ولو که الکافرون و اگر کسی سوال کند که در آیات بی ثبوت پیوسته که دجال بعضی را کشند و باز  
 زنده گرداند و این سحرست که مشابه معجزات انبیاء است که این نیز موجب اشتباه است اما نقل او اما عقلا نقلی آنست که پیغمبر صلی الله  
 علیه آله وسلم خبر داد و از دعوی او فرموده که حیای در قبضه اقتدار او نیست بلکه حق تعالی بجهت حکمی که ماوراست بردست وی از خارق عادت  
 چیزی ظاهر گرداند و دلیل بر آنکه احیاء و اماتت در قبضه او نیست که آن کس که کشند زنده گرداند آخر کار چون خواهد که دیگر بار بکشند نتواند و چون  
 بر قتل او قادر نباشد بر احیاء او بطریق اولی چه قتل مفرد و خلق هست و احیاء فی اما عقلی آنکه وی دعوی پیغمبری نخواهد کرد بلکه دعوی  
 خدائی خواهد نمود و کذب او درین دعوی که اظهار من شمس است که جسمی است محدود و مختصر عو رضائی را نشاید اما امتیاز از مخاریق نفوس  
 ناقصه بواسطه اجتماع زوائل بوسید شیطین بظهور پیوند و معجزه نفوس کامله بواسطه نقصان آن نفوس است و از تصرف مخاریق  
 تولد کند و تاثیر ملایکه در نفوس بواسطه کمال آنهاست و از آن تاثیر معجزات بظهور پیوند و آن معجزات دلیل کمال صاحب معجزه باشد  
 چنانچه مخاریق نشان نقصان صاحب خویش بود و فرقی میان معجزه و کرامات آنست که صاحب معجزه مامورست با خفا و تفاوت میان  
 معجزه و کرامات مثل تفاوت میان نبی و ولی یعنی ولایت را مستلزم است اولیائی تحت قبائی و نبوت را بظهور ادعای سبیل ربک  
 بالحکمة و الموعظة الحسنه و جاد لهم بالقیامی احسن پس روشن شد که اظهار معجزه بعد از دعوی نبوت صحبت صدق انبیاء است  
 علیه الصلوة والسلام اما تعریف معجزه نزد علماء آنست که المعجزة عبارة عن اظهار قدرة سبحانه و تعالی و حکمة علی نبی مرسل من استمر  
 بحیث یعجز اهل عصره عن ايراد مثلها یعنی معجزه اظهار قدرت الله تعالی است و حکمت او بردست پیغمبری از پیغمبران مرسل در بیان  
 است او بحیثیتی که عاجز باشند اهل روزگار از آوردن مثل آن و تحقیق اظهار قدرت الهی و حکمت نامتناهی نسبت بان پیغمبر صلی الله  
 علیه آله وسلم بواسطه آنست که بزرگان گفته اند چون نفوس ناطقه را قوت استقادات از عالم ملکوت کمال رسد و بواسطه طهارت سیرت و  
 صفائی سیرت استعداد استفاضه علوم و حقایق مستقره در آنکه ملکوت که مودعه در جواهر نفس کلیه از و رای حجب غیب دهد و بحیث تشبه  
 نفوس جزئیة بان نفس کلیه نسبت فرج باصل مؤکد گردد تا بواسطه آن تشبیه حجابی که میان اصل و فرع و کل و جز است مرتفع شود قواع  
 غیبیه از مطالع نفس کلیه در مرایای نفس جزئیة منعکس گردد اما من طریق العلم و اما من طریق العمل و اظهار این هر دو معنی از قبیل  
 معجزات باشد که اهل عصر و انبای دهر از انبایان بان عاجز باشند بلکه بواسطه بعد شرف و اختلاف مطلب منکر و جاهلان گردند و صاحب  
 معجزه را ساحر و کاذب خوانند و در صد و اید او قتل آن صاحب دولت در آید کقوله تعالی و اذیم کربک الذین کفروا لیتنبواک  
 او یقتلواک او یخرجواک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین و بحقیقت باید دانست که چنانچه قبول امور شرعیة و تصدیق بان  
 ممکن نیست مگر هم با مور شرعیة چرا که دیده طبیعت از مشاهده جمال شریعت محجوب است کذلک تصحیح معجزات میسر گردد چنانچه رویت آفتاب هم نبوی  
 آفتاب تواند بود اگر چه از آفتاب چیزی ظاهر نیست تا آفتاب را بدان بدانی همچنین نور شرع هم نبوی شرع و معجزات بسین گردد و کذا قبل لیس شیء  
 اظهر من الله فیعرف الله الحق بالحق و لا یری الحق الا بالحق **ه** روی جانان چشم جان دیدن خوش بود خاصه ناگهان دیدن

روی او هم با و توان دیدن	می توان هر چه بود و هست بود	در رخ او یگان یگان دیدن
توانی همه جهان دیدن	گر همه دست هر چه هست بچین	اندراینه جهان دیدن
می توانی بچشم جان دیدن	رجعنا الی بیان المعجزات بدانکه معجزه بر قدر مرتبه امیاء	

است علیه السلام شد بعضی بدرجه اعلی در عجا و بعضی از بعضی معجزات بسیارست و بعضی اکثر چون فضیلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اینها متحقق بود هم در عجا و هم در کثرت بدرجه اعلی مدتی چند از حصر و احصای بیرون زدند افزون گشتند فاما ضابطه در وی آنست که معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منقسم بدو قسمست عقلی حسی و حسی بر قسمست بعضی معجزاتست متعلق بذات آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم و بعضی صفات و بعضی خارج از ذات و صفات و اما خاتمه کتاب را مشتمل بر دو باب ساختیم باب اول در معجزات عقلیه باب دوم در معجزات حسیه و هر یک ازین باب مشتمل بر فصول آمد و بامداد التوفیق

## باب اول در معجزات عقلیه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و این باب مشتمل است بر ذکر بعضی اوصاف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروجهی که بدیهه عقل دلالت کند بر نبوت او علیه السلام

بدانکه معجزات عقلیه شش نوعست نوع اول آنست که چون عاقل در اطوار و اوضاع آنحضرت علیه الصلوٰة و السلام بدیده عقل نظر کند وی بیند که با وجودی شریف این عنصر لطیف چون چراغیست در ظلمت آباد جهالت بر افروخته و در بلاد ارباب شرک و خذلان نشو و نمایانته و از اینجا ببلد اصحاب علم و دانش و ارباب درک و دبیش او را اتفاق سفری نیفتاد و در آن دونوبت که در بصره شام اتفاق نموده در مدت بصره مجال گفتگوست فضائل و کمالات نیافته هیچ کس از فضلا و علمای روزگار مصاحبت و مجالست نموده و از اینجا حکیمی تعلیم علم و حکمت نکرده و بدبیش هیچ اوستادی تلمذ نموده و با وجود این دو معرفت ذات و صفات و افعال و اسما و احکام بجای رسیده که همه عقلا و علما و حکمای رومی زمین در کمال علم و حکمت و فو عقل و فطنت او را مسلم داشته انقیاد فرمان او نمودند و جمله ارباب دانش و دبیش اعتراف کردند که در تقریر دلائل و توضیح مسائل زیادت از آنچه در قرآن مبین گشته امکان ندارد و علمای اهل کتاب و مستحضران فنون تواریخ و حساب مسائل مغلفه و سوالات مشکله بکرات و مرات امتحانها کردند و در هیچ جوابی مخاطب او نتوانستند نمود و از هر چه گفت و از هر چه خبر داد همه موافق عقل و نقل و مطابق واقع بودند هر کرا عقل سلیم و ذهن مستقیم باشد چون ملاحظه این احوال کند بچین بدانکه این نوع علم و حکمت مراحمی را ممکن نیست که حاصل آید الا بتعلیم الهی و هدایت ربانی لا جرم حق تعالی همین دلیل را سبب معرفت نبوت و صدق رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردانیده فرمود و ما کنتم تتلو امن قبله من کتاب ولا تحط بهینک اذا لاتاب لبطلون قال العارف الجاهلی قدس سره

تیغ عرب زن که فصاحت تراست	صید عجم کن که ملاحظت تراست	بنده تو هم عجم و هم عرب
صبح تو کود و و چراغی مدار	بانغ تو گویا پائے کلاغی مدار	یا بخط انگشت نشانیستی
از تویی راست سفیدی امید	به که سیا هی نه نهی بر سفید	گر تو نخوانی نویسی چه نسیم
گوش جهان گاه خدا خوایت	درج گهرش در سخن را نیت	دور روان را بخند خواننده
زان زرسد همت این درج را	زین زرسد ظلمت آن برج را	باش شری ندید ازین برج نور
نوع دوم از دلائل عقلیه بر نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله		

و سلم آنست که پیش از بعثت و اظهار رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گزراشتال این نوع مسائل و ایراد این طور دلائل مشتمل  
 نفرمود و حدیث نبوت و رسالت بزبان شریفش جاری نگشت که اگر پیش ازین اظهار این معنی می نمودی و گفت و شنود آن میبود مخالفان  
 را مجال و غل نبود تا گفستی عمر را در تحصیل این مرام و در ترتیب مقدمات این فن عالی مقام مصروف ساخته و اوقات خود را نشاء سوره  
 و آیات این کلام سعادت انجام گذرانیده تا در اظهار این معنی او را مهارتی تمام حاصل آمده پس کسی را که مدت چهل سال از عمر شریفش  
 منقضی گشته که درین مدت بجز ازین نوع کلمات تکلم نفرموده و هیچ دعوی ازین دعاوی زبان نگشوده بعد از آن بیکبار اظهار این  
 معنی نموده و کلامی در میان آورد که اولین و آخرین از معارضه این از آیات بیانات او عاجز آمده و اکنون قریب نه صد سال است که  
 فضیلهای عجم و فصیحای عرب در آیات بیانات او تامل و تدبر می نمایند و نقد فصاحت و بلاغت خویش بر محک امتحان می آریا بند معیار  
 آن من کل الوجوه از حیرت امکان بیرون می بینند همین دلیل بنده است در جرم بر آنکه این کلام از نزدیک ملک علام حل زکریا بر سپیدانام  
 علیه الصلوٰة والسلام بطریق وحی نازل گشته تا دلیل قاطع و بر این ساطع باشد بر نبوت او صلی الله علیه و آله و سلم نوع سوم از دلائل  
 عقلیه آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ادای رسالت مشقتهای بسیار و ملامتهای بیشمار کشید و از تهیهای کفار و نهندیدهای اشرار  
 بسیار دید و شنید و رؤسا و منادید بعضی بلطف و بعضی عینف هر چند ازین کار منع فرمودند متع گشت و هیچ وجه تغیر درین امر نوال  
 و فعل را نداد و از اول الامر تا آخر بیک هیچ استقامت و رزیده هیچ انحراف ننموده و بهال و جاه و آسایش نفس و فراغت خاطر  
 میل نفرموده بلکه صبر و مشاق و متاعب نموده فتور و قصور در ابلاغ و تبلیغ خوش راه نداده و یک تن در میان صد هزار دشمن از قتل  
 و حرب و طعن و ضرب نه اندیشید و عاقبت الامر نصرت الهی و اعانت خداوندی حل و علا بر همه عدا فائق آمد و بجائی رسید تا مشرق  
 و مغرب بطیع فرمان و منقاد امر واجب الاذعان او گشتند و دین او در اقطار و اکناف عالم منتشر گشت و متابعان ملت و  
 متاوعان امتش احاطه ربع مسکون نموده کوس رسالت و رایت شریفش در اطباق سموات و ارضین منتشر ساختند و با وجود این  
 همه غرور است و دولت و نصرت از مقام اول یک ذره تجاوز ننموده و در تواضع و سکینیت خویش افزود و همواره او بار از دنیا و قبایل  
 آخرت می نمود و چون بر معاندان و اهل عداوت متفق گشت از ایشان عفو فرموده و انتقام افعال ناپسندیده ایشان ننموده  
 و هرگز اذره انصاف در حبلت باشد بعلم یقین بدانند که این کار خیر با عانت پروردگار حل و علا کسی را میسر نگردد و این معانی از  
 جمله معجزات پیغامبری قدر تواند بود نوع چهارم از دلائل عقلیه آنکه بر اثبات مدعای خویش از دلائل و شواهدی که در تورات و  
 انجیل و زبور و صحف ما تقدم بود بر سکران اکثر من ان تعدوا لخصی ایراد فرمود و قتی که نفوت و صفات خویش لفظ بلفظ از  
 کتب سابقه بر معاندان فرخواند قال الله تعالی الذین ینبعون الرسول الذی الامح الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه  
 و الانجیل و قال تعالی حکایتی عن عیسی علیه السلام و مبشر بر رسول یاتی من بعدی اسمه احمد صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم  
 و قال سبحانه یا اهل الکتاب لیتکفروا بآیات الله و انتم تشهدون و قال عمر من قائل الذین اتبناهم الکتاب یرفونہ  
 کما یرفون ابناءهم و امثال این آیات در قرآن بسیارست پس چنانچه هر که این آیات از جمله مقربان بودی و نصاری  
 با وجود آن عناد و تصدیق نکرددی و چون با وجود و آشکار مسلم داشتند و دران باب هیچ وجه تکذیب وی ننمودند ضرورت دعوی  
 وی بکج و بر این و دلائل متین مسین گشت و لیکن بیود چنانچه بنا بر جسدی که ایشان را بود قبول وی ننموده و نصاری بعضی

کتب سابقه بر معاندان فرخواند قال الله تعالی الذین ینبعون الرسول الذی الامح الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه  
 و الانجیل و قال تعالی حکایتی عن عیسی علیه السلام و مبشر بر رسول یاتی من بعدی اسمه احمد صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم  
 و قال سبحانه یا اهل الکتاب لیتکفروا بآیات الله و انتم تشهدون و قال عمر من قائل الذین اتبناهم الکتاب یرفونہ  
 کما یرفون ابناءهم و امثال این آیات در قرآن بسیارست پس چنانچه هر که این آیات از جمله مقربان بودی و نصاری  
 با وجود آن عناد و تصدیق نکرددی و چون با وجود و آشکار مسلم داشتند و دران باب هیچ وجه تکذیب وی ننمودند ضرورت دعوی  
 وی بکج و بر این و دلائل متین مسین گشت و لیکن بیود چنانچه بنا بر جسدی که ایشان را بود قبول وی ننموده و نصاری بعضی



بکار او بعضی بکاره و جود انکار نمودند لیکن درین مبادی ملاعت ارضای عنان نموده خریه قبول کردند نوعی محکم از دلائل عقلیه ادعیه  
 مستجابہ آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم و تقدیر تفصیل آن متعذرست فاما بحجت تمثیل یک چندی می آن بود که چون قریش بنا بر  
 نصب و رضا و غرور بکثرت مواشی و حواشی در ایذای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از حد تجاوز نمودند برایشان نفرین کرد اللهم اشدد  
 وطائنک علی مصر و اجعل علیهم سنین کسی یوسف حق تعالی چند سال باران را از ایشان بازداشت تا زراعات ایشان باطل  
 و تجارت ایشان بی حاصل و مواشی هلاک و نفوس جائع و قحط و غله در میان تمامی آن قبائل شایع گشت تا همه بجز پیش آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و التماس نمودند تا دعای نصب و رضا و جود و عطا فرماید چون دست بدعا برد آورد و بر پا پر برپا افتند و گویا از دریا  
 بار عالم غیب منافذ و مجاری بسوی این جهان بگشادند چندان باران بیامد که یاران به تنگ آمدند باز التماس دعا نمودند دست حق پرست  
 تا میا برنگفت اللهم حوالینا و لاعلینا اللهم علی الجبال و بطون الاودية باران باران ببارید و در شهر قطره نمی چکید  
 دیگر در باره خسرو پرویز دعا فرمود که اللهم منق ملکک کما منق کتابی و در شرح این قضیه نیز فرمود گشت دیگر دعا در حق عتبه بن ابی لهب کرد  
 که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و او را شیر هلاک گردانید و شرح این واقعه به تفصیل خواهد آمد انشاء الله تعالی و دیگر ابوطالب بیار  
 شد از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم استدعا نموده تا دعا فرماید حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از برای قبول شغای وی دعا فرمود فی الفور  
 از آن مرض شفا یافت ابوطالب گفت ان معبودک یطیعک خدای تو اطاعت تو میکند فرمود اگر تونیز فرمان وی نمائی اطاعت تو کند  
 و دیگر علی بن ابی طالب بزمین میرفت گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نمیدانم که حکم در قضایا چگونه باید کرد و آن سر و دست مبارک  
 بر سینه علی نهاد و دعا فرمود که اللهم اهد قلبه و سد لسانه و دیگر علی گفت که بعد از آن مراد هیچ قضیه شایسته شک و نزودن ماند و  
 حقیقت آن بر من مکتوف می گشت و دیگر در باره عبداللہ بن عباس دست بر پیشانی نهاد و دعا فرمود که اللهم علمه الحکمة و تاویل  
 القرآن از برکت آن ملقب بشاه مفسران گشت و دیگر انس بن مالک یک نوبت ابریق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را پر آب کرده بود  
 در باره او چهار دعا کرد و گفت اللهم اکثر ماله و ولد و اطل عمره و اغفر له انس گوید رضی الله عنه که از برکت آن دعا حق تعالی  
 مرا هشتاد هزار جریب ضیاع و عقار کرامت فرمود و نخلستانها و باغات من هر سال دو نوبت بار می آورد و برکت در اموال من این بود  
 و برکت در اولاد من آنکه صد و بیست و پنج پسر و چهل و پنج دختر حق سبحانه و تعالی بمن ارزانی داشت و برکت در عمر آنکه صد و سیزده سال مرا  
 عمر داد و اکنون اجابت دعای چهارم یعنی مغفرت الهی نقل است که در آخر عمر که وقت انتقال و می شد این مناجات کرد که الهی از چار  
 دعای حبیب خودت سه دعا را در حق من اجابت فرمودی نمیدانم تا دعای چهارم چون خواهد شد از گوشه خانه آوازی شنیدم که یا تقی میگفت  
 ای انس آن سه دعا را قبول کردیم چهارم را رد نخواهیم کرد و خاطر جمع دار که بر تو رحمت کردیم و ازین قبیل ادعیه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 که مقرون بشرف اجابت رسیده بسیارست و بعضی درین کتاب در محل خود مذکور شده و بعضی دیگر عنقریب در معجزات حسی مذکور خواهد  
 انشاء الله تعالی و بسیاری حواله در کتب منداوله است اکنون بیک نقل که بشارت است در آنست که گفتا نموده میشود در اشارات  
 آورده است که امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه روزی بزیارت حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آمده و آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم را مستبشر و منبج الحال یافت و باعائشه اورا شادمان و خوشوقت دید گفت ای عایشه حضرت رسالت را  
 صلی الله علیه و آله وسلم از تو راضی می بینم از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خواستی نمائی تا در حق تو دعا بفرماید رساند عایشه رضی الله عنها

از آنحضرت صلی الله علیه وآله و صحبه و سلم التماس نمودند دست بر آورده در حق او این دعا فرمود غفر الله لك يا عائشة ما قدمت وما آخرت  
وما علنت وما أسررت چون این دعا بتقدیم رسانید ابو بکر ازین معنی بغایت شادمان شد گفت ای ابو بکر تو از معجزات دعا که در حق  
عائشه بتقدیم رسانیدم خوشوقت و فرحان گشتی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم چگونه شادمان گردم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
مرا و اعقاب مرا این فخر و شرف بس که رحمت و مغفرت در حق فرزند من دعا فرماید و حال آنکه دعای تو مقرون با جابت است حضرت فرمود  
صلی الله علیه وآله و سلم سوگند بان خدای که مرا برستی بخلق فرستاده که بیچ روزی و شبی نیست مگر اینکه از برای هر مومن و مومنه مثل این دعا  
می کنم که از برای عائشه از حق تعالی خواسته ام و به ثبوت پیوسته که در شب معراج بیچ سعادت می نماید مگر این مسألت نمود و بیچ مکر و هوی ننماید  
مگر اینکه از امت خود دفع آن درخواست فرموده و بنا برین مقدمات مقرر گشت که هرگز بیچ دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله و صحبه و سلم  
مرد و دوشد و در جای که محل اجابت نبود آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم راستنبه ساختند تا عنان کشیده داشت و چنانچه فرمود قوله تعالی  
استغفر لهم ولا نستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن يغفر الله لهم و در محل که با جابت بود او فرمود که استغفر لذنبك  
و للمؤمنین و المؤمنات قال الله سبحانه و تعالی اگر من ان نامر جیب با استغفار للمؤمنین و المؤمنات و هو یستغفر الله  
سبحانه و تعالی لا یغفر لهم و مقصود از ایراد این حکایت آنکه اجابت دعوات از جمله معجزات است و چون عاقل در آن تامل نماید در  
صدق نبوت و رسالت آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم بیچ شائبه و شبهه در خاطرش خطور نکند نوع ششم از معجزات که عقل بر صحت  
آن دلالت کند آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم از امور غیبیه بسیار با خبر فرموده بعضی آنکه تعلق بزمانی گذشته داشت و بر نه  
زمان آینده و آنچه از زمان ماضی خبر داد مثل وقایع انبیاء ماضیه و امم سابقه چنانچه در قرآن یک یک مبین گشته بیچ کدام از آن قبیل نبود  
که بقراءت کتب متقدمه دانسته باشد و یا از سی تعلقی نموده و هم مطابق واقع بود که در بیچ واقع از آن وقایع بیچ کس خلاف نکرده و همه  
تصدیق نمودند و آنچه از تعلق به مستقبل داشت بعضی در قرآن مذکور بود چنانچه فرمود اذ یعد که الله احد الطائفین ان هالک  
و چنان شد که فرموده بود و قال الله تعالی انکم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین  
و آن نیز چنان که فرموده بود و قال الله سبحانه انا فتحنا لک فتحا مبینا و آن فتح نیز میسر شد و قال الله تعالی ان  
الذی فرض علیک القرآن لو ادک الی معاد و بموجب وعده الهی او را بکه باز آوردند و قال الله تعالی لیظهره علی الدین کلّه و  
انظما دین او کما ینبغی فرمودند و قال الله تعالی اذا جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا و مجموع  
این نیز تحقیق پیوست و ازین قبیل اخبار با بول آمده و تحقیق آن در قرآن بسیارست و بعضی دیگر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
بلفظ در برابر گوهر شار خود تقریر فرموده اند از امور آینده و مجموع بظهور پیوست آن نیز بسیارست مثل رویت الارض ما ریت مشاققها  
و مغاربها و سیبلغ ملک امتی مادوی الی منها یعنی زمین را از برای من در نور دیدند و مشارق و مغارب آن بمن نمودند و زود  
باشد که ملک امت من انجا برسد که بمن نموده اند و دیگر خبر فرمود که فلان کس که کاتب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و بعد از آن مرتد  
گشته بود و بمشركان ملحق گشته گفت او را خاک قبول نخواهد کرد و انس گفت که از ابو طلحه شنیدم رضی الله عنهما که من بان زمین رسیدم که  
آن شخص مرده بود هر چند او را دفن میکردند او را زمین قبول نمیکرد و دیگر خبر فرمود و از واقعاتی که با اهل بیت او ملحق خواهد شد و بعد از آن  
اشارت فرمود لقب علی رضی الله عنه و گفت اشقی الناس عاقر الناقة و الذی تخضبت هذه من هذا یعنی بدبخت ترین مردم

و کس اندکی آنکه ناقه صالح را عفر کرده بود و دیگر آنکه زخم بر سر نوزندای علی چنانچه لجه توجون سر تو بیاید و قتل آن هم برین منوال بود که حضرت  
 مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده بود و دیگر آنکه فرمود عثمان را بقتل آرند و حال آنکه وی قرآن میخوانده باشد و فرمود سیف قطر  
 دمده علی قوله فسیکفیکم الله وهو السميع العليم یعنی خون عثمان را برین کلمه ریزد و دیگر فرمود عمار را سر را گروه اهل نبی بقتل رسانند  
 و او را اصحاب معاویه کشتند و دیگر فرمود الفتنة لا تظهر مادام عمر شجیا فرمود در عالم فتنه پیدا نشود تا عمر زنده باشد و دیگر جماعتی از صحابه  
 حاضر بودند که یکی از ایشان ابو هریره بود و دیگری خدیجه و دیگری عمر بن جذب رضی الله عنهم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مرگ  
 آخرین شما در آتش خواهد بود و آخرین کسیکه از ایشان فوت شد عمره بود و از غایت پیری خرف شده بود در آن آوان آتش می افروخت  
 که آتش در وی افتاد و هلاک شد و دیگر فرمود که اسرع از واجی لحو قالی اطوطن ید اول کسیکه از رواج من بمن ملحق گردد آنکس  
 باشد که دست او دراز تر بود و آن زمین بود رضی الله عنها و دراز دستی او کنایه از کشته ده دستی او بود و تصدق و دیگر آنکه از قتل حسین بن  
 علی رضی الله عنهما خبر فرمود و قبضه خاک از کربلا بیرون آورد و فرمود که مضع وی درین خاک خواهد بود و دیگر فرمود خلافت بعد از من سی  
 سال خواهد بود و مقدار از خلفا را شین همین مقدار بیش نبود و ازین واقعات نیز بسیارست که تفصیل آن ممکن نیست بهمین مقدار  
 اکتفا فرمود و بر ضمیر بابا لباب چون آفتاب ظاهر و لایح است که امور همچنین از خصائص نبوت و لوازم رسالت است و اعتبار آن  
 از خوارق عادات که بر سبیل سحر و کنایت و امثال آن باشد بدلائل دیگر بسین گشته چنانچه شمه از آن مرقوم کلک بیان گشت و الله المستعان

**باب دوم در بیان معجزات حسیه آن بر قسم ذاتی و صفاتی و خارجی و از برای هر قسمی فصلی  
 علیحدہ در ایراد کنیم تا اقسام معجزات بتام بسببین گردد فصل اول در معجزات ذاتی**

بدانکه حضرت راضی صلی الله علیه و آله و سلم معجزاتی که داخل ذات عالی صفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود یعنی قائم بصورت  
 شریف و قالب لطیف آن خلاصه موجودات و زبده مخلوقات صلی الله علیه و آله و سلم بسیارست و از هزار یکی و از بسیار اندکی درین مختصر  
 بر سبیل تمثیل مذکور میگردد تا بزرگان گفته اند که از فرق همایون تا اقدام سیمونش بهیچ عضوی چند از معجزات خالی نبود اما معجزات سر  
 مبارک او صلی الله علیه و آله و سلم اول آنکه هیچ مرغی بر بالای سر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرواز نتوانست نمود و هر گاه که بجای  
 فرق همایونش رسیدی البتة بجای انحراف نمودی و از راست سر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نگذشتی دوم آنکه در تاب آفتاب حق  
 تعالی قطره از سحاب بفرستادی تا بر سر مبارکش سایه افکندی و گاه بودی که دو مرغ سفید تر تارک مبارکش بال اقبال کشاده از سایه  
 حرارت آفتابش صیانت نمودی زیرا که آن فرقی بود که سایه بر فرق فرقدین انداخته هامة بود کلاه گوشه همت از تارک افلاک فلک طلسم  
 در گذرانیده تاج و بیاج حرفی لعمرك آراسته بجعبه مشکین و گیسوی عنبرین و اللیل اوابغشی پیراسته قلند قائم وجود با وجود محمدی بود  
 صلی الله علیه و آله و سلم که نشیمن جای عنقهای عقل کاملش گشته و سدره المنتهی و هفت آسمان و هفت عضو احمدی صلی الله علیه  
 و آله و سلم بود منزل و ماوای جبرئیل بیخ فکر صائبش آمده ای بر سر تاز نو قدم تاج لعمرك چه خاک قدمت برده ملائیک تبرک به اما معجزات  
 گیسوی عنبر لوی سنبلی موی حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که در شب معراج حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه  
 و آله و سلم از حق تعالی سوال فرمود که خداوند جبرئیل امین را شش صد هزار پردادی و مراد بر آن چه دادی گفت ای محمد صلی الله علیه

و آله و سلم یک تار موی تو نزد من فاضلتر از هشت صد هزار پروی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بهتر از موی تو فردا چندین هزار عاصی را از آتش دوزخ آزاد کنم چون حیوئل پر خور و بکشاید قاف تا قاف بگیرد چون تو گیسوی خود شفاعت امت بر دست گیری از قاف تا قاف عاصی گرفته باشد همه را تو بخشم چون تو گیسوی شفاعت نبی بر کف دست من بیک موی تو بخشم چنان هر چه که هست همه معجزه دیگر از معجزات موی عنبر بوی دجوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنکه خالد بن ولید رضی الله عنه طاقیه بود که هر که بجاریه با کفار اشتغال نمودی آن کلاه بر سر نهادی و بر تاجداران مملکت پناه فائق آمدی آن روز که با لشکرش امتش اتفاق محاربه افتاد هر چند طلبید آن تاج را نیافت بغایت مخزون و مجروح خاطر گشت بعد از آن تاج پیدا شد انبساط و ابتهاج تمام می نمود با وی گفتند که این طاقیه شوخیست این همه اهتمام را در خور نیست و چندین اندوه بخاطر از برای چنین متاعی راه دادن از عقل دور می نماید خالد گفت شما صورت کلاه می بینید و

ز سیرت او آگاه نیستید روزی با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بودم که بمقتضای نوید آمدن خلیف المسمی لمحوام انشاء الله امنین محلقین دو سکه و مقصرین لا تخافون سر مبارک تراشیده بود و در میان یاران قسمت فرموده که من از موهای ناصیه منبر که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موی چند التماس نموده بمن عطا فرمود من آن موها را بطاقیه تینا و تبر کاغذی ساختم و بواسطه آن لوامی نصرت بر دوه مطالب و مقاصد بر افراختم و در هر مکر که این تاج بر سر من است بر همه سروران متفوقم بواسطه آن در جویوش عساکر مخالفان برکت آن غالب می آیم اهتمام درباره کلاه نیست که در شان موی دجوی حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله و سلم اما معجزات روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که ماه تلمذ یعنی بدر آن نور و صفاند اشت که روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اگر روی مبارکش با ماه در شب بدر مقابل کردی ماه در برابر روی نورانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم ناقص نمودی روایتی است از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نزد من تشریف آورد و بازوی من گرفته همراه خود برد تا بجانم امام المؤمنین عائشه صدیقہ رضی الله عنها چون بروی درآمد عایشه رضی الله عنها تبسمی فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سبب تبسم از وی پرسید گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از تن مبارکت خرقه بکشادم دیدم از وی گوشه منخرق گشته خواستم تا آن شق بسوزن و رشته بدوزم سوزن نداشتم از سهیله انصاری بعاریت بستدم آن سوزن از دست من بفتاد و خانه تاریک بود هر چند طلب کردم نیافتم تا اکنون که بر من درآمدی شعاعی از حین مبین تو ساطع گشت که از نور آن سوزن گم کرده خود را باز یافتم گویند که چون عائشه رضی الله عنها این سخن بموقف عرض رسانید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در گریه درآمد عائشه میگوید که سبب گریه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم گفت ای عائشه بر حال کسانی میگویی از امت خود که در روز قیامت از مشاهده دیدار من محروم مانند بدستی که هر بنده که در قیامت زیارت من مشرف گردد البته شفاعت من فائز آید عایشه بعد از آن فرمود که آن ساعت شعاع خسار بانوار آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم نور ماه لیلۃ القدر قیاس کردم نور چنین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر فرغ ماه فائق آمد

ای نور داده شمع رخت مهر و ماه را	زلفت شکسته رونق مشک سیاه را
انگشت چون هلال نوشق کرده ماه را	نور آله از موی تو لامع است
معجزه دیگر از معجزات روی میمون	بردار برقع از رخ و نمب آله را

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنکه روزی جماعتی همانان زیارت انس بن مالک رضی الله عنه آمده بودند از برای ایشان طعام

آورد و گویند آن طعام در مندی بود بغایت چرکین چون اضیاف از طعام خوردن باز پرداختند انصاف رضی الله عنه کینک خود را نسرمود  
 تا آتش برافروخت و آن مندی را در آتش بیفکند چون بقطعه برآمد بیرون آورد بر مثال شیه سفید گشته بود و یک رشته از وی نسخته بود و حکمت دے از  
 انش پرسیدند گفت این مندی است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم روی مبارک خود گاهی باین پاک میکردند هرگاه شوگلین کیفیت شستن و  
 پاک کردن وی چنین بود اما معجزات عینین مبارکین آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در روایات صحیحہ بشبوت پیوسته که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه از پیش روی آن دیده از پس پشت نیز همچنان می دید چنانکه در روشنائی می دید در تاریکی نیز می دید عایشه  
 رضی الله عنها روایت کند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود وانی ادری من خلفی کھا ادری من بین یدی وانی ادری  
 فی الظلمة لھا ادری فی الضوء روایت است و بدستی که از پس پشت چنان می بینم که از پیش روی می بینم در تاریکی چنانکه می بینم در روشنائی  
 و علما را اختلاف است که آن روایت از قفا بچه منوال بوده بعضی گویند که مراد و فون تام بوده و از امام احمد حنبل رحمه الله علیه منقول است که روایت  
 عین بوده و از امام زاهدی صاحب قفنیہ در رساله ناصریہ می گوید که در میان دو شانه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو چشم بود بر مثال  
 دو سوسو فار سوزن که بان ماورای خود میدید و جامه مانع رویت نمی شد و گویند که منافقان در عقب آن سرود صلی الله علیه و آله وسلم نماز میکردند  
 و او را با یکدیگر تفرخی نمودند حق تعالی چشم دیر آورد و وی بنهاد چنانچه از پیش میدید از قفا نیز همچنان میدید آورد و اندک آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله وسلم در ثریا یا زده ستاره می شمرد و روایت است که همچنان حاضر را میدید غائب را بدان طریق میدید تا روزی آنحضرت را صلی الله علیه و  
 آله وسلم داعیه آن شد که زنی را بنکاح خود درآورد و عایشه را فرستاد تا آن عورت را بیند عایشه زن را دید و در نظری خوب نمود و خواست  
 که خوبی او ظاهر گرداند آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم گفت که در آن زن صفائی مشاهده نکردم حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم و صبحه و سلم  
 سبحان الله بر رخساره چپ او نه خال دیدی که ازان بشکفت آمدی مویها بر اندام تو بر خاست عایشه گفت که و اللہ بیح سری از اسرار حق بزر  
 پوشیده نیست و بعضی از ارباب اشارت گفتند که حکمت در آن که حضرت از پیش و پس و غائب و حاضر را در تاریکی و روشنائی میدید  
 آن بود که چون روز قیامت شود امت متفرق الحال او را بهر جانب می برند بعضی را پیش بدر می بردند و بعضی را به پس بازمی گذارند و  
 بعضی را بیدار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم می رسانند و بعضی را محجوب می گذارند و بعضی را در نور طاعات بر روشنائی راه بهشت  
 می نمایند و بعضی را در ظلمات معاصی براه دوزخ می برند آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بر سال همه طوائف از امت او اطلاعی دادند تا هیچ  
 کس از ضبط شفاعت او خارج نباشد و الحمد لله رب العالمین اما معجزات اذن که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خواب می شنید  
 و همچنان در بیداری و از دور می شنید همچنان که از نزدیک چنانچه روز بدر از عباس عم خود صد او قیہ زرفد طلبید عباس گفت از کجا آرم  
 گفت ازان زر که بام الفضل سپردی و گفتمی که اگر سلامت آیم فبها و الا بفرزند ان قسمت نامی گفت تو چون شنیدی گفت خبر نے  
 جبرئیل علیه السلام فاسلم العباس و این واقعه بزبان قلم تقریر یافته در محل خود و دیگر آنکه سخن جمادات می شنید تا بهر چه در گذشته  
 از حجر و شجر و بحر و بر می شنید که بروی سلام می کردند و میگفتند السلام عليك يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اما معجزات ید  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده اند دست مبارک او بر هر چه رسیدی خیر و برکت در وی پدید آمدی چنانچه بیرون  
 آمدن آب از میان انگشتان او و تسبیح سنگ ریزه در کف مبارک او و خاک در چشم کافران پاشیدن در بدر و حنین بقبضه مبارک و  
 دو شدن گو سفندام معبد و برکت طعام با سبب مساس دست حق پرست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و ازین معجزات بسیار

در واقعات گذشته مرقوم گشته و بعد ازین در معجزات خارجیہ مذکور خواهد شد انشاء اللہ العزیز ابن مسعود میگوید کہ من گو سفند مردم نگاه میداشتم روزی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با صدیق رضی اللہ عنہ بر من گذشتہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ای کودک بیخ شیرداری گفتم آری لیکن من اینم فرمود بیخ میشی داری کہ با توجہ جفت نشدہ باشد همچنان میش پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردم پستان ویرا بدست مبارک بسود بہ یکبار شیر بسیار در پستان وی درآمد بدست مبارک خود بدو شید و بیاشامید و ابو بکر را نیز داد و من پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدم و گفتم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا از دین چیزی تعلیم فرمائی دست مبارک بر من فرود آورد و گفت تو کودک مسلمی معجزہ دیگر از معجزات دست حق پرست آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ روسے قتادہ بن لمحان را بسود از برکت دست مبارکش نور ضیاء در روی قتادہ پیدا آمد کہ مثال آئینہ روشن گشت ماہ را در روی او میدیدند عکس آن مشاہدہ میکردند چنانچہ در آئینہ عکس اندازد معجزہ نظر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ بخاتم نبوت فرین بود و خاتم نبوت بروایتی آنست کہ برابر ضیاء کبوتری بود در میان کتفین آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشانہ راست نزدیک تریک جانب او نوشته العظۃ لله و بر جانب دیگر لا اله الا الله محمد رسول الله و بر وسط میان گوشت و پوست نوشته توجده حدیث شدت فانک منصور اما معجزات رحلیہ جابر بن عبد اللہ انصاری رضی اللہ عنہ میگوید کہ در سراسر ماچاہی بود بغایت شور و ناخوش شکایت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردم گفتم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تشنگی بسیار می کشم بجهت آنکہ آب این چاہ بسیار شور است و آشامیدن آن دشوار حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طشے طلب فرمود و پایہاے مبارک خود در آن طشت نشست و فرمود تا آن آب را در چاہ ریختم بفرمان حق سبحانہ تعالیٰ آب آن چاہ شیرین و خوشگوار گشت معجزہ دیگر از معجزات اقدام آنحضرت صلعم ہم جابر گفت رضی اللہ عنہ کہ قرض بسیار داشتم و مقدار خرما از تخلصان من حاصل شدہ بود کہ بیک قرض از قرضہاے من وفا نمی کرد و عجز خویش بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرض کردم بہ تخلصان من تشریف آورده برگردند خرما من گرد بر آمد و با قدام شریف خود قدم زد و بعد از آن بر بالائے آن نشست و گفت وام داران جابر کجا اند بیایند و تمامی دیون مرا از آن خرما استیفانود و آن مقدار دیگر از برائے من و عیال من باقی گذاشت و معجزات اقدام آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار است معجزہ آب دہان بابرہان آنحضرت صلعم معجزہ اول لعاب دہان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنان شیرین بود کہ انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت کند در خانه ماچاہے بود آب وی شور آب دہان مبارک خود در آن چاہ انداخت چنان شیرین شد کہ در مدینہ از آن شیرین تر چاہ نبود معجزہ دیگر ہم در لعاب دہان آنکہ ام کلثوم ابن اخصین را رضی اللہ عنہ تیر بر طعوم آمد در جنگ احد آب دہان مبارک بر زخم وی رسانید بفور صحت یافت معجزہ دیگر مردے را دست بریدہ بودند نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشکایت آمد حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست بریدہ او را بجل او نهاد و آب دہان مبارک بر او مالید فی الحال مبدل گشت بحالت اول باز آمد شیخ ابوالاسحق خلّالی رح گفت من ہم برین چیزی زیادہ دارم گفتند چیست گفت چون دست آن مرد تندرست گشت از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسید کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چه خواندید بر دست من فرمود فاتحہ الکتاب آن بر وجه استخفاف گفت ہمین فاتحہ الکتاب بالفور دست او بیفتاد و دیگر بہ محل خود نہ پیوست از شامت استخفاف بکلام حق سبحانہ و تعالیٰ از قبیل معجزات از آب دہان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار بہ ثبوت رسیدہ مانند معالجه زخم مار کہ بر قدم صدیق رضی اللہ عنہ در فار رسیدہ بود و بر مثال آن لشفی رمد امیر المؤمنین حیدر رضی اللہ عنہ کہ در غزوہ خیبر و ایذا زخم حارث بن اوش کہ در وقت

قل کعب اشرف بوی رسیده بود و هر یک در محل خود سمت گذارش یافت و غیر آن نیز و الله اعلم معجزه دیگر برق لمعان اسنان نورافشان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون تکلم فرمود نوری از زبان ثنایاے آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر گشته که در شب تاریک روشن گشته عایشه رضی الله عنہا روایت میکند که شبی نوبت من بود و در حجره من چراغ نبود چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآمد با او اظهار این معنی نمود فرمود ای عایشه میخواهی که از برای تو چراغی برافروزم بے قیلہ و بے روغن گفتم بلی یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لب مبارک بکشاود و در روی من تبسم فرمود از میان اسنان در افشان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوری تابان گشت که زوایای خانه از آن روشن شد و منور شد و چندان امتداد یافت که جماعتی عورات در خانه من بشعاع آن نور بعضی ریشمان میرشتند و بعضی جامه میدوختند و آدقت خواب و همنوز فروغ آن نور باقی بود معجزه دیگر هم درین باب نقل است از عایشه صدیقه که گفت شگافی در پیراهن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پدید آمده بود و میخواستم رقعہ بر آنجا پیوندم چون شب درآمد سوزن در پیراهن گذاشتم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بین العشائین درآمد خواست تا پیراهن پوشد خواستم تا سوزن را از پیراهن بگیرم نباید که اندام مبارکش بدان بیازارد هر چند می طلبیدم نمی یافتم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرسید که ای عایشه چه میجویی صورت حال گفتم حضرت از کلام شفقت او نسبت او مبسمی فرمود از برق لمعان اسنان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوری در آنخانه ظاهر گشت که از شعاع آن سوزن کم کرده خود را یافتم آورده اند که خواجہ صلی الله علیه وآله وسلم را از نور بچیت افزای دندانهای مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شگفتی در دل درآمد تا چنانچه بان نور بنبازید حیرت علیہ السلام از نزد حضرت خداوندی جل و علا خبر آورده مشتمل بعتاب که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم آن نظر که بر دندانها خود کرده چرا در صانع آفریدگار دندان های خود ندیدی که بقدرت کامله چگونه حلقه لعل بخشانی ساخته و در ربا غریبیت افزای اسنان را در روی چون پروین در صندوق فیروزه رنگ آسمان پرداخته قبضه از یاقوت رمانی ترتیب داده و این مرواریدهای آبدار چون رشته گوهر دران درج عقیق احمد و دلیعت نهاده یا چون ژاله های بیضا در درون لاله احمد پدید آورده یا بر مثال عقد ثریا در درج بجزا همیاساخته اکنون غامت این نظری بهره روز اصرار دندان تو خواهم ستانید و سنگ قیمتی را مفتح گرای گوهر سا تو خواهم گردانید چنانچه نظامی حمد الله گفته

چون گوهر اول سنگ نخست	سنگ چرا گوهر اورا شکست	اگر شدی آن سنگ مفتح گرای	گر نشدی در شکن لعل سائے
کرد جدا سنگ ملامت گرش	یک گوهر آن سلسله گوهرش	یافت فراخی گوهر از برج سنگ	نیست عجب آن گوهر ز سنگ
گوهر سنگی که زمین کان اوست	کی دیت گوهر دندان اوست	معجزه زبان گوهر افشان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کی	

آن بود که چون حسن و حسین رضی الله عنہما از تشنگی شکایت کردند زبان مبارک در دهان ایشان نهادی تشنگی ایشان تسکین یافتی و بان سیراب گشته معجزه دیگر سلمان را صاحب او مکاتب ساخته بود بر نخل سه صد قبل که بر آورد و چهل اوقیه طلا بداد از اموال غنیمت مقدماً بیضه مرعی طلا آوردند زبان مبارک بگرد آن بگردانید وزن کردند چهل اوقیه بود اما ما زیادہ آن از برکت زبان معجز بیان آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم داین واقعه در محل خود مشروح گشت معجزه دیگر آنکه پیر زبان که طوائف آدمیان سخن میگفتندی حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فهم سخن ایشان کرده بزبان ایشان با ایشان سخن کردی آری زبان بی زبان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سکه بود در بر که در دهان بابر هانش جولان میکرد صدنی بود در عمان دهان که هر دم در سخن عیان میفرمود و طور اسراری بود که صد هزار کلیم تکلم در میقات مناجات در گفتگو داشت ماهی الهی بود در دریای قرآن که یونس بیان جان در درون او داشت کشتی بود که در طوفان

بهاالت نوح حکمت با خود همراه داشت معراجی بود شرف صدور کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله داشت  
اما معجزه لطافت جسم و طیبیت رایحه و نرا همت بدن شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله و صبحه و سلم  
انس بن مالک گفت رضی الله عنه که هرگز هیچ عیبری نبویدم و رایحه هیچ مشکلمشام مانرسید خوشبوی تراز لیم عنبر شمیم حضرت رسالت  
صلی الله علیه وآله وسلم روایت است که هیچ کس با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مصافحه نکردی مگر رایحه طیب دست حق پرست آنحضرت  
صلی الله علیه وآله وسلم از دست خود مدتها ساس میکردی و اگر دست مبارک بر سر کودک بسودی آن کودک از همه کودکان خوشبوی تر بودی  
و روایت کرده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم برای بگدشتی از طیب ایچوی آن راه گذر مروح و طیب گشتی چنانچه هر که از عقب  
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیامدی از کبته طیبیه او بدانتی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدین راه گذر گشته و آن رایحه خاص آنحضرت بود  
صلی الله علیه وآله وسلم که در هیچ طیبی آن نوع رایحه مشموم نیگشت نقل است از ابی هریره رضی الله عنه که گفت مردی پیش رسول صلی الله علیه وآله  
وسلم آمد و گفت دختر خود را بشوهر میدهم مراد و کاری کنید رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که چیزی از اعراض دنیوی ندارم اما بعطیه دخترت را مخصوص  
کنم که خوشتر از امتعات دیگران باشد علی الصباح یک شیشه سرکشاده باشاخ چوبی بیارتا آن عطیه موعوده فائز آئی آن مرد بفرموده عمل نمود رسول الله  
صلی الله علیه وآله وسلم از ساعده های مبارک خویش عرق بان چوب میراند و شیشه اش جمع ساخته بران دختر فرستاد تا بجای طیب بکار برود بدان  
دستور آن چوب در آن شیشه درمی آورد و در طوبتی از آن عرق انجذاب نموده بر اعضا و لباس خود مالید گویند هر گاه که آن دختر بفرموده قیام  
نمودی اهل تمام استنمام آن رایحه کردی و بان استبراح نمودی نقل است از ام سلمه رضی الله عنها که گفت روزی آنحضرت صلی الله علیه  
وآله وسلم در خواب بود و عرق جبینش نشسته بود من از آن قدری در قاروره بگرفتم اتفاقا دختری از دوستان من عروس میکردند  
قدری از آن عرق بران عروس بکار بردم عطر از آن عروس در ایام حیات متفک نشد هر گاه آن عضو را بشته رایحه طیبیه آن مزید گشتی  
و گویند از آن عروس دخترے دیگر تولد نمود آن رایحه از آن فرزند نیز شمیم ما آورده اند که هر فرزندی که از ایشان بطنا بعدطن متولد گشتی  
آن رایحه در همه فرزندان ساری بود تا آن خاندان در مدینه مشهور بین العطارین گشت و الله اعلم فضل و قال العلماء قدس ارحمهم  
کان فی نفسه علیه السلام عشر معجزات يعلم بكل من له عقلا انه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعنی در ذات با برکات  
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ده چیز بود از معجزات و آله بر رسالت او اول آنکه ذات با برکات مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چند آنکه  
در آفتاب تردد کرد و در ماهتاب آمد و شد نمودی سایه وی بر زمین منی افتاد زیرا که آنحضرت راصلی الله علیه وآله وسلم اصلا سایه نبود  
و درین باب اشارت چند حکمت گفته اند یکی آنکه چون ذات با برکاتش نوری بود مجسم گشته و تمامی نیرات از ذات عالی صفات و استفاضه  
انواری صوری و معنوی نموده و ظل چون از ظلمت خالی نیست ملایم ذات نورانی صفات آن آفتاب فلک سروری و خورشید سپهر  
پنجیم سری صلی الله علیه وآله وسلم نبود

ذات تو خورشید سپهر صفاست	لاجرش سایه نه اندر قفاست
سایه چنان با تو کند هم سری	رو که تو خود سایه نور الهی
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در اناره نور او غالب بود بر نور آفتاب تا بمرتبه که آفتاب عکس بود از سایه وجود با وجود او - رباعی	حکمت دیگر آنکه نور آفتاب لمح بود از نور ذات عالی صفات
ای خواجه که عشق ازلی مایست	بر هفت فلک کینه یک پایست
حکمت دیگر آنکه در ظل هر چیزی مثل اوست چون آنحضرت راصلی الله علیه وآله وسلم از زمان ایجاد خلق تا وقت افق آن مثل و نظیر نبود	جمت ز لطافت چو ندارد سایه
	زانست که آفتاب در سایه است



لاجرم سایه که مثل شخص است از ذات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مستفی است - نظم سایه چو با شخص کسند همی

نیست ترادخورد و مه همسری چو نکه نظیرت نبود در جهان سایه ترا نیست از آن معنان حکمت دیگر آن است که زین

از الایش خالی نیست حق تعالی میخواست که سایه ذات پاک محمدی صلی الله علیه وآله وسلم بر خاک افتد نباید که بر جاس ناپاک افتد صیانت این معنی

منوده بدین خصیصه اش مخصوص گردانید سایه ندیدت بزین هیچ کس نور بود سایه خورشید و بس

جانت از الایش تن پاک بود سایه نینداخت برین خاک بود دورین باب لطیفه بر سبیل تنبیل بشنوا می درویش علمای شریعت

میکویند که آفتاب زمین را که نجاست آلوده است بتابش خویش پاک میکرد اندک طهارت الارض بپسها اما نفس نجاست را پاک نمیکند

آفتاب جهان تاب وجودها بود محمد صلی الله علیه وآله وسلم ابدان آلوده به نجاست معصیت مومنان را بطهارت شفاعت پاک خواهد ساخت که

شفاعتی لاهل الکبائر من امتی اما جیفهای نجسه انما المشرکون نجس از حیثه قابلیت شفاعتش خارج اند ازین طهارت نصیب نیابند

حکمت دیگر آنکه ظل ظلیل و سایه نبیل آن پیغامبر بالتجلیل علیه الصلوة والسلام بر زمین افتادی و اقدام کا فرمان و منافقان بران محسب

رسیدی مناسب علوم مرتبت و رفعت و منزلت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود می لاجرم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ال احدیت بل علا

سایه گرانای آنحضرت محمدیه را صلی الله علیه وآله وسلم ازین نوع امانت صیانت فرمود که ولا یقظله علی الارض بیست

من آن یم که قدم بر قدم نهم لیکن به زمین که تو پامی نهی سرم آنجاست حکمت دیگر آنکه چنانکه در دنیا دعای خود را از برای شفاعت

امت ذخیره ساخت چنانچه فرمود لکل نبی دعوة مستجابة و انما حساب دعوتی شفاعتی لاهل الکبائر من امتی همچنین سایه خود را

در دنیا ذخیره ساخت از برای آفتاب قیامت گذاشت چنانچه حضرت امیر خسرو و دهلوی قدس مینفرماید برهنه گردان قیامت بدوش

گشته ز ذیل کرش حله پوش خود منگنی سایه بر اهل عذاب زان سبب آمد که توفی عذر خواه نیز گدایان نگذارند خواست

مژده عفو دهبی از کردگار با بدین مرده دلم خوش نفس خورشید آنگه نگریش نشر از عمل خویش ندارم مید

مردم دهم نیز تو باشی و بس خسر و ماسگ کوی توام کار زوی بند در ساند عجیب

دوم آنکه حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مخون متولد شد یعنی فتنه کرده شده تا عورتش از نظر خلق مصون ماند و نیز سرور آمد یعنی ناف بریده تا ترتیب از غذای

مادر نیابد و ان اکل میتة و ذبیحة مشرکان خوردن عیب نبود اما چون مناسب منصب رسالت پناهی نبود از ان محفوظ ماند سوم آنکه

حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بر گز احتلام نیفتاد زیرا که احتلام اجبه شیطان است بانسان و مرتبه حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و

آله وسلم چنان بود که شیطان از وی گریزان بود و بلعب ویرا گستاخی نتواند نمود چه آرام آنکه چون چشم بر خیمش بشکرت خواب است

بیا سودی دل نازش در مقام حضور بیدار بودی و حکمت آنست که خواب دل علامت غفلت است و غفلت حبیب از حبیب طرفة العین

از جمله جرایم و ذلت است و دیگر آنست که اهل تحقیق گفته اند که چون منافذ آب و گل که دروازه حواس است مسدود گردد در و زنه جان و دل که سن

القلب الی الرب روزنه عبارت از ان است انفتاح یا بدو هر چه گاه که مشوشات عالم شهادت که حجاب جلیگیان عالم غیب در ناویه خمول

سرد عباده نمود و کشید لوامع انوار خود را از دیدن جوهری و ن کرد جمال حقیقت بمشبهات شرایع طریقت نماید چنانچه فقیر تو گوید لمولفه عقره

وقت نیست که دل محرم اسرار شود	جای آنست که جان بجا دیدار شود	پرده آب گل از روی دل جان برون	تا همه ظلمت هستی تو انوار شود
تو بخوابی و سرت یا گرفت بکار	چشم فیهب بود آن روز که بیدار شود	نیست اغیار که آینه یازد هم	تو ز آینه رخس من که همه یار شود
هر که چون نقطه نهد یک طرز خود بیرون	اندین دایره گشته جوهر کار شود	چون جایش نم آخز میان بر خیزد	تا همه دیده بیننده دیدار شود

چشم آنکه بیوت پیوسته که مگس با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مجال نشستن نداشت زیرا که چون مگس را نشستن بر قاذورات و عذرات بود اعضا طاهره آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از توهم این معنی صیانت فرموده کافال سه علوائی پس این بیانی دین طرد که بر تو یک گس نیست + و اینجاست که امر دوزخ را در او انیدارد که بر جامه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نشیند فرود آمد است را بر دل نازنین او کی رو دارد نظم پرده کش امت شوریدگان

سینه چنان نازک با شرسین حکمت دیگر آنکه حضرت جلال احدیت در قرآن اصنام را عیب فرمود و ان یسلبه الذباب شیئا لا یستنفذ منهنه شیئا پس مگس را بر انصاف مبارکش نشستن مجال نداده تا مشابیه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با صنام تحقیق نه پذیرد و نکته دین باب آنست که امر دوزخ مشابیه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با صنام رد انیدارد و فرود آمد است را با عبده اصنام در دوزخ روا خواهد داشت ششم آنکه چیزی را که از درای خویش همچنان که از پیش میدید و حکمت آن گفته اند تا هیچ چیز درستی مستور نماند و باقی حکم بر زبان قلم مشکین رقم در مجازات دیده و پسندیده آنحضرت علیه الصلوة والسلام است گذارش یافت و تحقیق این معنی آنکه وی شمع شبستان انس و مشعل بزم انس بود و شمع را پشت در و نباشد فی نی بلکه همه عالم قالب بود

و او جان و جان مستغنی است از جهات و ارکان چنانچه عارف جامی قدس سره گوید روحی و غائب نه ز تو جمع سوسه در نظرت هست که پشت دروس شمع و نور از تو رسد جمع را پشتی و روی نه بود شمع را

هفتم آنکه با هر که همراهی کرد هر چند تیز رفتار بودی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی پیش بودی و با هر که با ستادی و هر چند دوس بلند قامت بودی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وی متفوق می نمودی و نکته در اینجا آنست که چون اشخاص خلایق در جنب عالی صفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگذاخت هر چند بزرگ بود اگر جرایم و ذلات امت وی در جنب شفاعت وی ناچیز گردد و هر چند بسیار باشد چه عجب هفتم آنکه بر هر دوایه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوار گشته هرگز آن مرکب پر ضعیف نگشته و نکته دین باب آنست که مرکبی که جسد محمدی بر وی نشسته جوانی و قوت وی منفک نه گشتی دلی که عشق و محبت محمدی علیه الصلوة والسلام مدت هفتاد سال در وی متکلی گشته اگر ایمان و عرفان باقی بماند چه عجب نهم آنکه بول و غایط او را زمین ابتلاع نمودی و هرگز بنظر هیچ آفریده کشف نگشته و از ان مقام تا مدت چندگاه رایحه مشک دمیدی و نکته دین باب آنست که زمین آنچه از آنحضرت در نظر خلایق مستکره نماید و یا بطبع تسبیح باشد مستوری سازد و اگر اکرم الاکرمین جل و علا آنچه در نظر انبیا و اولیا و ملائکه و نیز ملا اعلی از معاصی و ذلات امتان آن سرور مکرده و مستعجب نمایند بر ایشان پیوسته و در اظهار آن نکوشد عجیب غریب نخواهد بود سورت علیک فی الدنیا و الاخرة و هم آنکه حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم هرگز تا شائبه ظاهری شد معنی غیازه زیرا که تا شائبه از شیطان است و نکته دین باب آنست که امر دوزخ مبارکش از شائبه که تصرف شیطان است نگاه داشت اگر در ان نفس آخرین ایمان امتان او را از نهیب شیطان نگاه دارد از کرم الهی عجیب و غریب نباشد - نظم

خدا یا بذات خداوندیت بطاعات پیران آراسته به پیران که قد از عبادت دوتا بضاعت نیاوردم الا امید	یا و صاف بمیش و مانندیت بصدق جوانان نوخاسته ز شرم گشته دیده بر پشت پا خدا یا ز عفو مکن تا امید	به لیک حجاج بیت الحرام که مارا دران در طبع یک نفس که چشم ز روی سعادت میند فصل در بیان اعضای آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم	بدر فون شرب علیه السلام از رنگ دو گفتن بفریاد رس زبان بوقت شهادت میند
<p>وقال الکبراء قدس الله ارواحهم قد مدح الله تعالى جميع اعضائه في الكلام المجيد بقوله عن طوله وتفصيل این چنان است که حق تعالی از فرق تا قدم آن صاحب کرم را بکلام قدیم خود بستود و سر علی منظرش را گفت امتین مخلقین زد مکه و دیده پسندیدش را گفت ولا تمدن عینیک و بصر به خاطرش را گفت ما اذا غاب البصر وما طغى و زبان بے زبانش را گفت وما ينطق عن الهوى و گوش با پوششش را گفت قل اذن خذ لکم وجهه با توجیش را گفت قد نرى قلب وجهك في السماء جبین مینش را گفت و لحنی جعد مشکینش را گفت واللبل اذا بخی ول عاقلش را گفت نزل به الروح الامین علی قلبك فوا و با و دادش را گفت ما کذب الفواد ما دای سینه بے کینه اش را گفت الم نشرح لك صدرک ظهر با بهره اش را گفت انقض ظهرك وست حق پرستش را گفت ولا تبسطها کل البسط قامت با سلامتش را گفت حين تقوم قدم با کرش را گفت طرای فی الارض بقدمک آوار و نونش را گفت فوق صوت النبی نفس نفایس را گفت لا تکلف الا نفسك خلق عظیمش را گفت وانك لعلی خلق عظیم بعد از ان قسم چنان عزیزش یاد فرمود که لعمرک ای درویش چنانکه ذکر اعضای شریفه آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بعبارت لطیفه مختصر یاد فرموده هر چیز که منسوب با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود نیز تجمیم آن اشارتی فرمود مثلاً دین مقبلش را گفت ان الذین عند الله الامسلام کتاب عالی خطابش را گفت انه لقران کوبه فی کتاب مکنون اسحاب عالی جنابش را گفت والسابقون الاولین من المهاجرین و الانصار الی بیت طاهرش را گفت لیدهب عنکم الوجس اهل البیت و از و اجه اهل بیتهم علم عالی علمش را گفت و علمک ما لم تکن تعلم امت عالی شمش را گفت کنتم خیرامة اخوجت للناس ناز با نیازش را گفت فتجد به نافلة لك قیام علی مقاش را گفت لما قام عبد الله تلاوت با طلا دتش را گفت و رتل القران ترتیلا رکوع با خضوعش را گفت و ارکعوا مع الواکعبین سجود با شهودش را گفت و اسجد و اقترب قبله مقبولش را گفت فلنولینک قبلة ترضها ملت ما نوش را گفت ملة ابيکم ابراهیم بیعت رضوانش را گفت ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله زلت و غفران را گفت لیغفرک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخور از با نازش را گفت یا ایها الذیر ما منوا اذا ناجیتم الرسول شب با طلبش را گفت قم اللیل الا قلیلا روز پر سوزش را گفت انک فی النمار سجح اطویلا خواب با صوابش را گفت لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق چشم بیدار خواب او را گفت کانا قلیلا من اللیل ما یجمعون عصمت با عفتش را گفت والله یحصک من الناس طبت بی قلتش را گفت و من بنوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا اسرار با ابتهاجش را گفت فاوحی الی عبدہ ما و حی اسرار شب معراجش را گفت سبحان الذی اسوی بعبدہ لیلیلا ایست</p>			
برقع طایا کشاده صورت زیبای تو زاده بشش روز حمل نور فلک زای تو از شرف آنجا که هست مرتبه بندگی	شندۀ یاسین منوره لعل شکر خای تو انقش ازل تا ابد در تو توان دید از ان که در زرسیده مگر سبت و الای تو	ای و امت پناهی کا نجم و افلاک را آئینه خضر تست جام مصفاے تو عرش بران برتری بر سر کرسی شست	

بوکه بساید بفرق پائے فلک ساسے تو  
خلقت عیسیٰ چه بود بادوم همتت

مغرموسی کفی از خم سر جو شس تو  
طینت آدم چه بود خاک کف پائے تو  
آدم و ما دون او جمله زان بناسے تو

تخت سلیمان خسی در کفش پائے تو  
باب یتیمان توئی جد همه کائنات

فصل دوم در بیان معجزات صفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و درین فصل ذکر شمه از خلق عظیم و نبذی از خلق خسیم آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم نموده خواهد شد و با الله التوسیق

بدانکه معجزات صفاتی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار است و احصای آن از خیر امکان دور و ما اینجا بچند صفت از صفات کمال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اشارتی نائیم تا بوقایع بران قیاس معلوم گردد و معجزه اول از صفات کمال آنحضرت اشارتی نائیم که دلیل بود و آیه نبوت او بر صدق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در همه عمر خود متهم به کذب نگشتند در امور دینی نه دنیوی که اگر یک وقت از وی کذب ظاهر شدی معاذان در تشهیر و اظهار آن کوشیدی و آنرا سزا ندهی خود گردانیدی و ازین جا فرمود که انا النبى لا کذب وانا بن عبدالمطلب معجزه دوم آنکه هرگز در مدت عمر بر فعلی از افعال قبیحه اقدام نکرد و نه پیش از نبوت و نه بعد از نبوت معجزه سوم آنکه در هیچ جنگی هرگز فرار نمود و از هیچ دشمن روی گردان نشد و نه از قبل بعثت و نه بعد از بعثت بعد از آنکه در غزوه احد و حنین با وجود افراق اصحاب ثبات قدم نمود تا حق سبحانه و تعالی تصدیق وعده خود فرمود و این معنی دلیل است بر کمال قوت یقینی و قرار دل در مقام ثبات و تکمیل اعتمادی بر وعده حضرت رب العالمین جل ذکره و حیث قال الله و یعصمک من الناس و قال من الناس و قال حسبک الله و قال لا تنصرون فقد نصره الله معجزه چهارم آنکه شفقت و رحمتش در باره امت بدرجه اعلی بود چنانچه شمه از آن در واقعات مذکوره در نظر ارباب مکشوف گشته باشد قال الله تعالی فبما رحمة من الله لنت لهم و عنی بن علیه ما عنتم الی غیر ذلک معجزه پنجم آنکه سخاوتش بدرجه اعلی بود تا بجای رسید که از غایت سخاوت بآن معاتب گشت که و لا یبسطها کل البسط معجزه ششم آنکه درینا را در دل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقتی و بیع اعتباری نبود چنانچه قریش بروی مال و منال بسیار و ریاست و حکومت عظمی گردید ملتفت نگشتند و حق تعالی دنیا و آخرت را در نظر وی در آورد و گوشه چشم بآن نکشاد و ما نلخ البصر و ما طغی معجزه هفتم آنکه فصاحت و بلاغتش بر تبه کمال و درجه اعلی بود و بجامع الکلم و بدایع حکم مخصوص زبان همه قبائل عرب و طوایف ارباب حسب و نسب میزدت و با هر کس بزبان وی سخن میگفت چنانچه بسیاری از سخنان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از آن وقایع فلعلک باخع نفسك و قال و قیل می بود که اصحاب فهم آن نمیکردند و شرح آن می پرسیدند و چون بیان آن می شنیدند تعجب آن نموده میگفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شما در میان ما نشو و نما یافته اکتساب این فضایل و انتساب این شمایل از کجا کرده اید جواب می فرمود که ادب دینی رجب بیت آداب و علم ادب است کوازا دیب ادب دینی گوشمال یافت این همه علم و حکمت از دبیرستان الرحمن علم القرآن از آن علم حقیقی خلق اله انسان علمه البیان آموخته ام بیت ترا در کتب حکمت ظنیف از آن چنانچه که هر کس بداند که شاگرد چه استاد می معجزه هشتم آنکه با اهل دنیا و اصحاب ثروت و غنا در غایت ترفع و استعلا بود و نهایت تعظیم و استغنا با افراد مساکین و مشرع شرایعان دین بحال تواضع و افتقار و تشعشع و انکساری بود معجزه نهم آنکه کمال عقل و علم و معرفت بر تبه بود که از طریق بشر بیرون بود و با وجود آنکه امی بود و از هیچ کس تعلیمی نگرفته بود و اعمال و احوال و سیرت و شمایل وی

بروحی بود کہ علم و عقل پیچیک از علما و عقلا مثل آن دفائی کرد و ہرچہ در تورات و انجیل و سایر کتب منزله واقع بود بر مجموع آن اطلاع داشت  
 بی آنکہ از معلم تعلیم گیرد و یا بمطالعہ کتب پرواز دیا بعلماء اہل کتاب مجالست کند و ہمچنین حکمتی حکای ما تقدم و سیرتہای سایر  
 اہم و ضرب امثال و حسن افعال و سایر آن ایام و تقریر شرایع و احکام و ترتیب بواب و تقسیم القاب و انصاف بصفات  
 شریفہ و اینک بخصائل حمیدہ ہمہ از وی بروحی صادر می شد کہ مقتضای کمال عقل و نور بود بمرتبہ کہ از قوت بشریت خارج نمیشود  
 معجزہ و ہم آنکہ اخلاق حمیدہ و اعتراف پسندیدہ او از حلم و عفو و وجودت و شجاعت و یاد حسن معاشرت با اقارب و اجانب و  
 شجقت و رحمت و رافت با جمیع خلایق و وفا بعہد و صلہ رحم و تواضع و عدل و امانت و عفت و صدق و وقار و مروت و زہد و تقوا  
 و غیر ذلک من الاخلاق الحمیدہ و الاوصاف الشریفہ چنان در کمال اعتدال واقع بود کہ هیچ نوع فریبی بران منصور نبود  
 و تفصیل اوصاف کمال و نفوت جلال این پیغمبر حمیدہ خصال علیہ افضل الصلوٰۃ من المنال در کتب مبسوط مبین است و  
 درین مختصر باشارت اجمال اکتفا قناد ذکر ششم از خلق عظیم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلیل بر کمال خلق  
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمین بسندہ است کہ حق سبحانہ و تعالیٰ در قرآن مجید خلق مبارکش را بعبودیت و صف فرمود کہ انک لعلی  
 خلق عظیم و در خلق عظیم آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سبب انصاف او باین صفت علماء را اقوال است قولی آنست کہ جمیع  
 مکارم و اخلاق در وی مجتمع بود بدلیل آنکہ اخلاق حسنہ و اوصاف پسندیدہ با جمعہا در ذات بابرکات انبیا علیہم السلام مودع بود و در  
 ذات ہر یک از ایشان بحسب تقریبش عند اللہ از ان اخلاق یک چند و دیت نہادہ بودند تا تمامی صفات کمال در ذوات جمیع انبیا  
 علیہم السلام مجتمع گشتہ بود بعد از ان حق تعالیٰ سید انبیا را علیہم الصلوٰۃ و السلام تجلی با خلق ایشان بہ تنوع باوصاف کمال  
 ایشان فرمود قولہ تعالیٰ اولئک الذین ہدی اللہ فبہد الہم اقتدہ و مرورا ازین اقتدائہ اقتداست بمعرفت کہ آنرا تقلید گویند  
 و آن مناسب رتبہ حضرت محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست و نہ متابعت شریعت چرا کہ ناسخ شرایع ما تقدم بود پس ضرورتاً  
 محمول شد بر اقتداء بخصایص و اخلاق و شمایل ایشان بمقتضای امر حضرت الہی جل ذکرہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 اجر از ان اخلاق نمودہ بجمیع محاسن و مکارم منصف گشت مثلاً اکتساب توبہ و استغفار از حضرت آدم علیہ السلام نمودہ شکر  
 فوح و حلم بر اسیم و عدل اسمعیل و حسن ظن یعقوب و صبر ایوب و اخلاص موسیٰ و اغنثار داؤد و تواضع سلیمان و زہد عیسیٰ علیہم  
 الصلوٰۃ و السلام و دیگر اخلاق از بوقاتی ایشان مستوفی بدست آورد و چندان صفت از صفات کمال و نفوت جلال کہ در انصاف  
 بآن متفرد و بان منضم ساختہ تا باین دولت مستعد گشت کہ مدوح حضرت الہی جل و علا شد تا فرمود انک لعلی خلق عظیم  
 قال المفسرون هذا تنزیہ لہ عن کل عیب یکون فی اخلاق و وصف لہ بالجتلی بکل محاسن الاخلاق و از عایشہ رضی اللہ  
 عنہا پرسیدند فرمود کہ خلق او در قرآن بود یعنی بامر قرآنی قیام می نمود و از نوای او اجتناب میفرمود و بہ داب اخلاق آن خردمرد و متخلق میگردد  
 و تفصیل آن در تفسیر چنین مذکور است کہ در طاعات حضرت الہی جل ذکرہ جد و جہد و کوشش بسیار می نمود و خضوع تمام بجناب  
 قدس الہی جل و علا معروض میداشت و انقیاد او امر کما ینبغی میکرد و با دشمنان او تشدد کلی می نمود و دوستان او در تذلل و فروتنی  
 میفرمود و باندگان او بر سبیل تعمیم مواسات می فرمود و ہموارہ نیک خواہی ایشان می نمود و نجات و اخلاص ایشان حریص می بود و تحمل  
 اذیہ ایشان آن مقدار کہ طاقت داشت پیش می برد و بصالح ایشان آن مقدار کہ می توانست قیام میفرمود و بخیر دین ایشان را

ارشاد میفرمود و از منته و اموال ایشان آنچه امکان داشت استغفار میکرد و از جاهلان علمی و دنیوی و با هم مومنان حفظ جناح نموده  
 در تشریح ایشان میگویند درین صفات مذکوره ثبات لازم می نمود و از اخلاق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کی آن بود که انس بآنکس  
 رضی الله عنه گفت که بچکس از اصحاب و اهل بیت رضی الله عنهم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بخواند جواب چنین داد که لبیک فرمود  
 که بشرف خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گشتم و من هشت ساله بودم کاری که کردم هرگز نگفتم چرا کردی اگر کردم هرگز  
 نفرمود چرا نکردی هر چه بدست من تلف شد هرگز مرا ملامت نفرمود و اگر دیگری ملامت کردی می فرمود که بگذارید اگر قضا آن بودی چنان شدی و  
 عایشه رضی الله عنها فرمود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بایاران در مجلس موافق بودی در همه احوال مثلاً اگر یاران ذکر دنیا کردند  
 ایشان نیز ذکر دنیا کردند و اگر یاد آخرت کردند ایشان یاد آخرت کردند و اگر ذکر طعام و شراب رفتی وی با ایشان موافقت نمودی  
 و اگر از واقعات جاهلیت حکایت میکردند و میخندیدند ایشان نیز قسم می فرمود و هم از عایشه رضی الله عنها و عن ابیهار از طریق زندگانی  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با اهل خانه پرسیدند گفت در خانه خود چنان سلوک میکند که مردم دیگر چنانکه خانه را میرفت و جامه خود میدوخت  
 و فعلین خود را بپوشید و بنشیند و بنشیند و آب میداد و گو سفند را میدوخت و بنشیند و خادم در کار با او میگرد و با او طعام میخورد و بصاعت خود را از بازار خود  
 بر میداشت و بجان می آورد نقل سنت از امیرالمومنین حسین رضی الله عنه که فرمود از پدر بزرگوار خود پرسیدم که حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم چون بجان خود تشریف آوردی بچه طریق عمل میکردی فرمود که اوقات شریفه خود را در خانه قسم ساخته بودم سی رباطت  
 و عبادت مصروف ساختی و قسمی بنفهد اهل و عیال پرداختی و قسمی بهمات خاصه قیام می نمودی و گاهی درین وقت با صلاح کار  
 امت اشتغال نمودی و گاهی هم در عین با اهل فضل و تکمیل از خواص اصحاب و زمره اجاب مجاست نمودی و ایشان را بهد ایای  
 علوم و لطافت حکم مخصوص گردانیدی و ایشان را دلالت فرمودی تا از ان اسرار علوم که محفوظ می گشتند بطایفه که درون ایشان بود  
 در فضایل و احراز ثواب تعلیم میکردند و یاران را وصیت می فرمود که حاجت کسانی که استطاعت رفع حاجت بمن دارند حاجت ایشان  
 بمن رسانند و در ثواب این معامله چنین میفرمود که بچکس حاجت محتاجی بعرض بادشاه رساند که محتاج بر عرض حاجت خود قادر  
 نباشد حق سبحانه و تعالی هر دو قدم آن کس را ثابت دارد و در روز قیامت از غنیمت نگاهدارد و یاران بوصیت قیام می نمودند امیرالمومنین  
 حسین رضی الله عنه گوید که بعد از ان از پدر پرسیدم که احوال و اوضاع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بیرون خانه بچه سوال بود فرمود  
 که همواره زبان مبارک را از سخنان سهوده نگاه داشتی و خاطرهای اصحاب را رضی الله عنهم با یکدیگر الفت میدادی و هرگز میان دو خاطر  
 تنفر تجویز نفرمودی و کریم هر قومی را گرامی داشتی و امور آن قوم با تو تفویض فرمودی و از مردم استفسار می نمودی بی آنکه بساط خلق و طلاق  
 وجه با ایشان طی فرمودی و از حال صادر و وار متفحص بودی و تخمین حسن و قبیح میکردی و از حق هرگز تجاوز نفرمودی و مقرب  
 ترین مردم نزد او نیکو خواه ترین مسلمانان بودی و بزرگوارترین مردم نزد او کسی بودی که در مواسات و اعانت خلیق جهدمی نمودی  
 بعد از ان از مجلس و کیفیت آن از پدر سوال کردم فرمود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ مجلس نشست و از هیچ صحبت  
 برخاست مگر نشست و خاست او بیاد حق سبحانه و تعالی بودی و چون بقومی رسیدی هر که مجلس منتهی شده بودی همانجا نزد او  
 بنشستی و یاران را باین طریق فرمودی و بهر یک از یاران خود چندان التفات و تعلق نمودی که وی گمان بردی که وی گرامی  
 ترین بار است نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هر که بان سرور صلی الله علیه و آله و سلم معارضه و مباحثه نمودی آنحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم صبر فرمودی تا ادا از سخن خود باز پرداختی و هر کس از وی حاجتی سوال کردی البته حاجت ویرا آوردی و یا سخن خوشن با او  
 گفتی و خاطر او را شاد کردی و شفقت و رحمت وی نسبت بخلق خدای تعالی عام بود چنانچه گویا پدر همه مردم است و در اجرای حکم خدا استقامت  
 و حقوق او همه کس پیش وی برابر بودند مجلس او مجلس علم و جفا و صبر و امانت بود و آوازها در آن مجلس بر نداشتی و عیب و فحش و مذمت کسی در مجلس  
 آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم مذکور نگشتی و اگر چیزی ناملایم در مجلس از کسی ظاهر شدی در اخفای آن کوشیدندی و یاران همه در مقام عدل  
 بودند و بایکدیگر فضل در آن مجلس تقوی بود و همه بایکدیگر در مقام تواضع بودند و توفیق کسیر و ترحم بر صنیر بجا آوردندی و در مراعات غریبا و ارباب  
 حاجت ما امکان کوشش نمودندی و در مستخلص اچیا آورده است که اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بسبب آن محمد صلی الله  
 علیه وآله وسلم مدوح حق تعالی گشت بسیار بود شمه از آن در حسن معاشرت با خلق می نمود و مثل لعینت در معاملات و بذل معروف و  
 اطعام طعام و افشای سلام و عیادت مریض خواه صالح خواه طالح و تشییع جنازه مسلمانان و رعایت حق جوار خواه کافر خواه  
 مسلمان و اجابت طعام از بنده و آزاد و دعای برکت با اعتقاد و قبول از برای منصف پدایا و مکافات بصنوف عطا یا نقل  
 است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود و دعیت الی دوزاخ تقلبت و ثبوت پیوسته گاه بودی آنحضرت صلی الله علیه  
 وآله وسلم را بنان جو و شیر بدوی ناک دعوت میکردند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اجابت فرمود و دیگر عفو از مجرمان و صلاح میان  
 بندگان و اقدام نمودن بر جود و احسان و ابتدا اسلام بر خواص و عوام و خشم فرمودن از لیام انس بن مالک رضی الله عنه گفت  
 که روزی با جمعی از صحابه رضی الله عنهم اجمعین در مسجد نشسته بودم ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر دبخانی ردا ساخت  
 تشریف آورد و از عقب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعرابی درآمد در دای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گرفت و چنان کشید که  
 کتف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سینه اعرابی آمد و حاشیه برگردن مبارکش تا شیره کرد آنسرور بنظر رحمت در اعرابی دیده تسمی فرموده  
 گفت ما شانک اعرابی گفت تا ما ازین مالها که از برای تو آورده اند بمن چیزی بدهند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تا از آن  
 چیزی بوی دادند و بوی روی ترش نکرد و سخنان در روی او تبسم فرمود و دیگر از همه مردم حلیم تر و عادل تر بود و در وقت بذل و ایتنا در دم  
 دنیا را نذا و عظیم و وقار نبود و لهو و باطل و عناد معارف و دروغ و غیبت و بخل و جفا و مکر و خدایت نیز متمنع می ساخت هرگز در دم در  
 ملک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شب بران نگذشت مگر اینکه تصدق فرموده و اگر کسی نیافتی که بوی دادی بخانه خود نرفتی تا مصرنی بران  
 در دم پیدا کردی و هرگز سایل را رد نکردی و فقر را بر نفس خود برگزیدی و جبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنان غالب بود که بر روی سچکس  
 تمام نگرستی و از گزلی سنگ بر شکم بستی و در وقت طعام خوردن مثلی نه نشسته هرگز از آن گندم سه روز پیوسته سیر نخوردی و بر و پستی دور و ز  
 متابع از آنان جوین سیر نشدی و گاه بودی که یک ماه در خاندان نبوت آتش افروخته گشتی و بآب خرمالو را میدی و این شدت و محنت  
 نه از جهت فقر یا بخل بودی بلکه ایتنا کردی و مرویت که نوبتی جبریل علیه السلام نزد وی آمد و گفت خداستغالی ترا سلام میرساند و  
 میگوید که دوست داری که این کوههای مکه را از برای تو طلا و نقره گردانم و با تو باشد هر جا روی فرمودی جبریل الدینار داد من لا دار  
 له و مال من لا مال له قد جمعها من لا عقل له جبریل گفت علیه السلام ثبتک الله یا محمد صلی الله علیه و آله  
 و سلم بالقول الثابت و دیگر آنکه در مجلس نشستی جا بر سچکس تنگ نکردی و اصحاب را بظلم و احرام بکنیت یاد کردی و بنا  
 اسما یاد کردی و قطع سخن سچکس نکردی و از همه متواضع تر بودی هر چه یافتی از پیشین پیشین پوشیدی و بر شتر و اسب دراز گوش و استر

هر چه اتفاق افتادی نشستی گاه بودی که پایهای برهنه در کوچه و بازار رفتی و گاهی بی ردا و عمامه و کلاه فرق میمون و تارک همایون کشاده چون گل در فصل بهار بشگفتی و با فقر آشنایی کردی و با مسکینان هم کاسه شندی و با مجروحان در یک ناله دست در آوردی و با اهل فضل اکرام و با اهل شرف و نیکی اقدام فرمودی عذر اهل معذرت قبول کردی و اجیاناً مزاج و مطایبت سخنان شیرین تکلم فرمودی فاما غیر حق نه گفتی و اکثر اوقات متبسم بودی بلعب مباح بیدیدی و انکار آن نکردی بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اهل او مسابقت می نمودی و آواز بجزور او بلند میکردی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تلقی بصبر فرمودی و مرا و را عبید و امامی بودی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مجلس با کل برایشان تفوق نمودی بیچ وقت بیکار نبودی و بطاعت حق سبحانه و تعالی مشغول بودی یا اصلاح امور اهل بیت و اصحاب می نمودی هرگز بیچ فقیر از جهت فقر تحقیر نکردی و هرگز بیچ غنی را بجهت غنا تعظیم نکردی بلکه همه را یکسان بحق تعالی دعوت فرمودی و در جود و کرم بمرتبه بود که هرگز بیچ سایل را نومیسد باز نگردانیدی نقل است که اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی طلبید چنان گو سفند بوی داد که میان دو کوه از آن پر شد تا اعرابی قوم خود را بایمان دلالت میکرد گفت الا ان محمداً يعطی عطاء من لا يخشى بالفاقة و در مراجعت از غروه چنین چندان مال ب مردم بخشید که اسبجای عرب حیران شدند و سبب سلام بسیاری از صنادید قریش آن شد چنانچه در محل خود بین شده و گویند یک نوبت صد نفر از مردم نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و بر روی حصیر ریخت و قسمت میکرد تا بر خاست یک درم از آن باقی نمانده بود و دیگر هرگز کسی را دشنام نه داد و بر بیچ چیز تعنت نکرد و بر بیچ فردی از مومن و کافر دعای بد نکرد و بیچکس را بدست خود نزد مگر نشدونی سبیل الله و از بیچکس از برای نفس خود انتقام نشاند اگر از برای و فراشی گسترده بودند بروی صطحجاع فرمودندی و الا بر زمین تکیه فرمودندی و از برای کفایت همی هر که بر خاستی تا آن کس مراجعت نمودی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پانته نشستی و هر که دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرفت تا او دست خود کشیدی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست خود باز نیارودی و ابتدا بمصافحه اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودی و چون نماز بودی کسی بجهت همی انتظار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می بردی وی نماز خود بکتر ادا فرمودی و به هم آن پرداختی و چون فارغ شدی باز بر سر نماز آمدی و اکثر در وقت جلوس روی بقبله نشستی و چون عزیزی بجهت زیارت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبادرت نمودی گاه بودی که جامه و ردای خویش بینداختی و آن زیر را بر آنجا نشانندی و در صین تکلم در رضا و غضب جز کلام حق نه گفتی و دوستترین طعامهای نزد وی طعامی بود که در دستها بیشتر بودی و در صین طعام خوردن دوزانو نشستی همچنانکه در نماز نشینند و لیکن زانوهای را زانوهای و قدم بالای قدم و میفرمود که من بنده ام بخورم چنانکه بندگان میخوردند و می نشینم چنانکه بندگان می نشینند و طعام که نیک گرم بودی نخوردی و بس انگشت از پیش خود خوردی و گاهی بانگشت چهارم مد کردی و بدو انگشت خوردی و فرمود که آن خوردن شیطان است از طعامها گوشت دوست تر داشتی و آنچه بقول پزند که و را دوست تر داشتی و گاهی میفرمود که وی طهره برادر من است یونس علیه السلام چون طعام پزید در رو کردی بسیار کنید دل حزین را قوت میداد و از حموصات سرکه را دار شمر عوجه یعنی خرمای نیک و از تره های هند با و باور وجه نقله المحمقار دوست داشتی و اکثر طعام و شراب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خرماء و آب بودی و هرگز بیچ طعام را عیب نفرمودی و اگر خوش آمدی تناول فرمودی و اگر نه دست باز داشتی و بعد از فراغ انگشتها بدان یگان یگان پاک کردی و در آن مسالفت میفرمود که چنانکه انگشتان مبارک سرخ میشدی و کاسه و طبق را بدین منوال پاک کردی و بعد از آن دست مبارک بآب نشستی و آنچه از آب



فاضل آمدی روی میمون بان مسح فرمودی و چون آب آشامیدی بسیم اقدام نمودی در اول دم تسمیه کردی و در آخر تحمید نمودی و آب را  
 بتسکین بکیدی و به نهیب نکشیدی و گاه بودی که یکدم بیاشامیدی **نقل است** که یک نوبت از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم شیره و غسل با هم آمیخته در یک ظرف حاضر کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نوشیدن آن امتناع نموده فرمود و شربت است  
 بیک شربت باز آورده دو نان خورش است در آن جمع ساخته اند به آنست که میگویم حرام است و لیکن مکروه میدارم فخر و حساب فصول  
 دنیا را فردا یعنی روز قیامت و دوست میدارم تواضع را و صلی الله علیه و آله و سلم اجمعین الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما  
 کثیرا کثیرا ذکر شمایل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق ارباب سیر و اجتماع اصحاب حدیث و خبر است که خلق آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم چون خلق او در حد اعتدال بکمال بود و تمام اعضا و جوارح وی براعتدال مزاج مبارکش دال می نمود و دست دم  
 مبارکش ربه بود یعنی کمال میان طول و قصر و مع ذلک با هر طویل قامتی که همراهی کردی بروی متفوق بودی و در هر مجلسی که تشریف آوردی  
 از هم نشینان بزرگتر نمودی سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سر پرده سلطان عقل است و خرگاه شاهنشاه خرد و بزرگی بود  
 و آن دلیل بر کمال عقل و بزرگی خردی نمود موی در جوش سایه نه بجد و مرسل و گیسوی مشکبویش نه قصیر و نه مطول گاهی بزمه گوش رسیده  
 و گاهی تاب سردوش کشیدی گونه روی مبارکش نه سفید بود و نه گندمگون و اما بغایت از هنر و انور بود و میمون چنانچه هر که در وی نگاه  
 کردی تشبیه آن بماه کردی فاما لون بدن و گونه تنش سفید چون نقره گذاخته بود و اعضا و اجزای وجودش از غایت نور شعاع بر یکدیگر  
 انداخته بود چینی مبینش که مطلع انوار حقیقت بود چون کلمه الحق کشاده بود و اروان کمان نشانش اگر چه کشاده بود اما پیوسته بود از  
 برای صید دلها آماده تا در مقام شهود اسرار قاب تو سین مجرمان حرم سرای قاب تو سین او ادنی می نمود در میان دو ابروی مبارکش  
 رگی بود که در چین غضب متلی می نمود چشمان ز گسبیش دو صیاد بادام بر جان نشسته جهان پیمای بودند و صد نه از ناوک جگر دوز  
 از خندگ فرگان در کمان ابروان نهاده چندین هزار شیردل را آه و او را صید میکردند و در عین حسن سیاهی آن بغایت سیاه و سفیدتر  
 بغایت سفید و در میان آن سفید و سیاهی حمزتی می نمود و قوت با صره اش بمرتبه بود که ذرات ریکی و روشنائی مساوی میدید و در حدت  
 چنان بود که در پروین نهاده ستاره می شمرد و خدین سعدیش از استخوانهای روم تفع نبود بینی مبر از خود بینی آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم بطول و ارتفاع مایل بود و نوری از اطراف و جوانب او مشتعل بود قره و دهان اگر چه بکشادگی میل داشت اما بغایت تنگ  
 بود انسان نورافشانش چون مرواریدی و براق و قلیچ یعنی کشاده بود میان دندان و در چین تکلم نوری از انسان شایبای آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم ساطع می گشت که در فروغ و شعاع آن نور هر چه در ظلمات چون آب حیات مسنور بود ظاهر و لامع می شد  
 محاسن مطهرش کثیف و زلف معنیش بغایت لطیف بود موی روی را گذاشته از شوارب زیادتی برداشته گردن آزادش بلند و از  
 غایت بیضا چون نقره بیضادل پسندین لکنقین میونش از یکدیگر دور و بین لکنقین همایونش از خاتم نبوت نور علی نور سینه بکینه  
 اش که خزینه انوار قدسی بود چون جبهه کرسی وسیع و عریض می نمود و شکم عالی همیش با صدر عالی قدرش همواره می بود از سینه با سینه اش  
 تا ناف مشک او صافش خطی باریک از موی کشیده بود گوئی سنبلیله بر بیاض کافور نور خرامیده بود و باقی اجزای سینه و شکم حکمت  
 خزینه اش بی موی و مشام مستشاقان را که فاکه عنبر نسیم بهر نسیم چون روح قدس از بزم انس بغایت خوشبوی و عظیم نسکین بود  
 و طویل الیدین ضخیم الزراعین عضل الضدین گوشت بدن مبارک جدا تا سگ بودند رخادب و اطراف شامل لا عطفش چون

فضیلت و کمال لطافت محکم و تفاوت کف نرم میونش نرم تر از خز و حریر و ساق پایوش دقیق و لیکن بغایت دلپذیر انگشتان دست و پایش درشت غلیظ و غنیمت نیکو عاقبتش کم گوشت نه طول و نه عریض زیر قدم مبارکش از زمین مرتفع بود چنانکه انصاف نداشت و پشت رهنمایش امس و ستوی بود چنانکه هیچ تکسر و شقاق نداشت روی او چون بدر میسر بود و بوی او چون مشک و غیر اعضا و جوارش تمام خلقت و متناسب و نظرات عنایتش درباره عاشقان است متوالی و متعاقب بود رباعی

در جان علم عشق تو افراخته اند | وین هر دو جهان میر تو پر افراخته اند | در حسن تو صد هزار عاشق حیران | و ز یک نظرت کار همه ساخته اند

از جابر بن سمره رضی الله عنه مرویست که گفت در شب مهتاب دیدم که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم حله سرخ پوشیده بر یاران شریف آورد و در صفی رخسار با نور آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم نگاه میکردم در روی ماه میدیدم بخدا سوگند در نظر من از ماه بهتر مراتب می نمود

و حسن او بر حسن ماه بکرتب می فرود	ایات	ماه فرو مانده از جمال محمد	سر و زوید باعث است ال محمد
چرخ فلک را کمال و منزلتی نیست	در نظرت در با کمال محمد	این چه پیراسته جنت فردوس	پاک قبولش کند بلال محمد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی	آمده مجموع در ظلال محمد	شمس و قمر در زمین تا حشر تا باد	ماه نباشد مگر جمال محمد
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی	عشق محمد است آل محمد	از او بهره رضی الله عنه روایت است که گفت هیچ چیز از رسول	

صلی الله علیه و آله و سلم احسن ندیدم لمعان چین مبین او چنان نورانی می نمود که گویا آفتاب در جبهه مبارک جاری بود و این عباس رضی الله عنهما گفت که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز در برابر آفتاب نایستاد الا که نور او بر نور آفتاب غلبه کرد و هرگز در پیش چرخاغی نشست الا که نور او بر نور چرخ غالب آمد

خورشید آسمان زمین روشن ستارو	یک پرواز کجلی نور جمال و ست	آن خواجه که بدر غلام بلال است	بر چهره خال خور ز رنگ بلال او
تنهانه مرغ روح بالمش می پرده	پرواز جبرئیل مبین هم بلال است	گل گریه آردی حین شکر رنگ بو	زان گشت سرخ روی که هم رنگ آل او

در کتب معتبره رسیده بود ششمین کشت فاما خانه مشکین عمارة عسرون شعاعی همی چند خاص از برای ارباب اختصاص در وصف جمال محمدی و لغت کمال احمدی صلوات الله و سلامه علیه مرقوم میگردد اند بسمع قبول اصفا نموده پیش از آن که زبان به تحسین معین مسکین بکشایند بدرو و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مبادرت نمایند ای درویش چون بنای کارخانه صنایع و تقاضش کارخانه بدایع خواست تا از برای دره التاج روح پر فتوح محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که از زوایا هر جواهر عالم پاک بر سر دارد در رخ در گنجینه خانه افلاک افزون تر بود حقه از آب خاک بشریت ترکیب کند و منظهری از برای ظهور انوار حقیقت و شارع شریعت ترتیب نماید پرده و اختفا از روی مشاهد خلق بجز آنه حسبی شد و کفی بکشاید و خورشید انوار شهود احدی جل و علا در منظهر وجود محمدی صلی الله علیه و آله و سلم نباید جسم بدیع و شخص منبع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کمال قدرت بر مقتضای حکمت بنگاشت اعلام ظهور از نور بانی و الویه سر و حضور روحانی بر ذروه وجود و قبه شهود او بر افراشت

سیرت آینه جمال نمانی	خواست حسنت که جلوه آغازه	صورت از حسن دست پرده کشا
اندر آینه مجاز پدید	میفرستد ز طارم افلاک	بنماید حقیقت تو حسد
بین بجام جهان نمای نبی	صلی الله علیه و آله و سلم لاجرم آن روز که نقاش قدرت بچون صورت میمون سیرت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم	یعنی از نور من همی طلبی

علیه وآله وسلم بر صفحه صحیفه وجودی نگاشت و بنای فطرت کن فیکون قصر همایون بسببیت احمدی صلوا علیه و سلامه علیه در فضای هوای شهود  
برمی افراشت عقلی که شاگرد استاد فطرت است هر قطره از اقطار این قصر رفیع الشان در ترکیب هر عضو از اعضای قالب عظیم البیان  
این سلطان انس و جان استفسار حکمت و استکشاف حقیقت آن می نمود اول که صانع حکمت قلم صانع بدست فطرت داد تا شکل  
جبین مبین آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر کشید و جرم نیر خورشید جمال را از مطلع کمال او طالع گردانید عقل از استاد فطرت پرسید که  
این جام جهان نمای از برای چیست و این آئینه فرخ نقابجهت تماشای کیست فطرت گفت این سجخل مصقلی است که عکس نواح جمال  
محبوب لایزال با عاشقان لا ابالی می نماید یا گلستان بر گل و ریحانی است که در نو بهار اظهار ارادت آن اعرف شکوفه عطوفه و فی انفسکم  
افلا تبصرون براعصاب اشجار سید ابرار می کشاید و چون قبه منور و حقه مد و رفق همایون آن خلاصه کاف و نون و تارک مبارک آن سلاله  
کن فیکون را بر توایم عظام دعایم هفت اندام بر افراشت و اشکال غریبه و صور بدیع جواس و مشاعر قوای بوطن و نظو اهر در مقدمه  
و موخره خزانه دماغ آن سلطان تخت مازاغ نگاشت عقل از استاد فطرت پرسید که این خزینه از برای کدام فرنییه ساخته و این گنجینه بنام  
چه نقدینه پرداخته فطرت جواب داد که این قلعه قاف وجود است آشیانه عنقای عقل گشته سدره المنتهای هفت آسمان عضو است  
صومعه جبرئیل فکر آمده مرکز ابره وجود محمدی است پر کار لفظه وجود است طفل با صره محمدی راصلی الله علیه آله و صحبه و سلم بعد از نظام  
ما زاغ البصر نواله نوال المیزالی دیک از کاسه با حرا سه انوار اوست سائل مسائل معارف و حکم ابدی که عبارت از سامعه احمدی است  
صلی الله علیه آله و سلم قاضی حکمت فاوحنی الی عبده ما اوحنی از کبینه نقیه اسرار اوست چون تخت سیمین بی شبهه اش بستر و لوح  
المحفوظ میثانی بی پریشانیش بگستر و عقل پرسید که این چیست گفت این صفحه نخستین مصحف سعادت لوح سیمین سیادت است و لوح  
المحفوظ آسمان رسالت است عنوان دیوان جلالت است و سیاه مشور نوت است نهس و ستور فتوت است گاهی درصین تلقین غلظت  
و اغلظ علیهم چون سپهر گستر سیاهی جبین ماهی درصین تلقین فبما رحمة من الله لنت لهم چون آئینه ماه سیاهی هفت شاه شین چون آن  
دو طاق مقوا ابرویش را بر فوق رواق مقرنس حدقه بر افراشت و آن دو بهال مشکین را بر فوق سیمین تنق جبین مستقیم از ان رشک حور  
عین نگاشت عقل از حقیقت آن پرسید فطرت گفت این دو طاق محراب مقصوره جامع خسارت و قنیل مقلین در روی  
آویخته و امام انسان العین صفون مرگان را بهر طرفه العینی در رکوع و سجود و صمود بر انگشت با وجود چنان گویم که دو قوس قرنی  
بر فلک جبین انسانی که قدرت قادر سبحانی بر افق شبانی آن خلاصه کن فکان پدیدار ساخته با چوگان پر خال سلطان حسن و جمال است که  
بیک شیوه پسندیده گوی سرگردان دیده را در میدان تازیانه خوابگاه غمزه غماز انداخته چون دور و اوق سیمون حدقین را که در زیر دو طاق قیرگون  
حاجبین آن سلطان تخت قاب تو سیمین مرتب گردانید و آن محبوب ساده رو تندخوی مردمک دیده را در ان رواق پر نور بر بستر مشک کافور  
نخوابانید عقل پرسید که این چیست گفت این دو شاه و عروس اند بر تخت عاج و آبنوس تکیه زده یا آفتاب و ماه اند بر فلک غر و جاه خیمه  
زده نی نی بلکه دو کبوتر زاع سفید بال اند که در جو اعلائی ما زاغ البصر و ماطغی معلق میزند یاد و نشا بسیار آشیانه جلال اند که در شکارگاه  
و لقد آتت نزله اخری جولان میکنند و یاد و نرگس گلزار احمدی اند در گلشن خسار محمدی شگفته و شکوفه مرغرا صدی اند بر اشجار انظار  
احمدی صلی الله علیه آله و سلم نمود اگر نشسته نی نی بلکه در ان دو قوس ابوی آن پیغامبر صلی الله علیه آله و سلم با بروی صلی الله علیه آله و صحبه و سلم  
بر قاب تو سیمین که عبارت از زوج و امکان است معین ساختند و در انعکاس جمال واحد در دو آئینه منعده و کسین احد در دیده

پسندیده آن شاه شایسته حقیقت سراوانی که توحید مطلق است مبرهن گردانیدند و چون مشاط قدرت پروردگار جل جلاله خساره عروس  
 عذارش را بگلگون انوار قدسی و غازه اسرارانی بیاراست و بجای صحبت و زیور ملاحظت بیاراست عقل پرسید که این چیست گفت این  
 دو خسار گلگون گویا سببی است نیلگون در دست قادر چون جل و علا منشق گشته یا گل خندانست که بریدن نیسات عنایت و  
 وزیدن نفحات رعایت در گلستان جمال محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بقدرت بر کمال احدی منشق گشته نی نی بلکه دو ورق کتاب سیادت  
 بر روی رقم سعادت از قلم شهادت و کفنی بالله شهید بر کشیده یاد و طبق آب رحمت است از برای مچوران امت بقوت بازوی  
 یقین و شوکت نیروی و ما ارسلناک الراحه للعالمین در هنگام شفاعت بروی در ماندگان بی بضاعت کشاده و چون  
 شکلات زلف شگونش بر نوال دام صیادان بر چهره خساره گلگون میمونش از برای صید دل‌های عارفان و عاشقان مجنونش  
 منشق گردانیده و حقه یا قوت دهان بایر هانش را در هنگام تبسم چون ناخندان منشق و چون غنچه سیراب منشق گردانید عقل پرسید که این  
 چیست فطرت جواب داد که این حقه است از فعل بد خشان انسان ساخته قبه ایست ربانی روحانی پرداخته سر چشمه تبسم  
 جنت تبسم است حقیق تحقیق در وی مختم ساخته شراب ناب آب دهانش که سلسبیل جان مشتاقان است دران عین الجوان  
 بظلمات حدیثان مکتوم گردانیده و چون در باغ راسان نور افشانش را که عبارت از سی و دو دندان مروارید آید او در خشانست  
 جوهر حکمت و رشته منخرط صبح در درج عقیقی برج دهان مژده دهانش پرداخته عقل پرسید که این چیست گفت این ژاله های میضایت  
 از بر قدرت حق تعالی در درون لاله حمری بخت یا خود عقد منظوم نریاست در درج برج جوزا برشته اعقیق آسای روح افراد را آویخته  
 و چون زبان بی زیانتش قرآن خوانش را در دیرستان دهان بایر هانش معلم الرحمن علم القرآن در پس کرسی پاره اسنان نشانده و بر ترغ  
 حکمش در صومعه دهان در قفس عرفان در آورد عقل پرسید که این چیست و این نعمه و نواذ رضای این خلوت سرای خداوندی کیست فطرت  
 گفت این خطیب دار الملک نبوت است که خطبه شهادت در مجمع ارباب سعادت در جامع دهان بر بنبری و دو پایه اسنان بر بنجواند  
 و نهال بوستان دهان است که شگوفه قرآن بر شاخسار بیان می شکفاند صدق شرفیست در یابار دهان در سخن در حوصله جان می پوزاند  
 منظر اسرار ایمان صفت که تار ایتنا فضل و احسان بر طبق بیان بر فراق اباب بیان عرفان می گستراند شاخ فیشکر صبر نبوت است که در  
 قناد خانه فتوت بر وثاق فراق اهل مروت بارشاد و می و امداد امر و نهی بر طبق بیان از سر مایه قرآن شکر ریزی می کند شیشه گلاب افشان  
 همانسرای تعلیم و تعلم است که در هنگام تکلم بر طبق سینه پر لوزینه ایمان و سکینه گلاب یقین و ظلماتی می فشانند و چون کف کفایت حمایت  
 دست حق پرستش را بخلبند سعادت مند قدرت الهی بکفت نامتناهی بند و پیوند بر یکدیگر ترتیب می نهادد و عظام متفرقه و مفصل متخرقه  
 را با طناب اعصاب و غضاریف و جبال و عروق تجاریف ترکیب مبداء عقل پرسید که این چیست گفت این کف دریا کف  
 سخاوت است سما سماحت است پاس ارباب ایمان است و وفات تیغ گذار اصحاب کفر و نفاق است شجره پنج شاخ  
 چهار باغ وجود است از با اظفار بر اعصاب ناملتش شکفته نهال جنان بوستان نهادست که متعرف با دشمنان بنجد ابراهیم و  
 شمال جناب حضرت ذوالجلال کشاده و چون ترتیب صدر عالی قدران صدر بدر عالم صلی الله علیه و آله و سلم مبادرت می نمود عقل از و  
 مسالت فرمود که این چیست گفت خزینه ایست از برای زوایر جواهر روحی الهی ترتیب داده و گنجینه ایست جهت تقدیم معارف  
 و حقایق نامتناهی آماده میدانی است از برای جولان فرسان عساکر اسلام تفتح ابواب است از برای سلطان ایمان تاثر نور عرفان

منشرح تحت گاه است از برای شاهنشاه دل جان توسع ولکن وسعتی قلب عبدی کشاده و خیمه و خرگاہی است جهت نزول سلطان  
ایمان تبریین و زینہ فی قلوبہم تریین داده و چون شکم با حکمش را که خزانہ قلعه نهاد و خانقاہ صادر و وارد طعام و شراب مرتب گردانیده  
عقل پرسید کہ این چیست گفت این خانہ دراصل وضع مطبخ سراجہ قالب انسانیت منبع طبایع نفسانی و معدن توای شہوانی است منزل  
و مادای نفس امارہ است مرتع و مرعای طبع سیارہ است اما در شہرستان وجود این سید علیہ الصلوٰۃ والسلام محبس شہوات است و زندان  
ہویات است خرنیہ قوت لایموت و دقبینہ اسرار ملک ملکوت است نفس بد فرمای کہ ساکن این مسکن می بود و درین ملک بر طبق ارادت خود  
تصرف می نمود اینجا محکوم حکم خواہ است ہوای عشوہ نمای کہ متوطنان این وطن را انقباد فرمان خود میفرمود بسیار است آن سلطان  
خافقین در مقام قناعت اشبع یوماد و جوع یومین است چند آنکہ کشتہ عبدالبطن در وقت اشتنا در خور این دعا سمند در مکہ بیضہ دو  
مغ بریان و حلوا می پسندد و این خواجہ ہر دو سرا و این سلطان اودانی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت مجاعت بامید شفاعت  
سنگ بر شکم بندد ہیت چون ندانی دوست را از دشمن جانی چه سود و سنگ باید نفس را حلوا و بریانی چه سود چون حکمت ربانی با داد  
سحانی بہ تمہید معاقد ظہر بدر با سظہار شپردخت و متن امتناش را بہ تشبید قواعد فقار استوار میساخت عقل گفت این چیست  
فطرت جواب داد کہ این مسطہ لقال شرایع الوہیت است متکفل اجمال و دافع عبودیت است پشت و پناہ مشت تباہ روزگار است  
بر درازندہ بار از آرامت گناہ گاران است چون در مقام قیامتش مستقیم دارد طوبی صورت استقامتش بر اوراق شوق خود بنگارد  
و چون در ہنگام رکوع بخصوعش مجتمع گرداند چرخ کوزہ پشت خمیدہ قامت با ارتقارش تا قیام قیامت نتواند بود کہ بردارد و چون  
پای رہنمای آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ دعایم توایم قصر وجود است ترتیب نموده و بنای عظیم الشان نهاد را برین دو عماد بنیاد  
نہادہ عقل پرسید چیست گفت این ستونی است قصر وجود درین پتی قیام متوی و در محبتی دور فبق اند در طریق سلوک کہ ہمراہ دو  
قاصدان در عرصہ بانصوح ففروالی اللہ فی فی دو میل نخل اند کہ کحل الجواہر تکمیل در دیدہ عرش میکشند و مسطہ سنیہ قوی بنید  
کہ با سرار و سخن آقرب الیہ من جبل الوریذ می کشند چون مقام حتم فاندز بقدم قیام لما قام عبد اللہ بر خیزد جبر نقصان  
طاعت مقیمان نماید و چون در ہنگام شفاعت اشفع لشفیع بز انوی خرام حی علی زکیۃ عن عصیان عاصیان خواهد لمولفہ

نثار روضہ پر نور صدر و بدر و عالم بصورت از بشر آمد ولی ز روی حقیقت میان مکہ و طایف نبودہ قالب آدم نہادہ بانی حکمت دنی فتدلی بیک دو گام گذشتہ زاوج طارم اعظم طفیل ذات تو ہنزدہ ہزار عالم از ان شد ہزار روضہ جان شد زبان حقہ مریم	ما ز دیدہ دل ہر زمان در رود مادام بظاہر است موخر باطن است مقدم بعالم دل و جان بودہ تحت رسالت شاہ بسان امت او جملہ انبیاء مکرم چو از دنی زده برتر قدم مقصد ادنی فروع عیش کہ بنید درین سراجہ ماتم زا بر جوید چو شد فیض رحمت متقاطر	فی لغت النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام محمد سربنی کز برای اول و آخر ز فرق تا بقدم صورت خداست مجسم بروز حشر بطل لوای او شدہ و اثق پنہ فرود پایہ جاہش و ثاق عیسی و مریم اگر ز سوری در ظہور نور تو باشد کہ پیش بحر ندارد و جوہ قطرہ شبنم
معیین چو مخفہ فرستند غیر از این کہ نہ دید	کند درود پیاپی روان بسوی تو ہر دم	
فصل سوم در ذکر معجزات خارجیہ حضرت محمدیہ علیہ الصلوٰۃ والسلام		

بدانکه بحضرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حد و عدیرون است و از شمار و حصار افزون و در کتب سیر سببه هزاران جمله بعضی مشهور  
 و اما از جمله مشهوره معتد به اسناد معجزه درین مختصر ایراد نموده رقم زده کلک بیان گردانیدم و باقی حواله مکتب متداوله نموده خامه مشکبین عماره  
 را از تعرض آن باز داشتیم معجزه اول از معجزات ظاهره با بهره قرآن مجید است و آن قوی ترین معجزات و ظاهرتین آیات بینات  
 است و آن نه یک معجزه است بلکه هزاران معجزه در وی مندرج است زیرا که در هر سوره بلکه در هر آیتی چندین معجزه ظاهر است که قوت  
 بشر از ایراد مثل آن عاجز است و از جمله معجزاتی که در قرآن ظاهر است یکی فصاحت مفردات و بلاغت نظم آنست که بروحی که همه  
 فصحا و بلغا عرب از ایراد مثل آن عاجز آمدند با وجود کمال حریص ایشان در بدم قواعد میان قرآن و مبالغه ایشان در معارضه و مجادله  
 حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر از وجوه اعجاز قرآن نظم عجیب و غریب اوست که با سالیب کلام عرب نمی ماند و مثل  
 این کلام نه پیش از نزول قرآن و نه بعد از آن در میان ایشان ورود یافته آورده اند فوری پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قرآن میخواندند و لید  
 بن المغيره که از فصحاى عرب بود استماع نموده قتی میگردد و بوجهل و پراسزشش نموده گفت جهت استحسان کلام محمدی صلی الله علیه وآله وسلم  
 چیست و لید گفت والله که هیچکس از شما بکلام و اشعار ایشان و اناترا از من نیست آنچه وی میخواند هیچ با نهانی نماند دیگر آن که از رقعا  
 ماضیه و امور سابقه در قرآن خبر داد و آنچه در قرآن گذشته در امتان پیشین جاری گشته بود با آنکه اخبار اهل کتاب عمر با در تفحص و تحقیق آن  
 مصروف ساخته بودند و بعد از آن گفتگوی و جستجوی بسیار تحصیل بعضی نموده و معلوم بود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امی بود  
 و هرگز با اهل کتاب مخالفت و مجالست نه نموده و اشکالات اهل کتاب و سوال و جواب ایشان در حین نزول قرآن بروحی بیان  
 میکرد که هیچکس را مجال انکار آن نبود و خبر قبول و اذعان روی دیگری نمود و دیگر آنکه از منیبات که تعلق با امور مستقبله داشت خبر داد  
 مجموع آن واقع شد در خطراتی که صدور از باب کفر و فوج عبوری نمود آیات قرآن نظهور می آمد و همه آنها مطابق واقع بود از کلیات و  
 جزویات که در قرآن خبر داد مجموع آنها بوقوع پیوست و ازین نوع اخبار در قرآن بسیار است مثلاً فرمود انما نحن نزلنا الذکر و انما  
 له لحافظون یعنی ما انزال قرآن فرمودیم و مانگاه دارند آنیم تا روی تغیری واقع نشود و اکنون قریب نه صد سال است که هر چند  
 ملاحظه و زنادقه به تخصیص فراموشند که در قرآن تغییر پیدا نرند تا نرسند و بیک کلمه بلکه یک حرف بلکه یک نقطه در زیادتی و  
 نقصان آن تصرف نمودن ممکن نگشت و لله الحمد و المنة وجه دیگر آنکه از وجوه اعجاز قرآنی بهیئت و ترس است که در حین تلاوت آن بر قار  
 و سامع طاری میشود آورده اند که عقبه بن ربیع بن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سختی کرد تا او را از احداث دین جدید باز دارد آنحضرت  
 صلی الله علیه وآله وسلم سوره حمد فصلت بروی خواندن گرفت تا آنجا که فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقه مثل صاعقه  
 عاد و تمود از بسیاری خوف و خشیت که بروی استیلا یافت دست با دهان سیدانس و جان صلی الله علیه وآله وسلم پیش برد و سوگند  
 دادش که از تلاوت باز ایستد چنانچه ذکر این واقعه از پیش سمت گذارش یافت حاصل الکلام که سنت الهی حیل و علاج چنان  
 ورود یافته که هر پیغمبری از برای امت خود معجزات از جنس آن آرند که میل و کوشش آن بانست چنانچه در زمان موسی صلوات  
 الله و سلامه علیه کوشش قوم تحصیل علم سحر بود معجزه او نیز از جنس منیبات ایشان فرستاد مثل شگافته شدن دریا و خون گشتن  
 دریا از برای قبطیان و تغییر و تبدیل عصابه ثعبان و اشغال آن و همچنین بر اهل زمان عیسی علیه الصلوٰة و السلام علوم طیبه  
 غالب بود معجزه او مثل اجبای مومنه و شفای ابرص تعیین فرمود اما در زمان پیغمبر امیل مردم و شروع ایشان بفصاحت و

نهایت بلاغت وانشاء ترکیب بدیعه و تالیف عبارات منیع بود لاجرم حق تعالی از برای ایشان کلامی فرستاد در غایت فصاحت و  
 نهایت بلاغت و کلامی جزالت و سلامت خالی از اطناب و تطویل مهمل و عاری از اختصار و اعجاز فحل باقریش که معدن فصاحت  
 و بلاغت بودند با وجود معاندت درین صحن مخاطبت فاء توبسوره من مثله سر معارضنت بینداخت و بتعرض آن نپرداختند  
 تا گویند که ابن مقفع که بلیغ ترین عهد خود بود دوران مقام درآمد که در معارضه قرآن کلامی ترتیب کند و در آن امر شروع نمود تا گاهی بگوید  
 بگذشت که این آیت کلام سخنان قل یا ارض بلعی ماءك و یا سماء اقلعی بازگشت آنچه ترتیب کرده بود محو کرد و بعد از آن گفت که من  
 گواهی میدهم که این کلام بشریت و سیلمه کذاب که کلمات موهوم سید و ترکیبات فرخنده برهم می بست و بآن مهملات در معرض  
 سوره قرآنی درمی آمد تا گویند که سوره والناذعات را مقابله بدین گونه مهملات نمود که والبارزات ذرعا فالما خرات خضر فالدارمات  
 قحافا الطاقات طعنا فالخابزات خبز فالباردات ثروا فاللاجبات لقها اهالة و سمعنا لقد فصلتهم علی اهل الدیر  
 و ما سبقکم علی اهل مدر و سوره فیل را باین کلمات معارضه کرد که الفیل و ما ادرك ما الفیل له ذنب و شیل له خرطوم  
 طویل و ان ذلك من خلق ربنا الفیل و بدان سبب اسخو که قضی و بلغا گشت معجزه دیگر شگافته شدن ماه چنانکه امیر  
 المؤمنین علی ابن ابی طالب و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و انس بن مالک و خدیفة الیمانی و جبرین معظم رضی الله عنهم  
 اجمعین روایت کنند که جماعتی از مشرکان در حوالی مکه نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدند و گفتند که در دعوی نبوت  
 صادقی و در تحقیق رسالت محقق ماه را در آسمان مشق گردان و آن شب شب چهاردهم ماه بود و ماه بر تبه رسیده که پرست حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر چنین کنم ایمان می آرید گفتند آری پس آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم یک روایت دو رکعت نماز  
 بگذارد و بعد از آن دست بدعا برداشت و از حق تعالی درخواست نمود با گشت بسیج خود اشارت بجانب ماه فرمود بدو نیمی شد  
 نیمی بر آسمان ماند و نیمی در پس کوه مخفی گشت و رسول صلی الله علیه و آله و سلم یک یک را میخواند و میفرمود ای فلان و ای فلان اشته  
 یعنی گواه باشید و روایتی آنکه یک نیمی ماه مضغان و یک نیمی دیگر بر کوه ابو قیس نبود و روایتی دیگر آنکه هر دو شق وی از همچنان  
 شد که کوه حرار در میان آن دو شق بدیدند و چون حضرت این معجزه بایشان نمود حل بر سحر نموده گفتند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 ماه را سحر کرده است و ابو جهل فریاد بر کشید و میگفت که هذا سحر مستمر و بعضی گفتند که اگر نسبت بماه سحر کرده است بسیار در مان  
 نتواند که سحر کند لاجرم از مسافر اینک می آمدند استفسار می نمودند که آری در فلان شب ماه بشگافت و هر نیمی بجانب شتافت ایشان  
 گفتند بر ماه سحر کرده است و این آیت نازل شد که اقتربت الساعة و انشق القمر و ان یروا آية یعرضوا ویقولوا سحر مستمر  
 ایست درج را ماه قفل زرت به کلید وی انگشت پیغام برست به کلید خزان چو در شت است به سه از داغ داران گشت  
 اوست به هم از نور آن نچه آمد شگافت به صف بدر شگفت روز صاف معجزه دیگر معجزه آه بود روایت است که صیادی در صحرا دام نهاد  
 بود اتفاقا خواجه علیه الصلوة والسلام برید دید که آه بود قید کبید آن بیگانه مجوس گشت چون نظرش بر خواجه علیه الصلوة والسلام  
 افتاد بزبان فصیح گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک من آی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک وی رفت  
 گفت ای رحمت عالمیان درین کوه دو بچه دارم و هنوز از شیر من سیر نخورده اند و اگر بایشان زرم هم ایشان بپلاکت میرسد  
 یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رمضان شوتا بروم و بچکان خود را شیر دهم و بازایم القصه با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

در سخن بود که صیاد بر سید حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای صیاد این آیه صید نیست و لیکن این سچاره فرزندان دار و اوارا بگذارد و فرود  
 و فرزندان خود را شیر دهد و باز آید صیاد گفت تو ضامن میشوی گفت میشوم گفت اگر باز نیاید ترا بعوض او بقتل رسانم خواجه صلی الله علیه وآله وسلم  
 قسم فرموده گفت اگر باز آمد تو بخدای من سجانه و تعالی ایمان می آری گفت آری برین عهد بستند و خواجه علیه الصلوٰة والسلام دست  
 مبارک بر پشت آهوسح فرمود و فرمود او را پنج ساعت مهلت دادم برود و باز آید آنگاه آهوسح رفت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنزد  
 کافر با سطر آهوشست چون چهار ساعت بگذشت آهوسح باز آمد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ترا پنج ساعت مهلت  
 داده بودم چرا نبودی تا فرزندان سیر شیر نخوردندی آهوسح گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون نزدیک فرزندان رفتم از من پوسه تو  
 شمیدند و گفتند ای مادر از تو پوی میدم که هرگز مثل آن بوی حضرت رسول است صلی الله علیه وآله وسلم گفت بدست مبارک پشت من  
 سح فرمود او مرا ضامن شده تا از جنگ صیاد بجات یافته ام اکنون بشیر دادن شما آمده ام آهوسح با گفتند ای مادر زود برو و رسول  
 صلی الله علیه وآله وسلم را از ضامنیت خود بیرون آر که ما را بشیر گواری نیست و حال آنکه در ضامن تو بجهیل آمده ام تا از ضامنیت  
 من بیرون آمده باشی ای صدهزار جان من و فرزندان من فدای تو باد یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون صیاد کافران بدید گفت  
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله معجزه دیگر سوسمار بو و ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهم روایت  
 کنند که اعرابی بود از بنی سلیم نام او سعد و روایتی معاذ روزی سوسماری بخانه برد تا بکشد و بخورد و بریان کند و قوت عیال خود گرداند در  
 راه گذرا و جمعی افتاد پرسید که اینها کیانند و سبب اجتماع این طایفه چیست گفتند محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم دعوی نبوت  
 میکنند و مردم مجتمع گشته اند اعرابی خود را در میان آن جمع گنجاند و بان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نجاطت در آمده گفت بلات  
 و غری سوگند هیچ زن آستن سخن گوی دروغ زن ترا از تو نه هیچکس در دل من دشمن از تو عمر خطاب رضی الله عنه خواست تا او را  
 گوشمال دهد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم گفت ای عمر درجه علم و حکم بحد نبوت نزدیک هست یعنی او را مر بجان رود  
 با اعرابی کرد و گفت ای اعرابی بخدای که در آسمان ایمنم و در نزد آدمیان و ملائکه ستوده از خدا تعالی تبرس و ترک عبادت اصرام کن  
 بوحسنت خداوندی صل و علا و نبوت من اعتراف نمای اعرابی گفت بحیالات و غری که تو ایمان منی آرم تا وقتیکه این سوسمار بتو  
 ایمان آورد آن سوسمار را پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنیادخت سوسمار راه گریز گرفت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود  
 ایها الضب اقبل سوسمار باز گشت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یا صنب سوسمار گفت لبیک و سعیدیک حضرت صلی الله  
 علیه وآله وسلم فرمود کرامی پرستی گفت آن خدا را که در آسمان است عرش او در زمین است سلطان او در دریاست بسیل او در  
 بهشت است رحمت او در درون رخ است عذاب و عقاب و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت که من کیستم سوسمار گفت تو  
 رسول پروردگار عالمیانی و خاتم پیغمبرانی انت سید القیامة و ذین القیامة و کمال القیامة و فلاح و رستگاری یابد  
 هر تصدیق تو کند و نحوست خسران دارین یا بدوبه بلا مبتلا گردد هر که تکذیب تو کند اعرابی چون کلمات از سوسمار بشنید متحیر شد و گفت  
 بیسج دلیل و معجزه دیگری طلبم بعد از معانیه این معنی گفت اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و انک عبد و رسول  
 خدا سوگند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که نزدیک تو آدم و بروی زمین هیچکس نزد من از تو دشمن تر نبود اکنون ترا از  
 گوش چشم و از پدر و مادر و فرزند و دست و پیرمردم رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الحمد لله الذی هدانا لهذا و بعضی از سیر



اورده است که سوگند بعد از اقرار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این شعر را بخواند	یا رسول الله انک صادق
فبوردکت مهدیادوبورکت هادیا	عبدنا کما مثال الحجر ابطوا غیا
فیاخیر مدعو یاخیر مرسل	انت بیهان من الله و اضح
فاصحبت و غینا صادق القول اعیا	وبورکت مولود و بورکت ناشیبا

نقل است که چون اعرابی بدولت ایمان مشرف شد از غایت ابتهاج در رقص درآمد و بشناخت تمام می نمود حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که از مال دنیا بیچ داری اعرابی گفت که در قبیله بنی سلیم از من فقیرتر کسی نیست حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی بیارن کرده گفت هر که این اعرابی را شتری بدین ضامن آنکه تا از ناقلهای بهشت بوی رسانم عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه این ضمانت را از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم استماع نمود از جای بر جست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من ناقله باو بدیم ده ماهه آبستن از شتر نجبی که اشعب ابن کنده بن هدیه آورده است آن وقت که از غزوه تبوک مراجعت نمودم رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که یا عبد الرحمن تو وصف ناقله خود کردی من نیز وصف ناقله که ضامن آن شده ام تقدیم رسانم ای عبد الرحمن ناقله ایست از لولو و خوشاب مخلوق گشته گردش از یاقوت سرخ گوشهای او از زرد سبز دست و پای او از جواهر پوشش وی از سندس و استبرق ای عبد الرحمن تو باین ناقله سیر میکنی میان حوض و مقام من پس عبد الرحمن آن شتر را بیاورد و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تا اعرابی بر آن شتر سوار شد و بغایت پسندیده افتاد و بعد از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را بنماز دلالت فرمود و گفت ایمان نباشد الا بنماز و نماز نباشد الا بقرآن و سوره چند از سوره قرآن با اعرابی آموختند و او بیافت ایمان و استغفار و بفرمان شکر گذاری می نمود و آیات قرآن و در زبان ساخته آخسان آن می فرمود و حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم پیوسته بشکر گذاری دلالت می فرمود که حق تعالی از میان بندگان خود شاکر از او دست ترسیدارد معجزه دیگر روایتی است که گرگی در پی آهوی میدوید تا آهوی در حرم گریخت و بعد از آن پایستاد و گرگ در خارج حرم متوقف گشت ابو سفیان بن حرب و مخزوم بن نوفل چون مشاهده او نمود تعجب میکردند گرگ با ایشان بشکلم درآمد گفت ازین حال تعجب میکنید و کار شما هر دو از کار ما عجیب است زیرا که محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم شما را توحید و ایمان دعوت میکند و شما با جابت و سادرت نمی نمائید و او را در ابلاغ رسالتش مصدق میدارید بخدا سوگند که هیچ چشمی عقل محمد صلی الله علیه وآله وسلم ندیده و هیچ گوششی مثل وصف او نشنیده ابو سفیان و مخزوم را تعجب یادت شد و از غایت صدایق صورت را بر سچکس ظاهر نساختند تا زمانی که بدولت اسلام فایز گشتند معجزه دیگر تسبیحات حصاد وجود ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در وضعی نشسته بود حضرت ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم که یک جا با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودند هفت سنگریزه از زمین برداشتند و در کف مبارک نهاد و آن سنگریزه ها تسبیح گفتن آغاز کردند چنانچه آواز آنها بر مثال زنبور عسل بر گوش سامعان می آمد آنگاه آن سنگریزه ها را بر زمین نهاد همه ساکت شدند و بعد از آن برداشتند بر کف ابو بکر رضی الله عنه بر همان منوال به تسبیح درآمدند بعد از آن در کف عمر و عثمان تسبیح میکردند بعد از آن بر کف عثمان همان طریق تسبیح ایشان مسموع میگشت و در تمهید ابو شکور سالی رحمه الله آورده که امیر المؤمنین علی نیز آنجا حاضر بود و در کف او نیز تسبیح گفتند بدین طریق سبحان الله و الحمد لله ابو ذر را خطاب فرمود که اے ابو ذر تو بردار او برداشت در کف خود در آورد تسبیح گفتند ابو ذر رضی الله عنه

عنه از حضرت سوال کرد چه شد که در کف ایشان مسح بودند و در کف من ساکت گشتند فرمود که ای ابو ذر رضی اللہ عنہ تو میخواهی که با خلفای راشدین برابر باشی و این ممکن نگردد معجزه دیگر عقیل بن ابی طالب گفت که در سفری همراه آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بودم مقدار دو فرسنگ راه از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چندین معجزه مشاهده کردم دیگر آنکه نشسته بودم و آب با من همراه نبود و تبر روی رفتم و گفتم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تشنگی بر من غالب گشته است فرمود برو بان کوه بگوی که پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگوید که مرا آب ده من بموجب فرموده عمل نمودم آن کوه با من سخن در آمد گفت با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بگوی که از آن زمان که باز معلوم کرده ام که حق تعالی فرمود و اتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة چندان گریسته ام از ترس حق تعالی که آب را اعضا من نمائند معجزه دیگر آنکه عقیل گفت در آن راه که آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواست که قضای حاجت کند پناهی نبود که خود را از نظر مردم مستور سازد و در آن صحرا سه درخت متفرق بودند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با آن درختها خطاب فرمود که استرونی درختان مجتمع گشتند بر شمال قبه تا در آنجا درآمد و هم خویش کفایت فرمود معجزه دیگر بوضعی رسیدیم ناگاه اشتری دیدیم دو ان از راه درآمد و پیش رسول اللہ علیہ وآلہ وسلم سر برانود آمد و گفت الامان الامان در عقبش دیدم اعرابی می آید شمشیر بر کشیده رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ای اعرابی ازین بپاره چه میخواهی گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این شتر را خریدم تا از برای من کاری کند و من از وی نفی گیرم اکنون عصیان من میوزد و روی من بدان قرار گرفته که او را ذبح کنم و از گوشت وی نفع گیرم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شتر را گفت چرا عاصی شده گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر عاصی شده ام که کاری نمی توانم کرد بلکه شنیده ام که تو گفته هر که نماز خفتن نه گذارد عذاب حق تعالی بروی رسد و این اعرابی با قبیل خود نماز نمی گذارد و من از آن میگریزم که نباید بشماست ایشان عذاب بر من ملحق گردد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که ای اعرابی چنین است گفت بل و لیکن عهد کردم که در روز نماز خفتن تغلل نه نمایم و بوقت آن او اکنم و قبیل خود را بفرمایم تا همه بگذارند بعد از آن شتر انقیاد ایشان نمود معجزه دیگر بریده بن الحصن رضی اللہ عنہ روایت کند که اعرابی نزد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مسلمان شده ام و نزد تو مسلمان آمده ام اما معجزه بمن نهای تا یقین من زیادت گردد فرمود چه معجزه میخواهی گفت این درخت را بخوان گفت برو و از زبان من با و پیغام رسان و او را بطلب اعرابی نزد درخت آمد و گفت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ترا می خواند دعوت و پیرا اجابت کن آن درخت میل یک جانب کرد و عروق خود را از زمین به تمام برگند و برقرار درآمد و او من کشان بنزد حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت السلام علیک یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعرابی گفت حسبی حسبی بعد از آن آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را امر کرد تا به یقینت خود باز رفت معجزه دیگر ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت کند که مردی بنزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت بچه چیز دادم که تو پیغمبر خدای حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که این شاخ خرما را بخوانم تا ازین درخت جدا شود و پیش من بیاید گوی میبدهی بر رسالت من گفت آری حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن شاخ را بخواند آن شاخ منقطع گشته از درخت بر زمین افتاد و برمی جست و می آمد تا نزدیک آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد ناگاه فرمود باز گرد بمقام خود باز گشت و پیمان سوال باز بجل خود معاودت نموده بران درخت منضم شد معجزه دیگر مرویست در غزوه طائف پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب تاریک بر شتر سواری میفرمود بد درخت سدره رسید بر خسار و چشپهای رنگین آنحضرت صلی اللہ

علیه و آله و سلم خواب آورده بود چون نزدیک بان رسید که وی مبارکش بان درخت آید فی الحال آن درخت شش شد و سیمی بردست راست و  
 نیی بردست چپ حائل گشت و شتر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از میان آن درخت سلامت بیرون آورد و گویند که آن درخت همچنان  
 متفرج مانده است تا با کنون سدره المنتهی است و بیج تا بغایت تعرض بان درخت نرساید معجزه دیگر روایت میکند جابر بن عبد الله  
 انصاری که چون پدر من بجنگ احد شهید شد و از وی قرض بسیار ماند چنانچه برای من میگویند که سی و سق خرما از یک جهود و ام داشت  
 که چهار هزار شش صد من باشد آن جهود طلب دین میکرد و قرض خواهان دیگر نیز تشدد می نمودند و خرما می چیدند و پدیدار مانده بود پس  
 چون وقت خرما چیدن شد قرض خواهان همه یکبار رو من آوردند من محصولات نخلستان برایشان عرض کردم و گفتم خیری ازین تن  
 و جزیات ندارم در میان یکدیگر قسمت کنید قبول نکردند آن جهود بسیار بالفی نمودند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفتیم و صورت  
 واقعه بیان کردم و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خواست نموده تا شفاعتی فرماید که جهود آن بر من مواسای کند و حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم پیش جهود رفته هر چند شفاعت کرد بجای نرسید و قرض خواهان دیگر بصواب دیدند آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم در نیامدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمن خطاب فرمود که ای جابربره و خرماهای خود را هر صنفی علیحدہ جمع کن تا من بدانها آیم و  
 آنها را بقرض خواهان بپیایم بموجب فرموده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آوردند چون اینان دانستند که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم برگردید توده خرما می ماند و بران توده نشست و قرض خواهان را بخواند و از آن یک توده سی و سق آن جهود  
 را و تمامی قرض خواهان را استیفا نموده جابربره گفت مرا منطه چنان بود که گوید از آن توده های دیگر همچنان بر جای بود و روایتی دیگر  
 آنکه برای جابربره هفتاد و سق خرما بعد از دیون زیاد آمد جابربره میگوید که من از این معنی تعجب نمودم گفتم ای جابربره این خبر به عمر بن  
 ابی سلمه تو را و هیناک و در ادای دین تو سعی می نمودم و با عمر رضی الله عنه گفتم عمر گفت رضی الله عنه که چون من شنیدم که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم نخلستان تو در آمد بقیین و النعیم دانستم که همت تو با حسن وجه کفایت شود معجزه دیگر در روز خندق قریب  
 بهر ارس را در خانه جابربره طعام داد بمقدار قبیلی از طعام و هنوز فاضل آمد چنانچه در محل خود مسین شد معجزه دیگر معجزه خرما و فرد ابوهریره  
 رضی الله عنه و فرد انان را گویند که گفت نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خرما می چیدم و گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 دعای برکت فرما از برای من درین خرما حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن خرما را در کف دست خود پیچید و دعا فرمود گفت اینها را در فرد  
 دعا انداز و هر وقت که خواهی که دست در فرد دعا کن و خرما را بیرون کن آنرا نشتر مکن بخدا سوگند که تا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 زنده بود از آن خرما بخوردم و مردم را همان میگردم و بعد از زمان آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم در زمان ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله  
 عنهم از آن فرد خرما بیرون می آوردم و بخوردم و مردم میدادم تا روزی که قتل عثمان رضی الله عنه خانه مرا غارت کردند و فرد مرا بردند  
 ابوهریره در آن باب گفته شعر للناس هم ولی فی یومها: فقد اخرجنا و قتل الشیخ عثمان معجزه دیگر هم در برکت ابوهریره  
 رضی الله عنه روایت کند که کاسه تریدی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند اهل صفه را بطلبید و من گردن خود میکشیدم  
 تا مرا نیز بخواند تا زمانی که برانوی برضا شدند و در کاسه خیری نماند مگر آنکه در نوای آن بدست مبارک خود آنرا جمع فرمود مقدار لقمه را  
 بر سر انگشتان مبارک خود گرفته فرمود بخور بنام خدا بخدا چندان از آن خوردم که سیر شدیم معجزه دیگر هم از ابوهریره رضی الله عنه منقول  
 است که گرسنه بودم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برین حال مراد است فرمود که بخانه در آئی در رفتم قدحی شیر حاضر ساخته بود تا اهل صفه

را حاضر کردم از آن یک قبح ایشان را سیر شیر دادند و بقیه که مانده بود من داد چندان از آن بیاشامیدم که شیر از آن در بدن من مسلک  
 نماز معجزه دیگر عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت میکند که اصحاب رسول صلی الله علیه وآله وسلم رضی الله عنهم در غزوه تبوک از قلت  
 زاد دستوری خواستند که شترانرا نخر کنند اجازت نفرمود گفت آنچه از زادهای شما باقی مانده جمع کنید آورند و نطعمها سبط کرده بقیه ادبا  
 بران نطعمها ریختند و دعای برکت بران خواند چندان از آن خوردند که همه سیر شدند و بقیه را در فرودها ریختند و برداشتند و بعضی روایت  
 هر روزی ازین واقعه با اصحاب پیش می برد و بطعام قلیل همه را سیر می ساخت چنانکه در محل آن مسین گشت معجزه دیگر انس ابن  
 مالک رضی الله عنه روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هشتاد کس را از چند قرص جوین که در زیر بغل انس بود سیر طعام گردانید  
 و آن ناهایمچنین بود معجزه دیگر نقل است که عمر خطاب را رضی الله عنه امر فرمود تا از اندک خرمای چهار صد شتر سوار را زاد داده ترتیب  
 کرد و آن خرمای باقی بود گویا یکی از آنها کم نشده بود معجزه دیگر نقل است که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که مومنان را  
 بصدقه دلالت میفرمود اعرابی آمد و شتری آورد بغایت پسندیده و خوش قد و تیز رفتار و موصوفه بصفه کمال حضرت صلی الله علیه وآله  
 وسلم پیش آمد مرا امیر المومنین عمر رضی الله عنه را اشارت فرمود که آن شتر را برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بزدان ناقه را در حجره بسته  
 بودند خواه علیه الصلوة والسلام نمیشی بود که از خانه برآمد گذر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران شتر افتاد که بزبان فصیح و بیان  
 یلیح باحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به تکلم درآمد و گفت السلام عليك يا زين القيامة السلام عليك يا خير البشر والسلام عليك  
 يا فاتح الجنان السلام عليك يا شافع الامم السلام عليك يا قائد المومنين في القيامة الجنة السلام عليك يا رسول  
 رب العالمين چون این نوع از شتر بشنیدند التفات فرمودند از حال او استفسار فرمود شتر گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من از آن  
 مردی بودم چون شب درآمدی سباع و ددان در آن کوه و بیابان بگردم در آمده با یکدیگر می گفتند لا نور و هافا فانهما مرکب محمد مصطفی  
 صلی الله علیه وآله وسلم و بان اشتهاج و خرن می نمودم تا اکنون ازین دولت مشرف گشتم خواجه صلی الله علیه وآله وسلم باین نوع  
 تکلم از آن شتر استماع نمود با او محبت زیادت پیش گرفته او را غضبانام نهاد مشتق از اسم صاحب وی بعد از آن غضبا گفت یا رسول  
 الله صلی الله علیه وآله وسلم ابشما حاجت نیست فرمود چیست گفت درخواست دارم که از حق تعالی مسالت نمایم تا مرا از مرکب شما گرداند  
 در بهشت چنانچه در دنیا ساخت و اگر چه شمار پیش ازین قضای اجل در رسد فرمان فرمای که سچکس بعد از شما سوار شود که من تحمل آن ندارم که  
 بعد از آن که مرکب شما بوده باشم دیگری را کب من گردد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قبول فرمود و چون وفات آنحضرت صلی الله علیه  
 وآله وسلم نزدیک آمد فاطمه رضی الله عنها را وصیت فرمود که با غضبا عهدی داریم که بعد از من کسی بروی سوار نشود و به تعهد آب و علف  
 وی خود توجه فرمائی و از حال او غافل نه گردی تا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فوت شد آن شتر آب و علف بر طرف کرد و از سوزش  
 شدت مفارقت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یک شبی فاطمه بروی گذر کرد آن شتر با فاطمه نیز به سخن درآمد و گفت السلام عليك  
 یا بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما شباع لی علف ولا شراب منه تونی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم  
 یعنی از زوفوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آب و علف را گواره نموده و همانا اجل نزدیک رسید و مرا موصلت باحضرت صلی الله  
 علیه وآله وسلم از حیات دنیا خوشتر است اکنون نزد حضرت نبوی میروم صلی الله علیه وآله وسلم اکنون پیغام و امر سلطی داری بگویی تا  
 باحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کنم فاطمه رضی الله عنها بر فوت آن شتر مخزون گشته در دوع گریان گشت و شتر در بغل مبارک

خود گرفته و دست و روی غضبا مایید تا گویند آن شتر سرد کنار فاطمه از عالم نقل کرده چون صبح شد فاطمه از برای کفن کرپاس ترتیب نمود  
 و او را در کفن در آورد و از برای او حفر قبر نموده مدفون ساخت بعد از آن که سه روز و پروا بی هفت روز از فوت وی برآمد بحیث مفر و پیر کشاوند  
 از آن شتر و قبر هیچ اثری ندیدند از پوست و نی از گوشت و نی از استخوان معجزه دیگر مردی بود نام او رکانه با قوت تمام چنانچه پشت و  
 کسی بر زمین نیاروی و وی شبانی گو سفندان می نمود یک روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در صحرای بارکانه ملاقات کرد رکانه گفت تویی  
 که لات و عزی را دشنام میدی و مردم را بخدای دیگر میخوانی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت بل منم رکانه گفت اکنون بایکدیگر مصارعت  
 نمایم تو خدای خود را بیاری بخوان و من بلات و عزی تمسک جویم اگر تو پشت من بر زمین آری من ده سر گو سفند بودم رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم با او مقرر کرده دست در کمر کرده اورا بی تخاصی بر زمین زد رکانه بار دیگر استدعا نمود حضرت فایقه صلی الله  
 علیه و آله و سلم بر همون سابقه تحقق پذیرفت رکانه گفت دیگر بار کت سوم نیز بر زمین زد رکانه تحمل شد و در آن میانه گفت لات  
 و عزی مرا یاری ندادند و خداوندت معاونت تو نموده رکانه گفت بیا و گو سفندت را بگیر چنانچه هر انداختی راده سر گو سفند باشد پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت من گو سفند نمیخواهم بیا و مسلمان شو و در طریق اهل ایمان در آ رکانه گفت معجزه من نمای تا مسلمان  
 شوم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اشارت بجانب درخت فرمود و گفت ای درخت بیادخت بجانب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 روان شد و بخدمت آمد رکانه گفت معجزه عظیم نمودی اکنون بجای خود رو و بفرمای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اشارت فرمود  
 درخت بجای خود باز رفت چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه بوی نمود فرمود ای رکانه از سرزنش کافران  
 می ترسی گفت می ترسم که زنان عرب بر من سرزنش کنند و گویند چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم اورا ببیند اخت تبر سید مسلمان شد  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد وی بازگشت و بایو بکبر و عمر رضی الله عنهما که بطلب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمده بودند  
 رسیدند بعد از آن استفسار صورت واقعه بیان فرمود و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وی بقوت و شوکت از مشهوران عرب است  
 با وجود آن قوت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اورا چگونه انداختی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدای من یاری اوتا اورا  
 از پامی در آورد و در شواهد النبوة آورده است که رکانه گفت نزد قریش چه خواهی گفت فرمود خواه هم گفت که اورا ببیند اختم گفت من ازین  
 سخن بسیار ملول میشوم و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم استدعا نمود تا واقعه را بطریقه دیگر تقریر کند آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم گفت من چگونه دروغ گویم رکانه گفت هرگز تو دروغ نمی گویی گفت نی رکانه دست بدست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم داد و  
 مسلمان شد و قبول دین توحید نمود و در تاج المذکرین میگویی که بعد از آن که سه نوبت اورا ببیند اخت گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنچه  
 تو با من پیش بروی بغیر از قوت نبوت دیگر هیچ نمی تواند بود که در تمامی این دیار بچکسین بملوی من بر زمین نتوانست نهاد بر خیز از روی  
 سمیه من و آن درخت را بخوان که بیاید و ترا سجود کند من نبوا ایمان آرم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن درخت را بخواند آمد و آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم را سجود کرد و بزبان فصیح باین کلمه متکلم شد که انت واجعلنا حقا طوبی لمن حمدك و ویل لمن ابك آنگاه رکانه  
 ایمان آورد و گفت گو سفند که بموجب شرطی در میان بود تصرف کرده بر صحاب شمت نمای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مرا به  
 گو سفندان حاجتی نیست رکانه بیاید و قریش را ازین حال خبر داد و گفت وی رسول حق تعالی است صلی الله علیه و آله و سلم بوی  
 ایمان آید و بعد از وی حمزه و عمر رضی الله عنهما ایمان آوردند در تاج المذکرین واقعه نیز بدین رکانه است و الله اعلم معجزه دیگر آنست

مالک رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزی بمنزل فاطمہ در آمد فاطمہ از گرسنگی و شدت مجاعت بآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شکایت نمودہ گفت مدت سہ روزست کہ مذوق طعام نیافتہ ام حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جامہ از شکم برداشت چهار رنگ بر شکم بستہ بود نشانہ آنکہ چہار روز بود طعام تناول نفرمودہ بود و بعد از آن از منزل فاطمہ رضی اللہ عنہا بیرون آمدند و خاطر مبارکش بجهت مجاعت فرزندان محزون بود و بصر بیرون رفت اعرابی شتران خود را آب میداد و او را گفت ای اعرابی بیچ کاری داری بکہ کفایت نمائیم و اجرہ عمل من تسلیم نمائے گفت دارم گفت چہ کام داری گفت ازین چاہ آب کشیدن و شتران را سیراب گردانیدن فرمود و فرمود چہ میدہی گفت برد لو بسہ خر مرہ اجرت معتبر فرمودہ دلودر چاہ گذاشت و آب کشیدن آغاز کرد چون سہ خر ماداد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تناول فرمودہ بآب کشتی مشغول گشت تا ہشت دلو بر کشید و در لو ہم ریمان بستہ دلودر چاہ افتاد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ساعتی متحیر ایستاد اعرابی آمدہ چون صورت حال بدید غضب بروی مستولی شد طمانچہ نادانستہ بر چین مبارکش حوالہ کرد و میست و چہا خر ما بان حضرت داد و حضرت دست حق پرست در چاہ در آورد و دلو را بقدرت الہی از چاہ بیرون آورد و با اعرابی داد و برفت و اعرابی چون این امر غریب از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشاهده کرد از آن فعل ناپسندیدہ خود بغایت ملول گشت و ساعتی سر عجیب تفکر فرمود و بر حقیقت نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر اعرابی مشکوف شدنی الحال بہت بساق موزہ خود در آورد کاری داشت بیرون آورد و سہ دست خود را برید و از غایت درد و اندوہ مدہوش گشت جماعتی بروی میگذاشتند او را بدان حال دیدند آبی بروی وی زدند چون بہوش آمد کیفیت حال از وی پرسیدند گفت طمانچہ بروی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زدہ ام و از خون عقوبت قطع ید خود نمودہ ام حاضران اظہار تاسف و تحیر نمودہ از وی در گذشتند اعرابی دست بریدہ خود را برداشتم روی بمنزل آنحضرت آورد و طلب آنحضرت می نمود بر امیر المومنین ابو بکر و عمر و عثمان بگذشت ایشان گفتند ای اعرابی از محمد چہ میخواہی گفت بوی حاجتی دارم و حضرت در خانہ فاطمہ بود نشسته و حسن را بران راست نہادہ بود و حسین را بران چپ نشاندہ و خرمایہای کہ از اعرابی بگذر گفتمہ بود در دہان ایشان می نہاد و اطعام ایشان می نمود سلمان دست اعرابی گرفتہ او را بدر خانہ فاطمہ آورد اعرابی ندا کرد یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت فاطمہ را فرمود بین تا کیست فاطمہ رضی اللہ عنہا دید گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعرابی آمدہ است دست راست بریدہ و بدست چپ گرفته و خون میرود و خواجہ عالم علیہ الصلوٰۃ والسلام بیرون آمد اعرابی عذر خواہی نمودن گرفت خواجہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ای اعرابی دست ترا چہ شد گفت یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طمانچہ نادانستہ بر روی مبارکت زدہ ام بغرامت آن سر نیچہ خود را قطع کردہ ام حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود یا اعرابی اسلم تسلیم ایمان آرتا سالم بانی اعرابی گفت اگر تو پیغمبر حق صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من نمای تا بنو ایمان آرم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست بریدہ اعرابی را بدست مبارک گرفته بجل آن آورد و فرمود بسم اللہ الرحمن الرحیم و بران دید بدست حق پرست آنرا مسح فرمود بحالت اول بازگشت و چنان درست و پیوستہ شد بفرمان الہی جل و علا کہ گویا ہرگز انقطاع نیافتہ بود اعرابی چون این معجزہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدید زبان بگفتار کلمہ توحید بکشد و مادرا اعرابی نیز با وی ہمراہ بود او نیز در سلک اہل ایمان مسخر گشت معجزہ دیگر روایت کردہ اند کہ ابو جہل بن ہشام کہ در عداوت اہتمام می نمود در اطفا انوار نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سہی بلیغ مرعی میداشت روزی از مرد غریب بابلی شتری خریدہ بود و آن غریب را در ادای بہا بوعده خلاف تقبض میداد آن غریب با بجنم گاہ قریش آمدہ از ابو جہل شکایت نمود و ایشانرا بحق کعبہ سو گند داد تا مادا داد و نمود بہای شتر و پیرا از ابو جہل ستانند ایشان از وی استنہزہ و سخریہ آن غریب را حوالہ پیغمبر کردند کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زرتو از ابو جہل

خواهند دانند و ایشانرا مقصود آن بود که آن ظالم با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم استخفانی نماید آن بزرگوار ایشان جد و جهد پنداشته پیش پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم آمد و حال خود تقریر کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بان غریب همراه بدر خانه ابو جهل آمد و در کوفت ابو جهل گفت  
 کیست حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود منم عبد الله ابو جهل فی الحال بیرون آمد چون نظر او بر جمال حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افتاد  
 مدبوش گشت چرا که همیت جلالت و مهابت رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وی اثر کرد چون با خود آمد پیغمبر را صلی الله علیه  
 و آله و سلم گفت مر جبابک یا ابا القاسم اگر حاجتی داری بگوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حق این غریب را چرا بوی نمیدی ابو جهل  
 فی الحال در خانه دویده نقدی که داشت بیرون آورد و مال غریب تمام داد اگر دو آن غریب خوشدل باز گشت و بر همان انجمن بگذشت  
 و ایشانرا عذر خواهی نمود گفت مرا کسی دلالت کردید که پیش خصم من آبروی تمام داشت و مرا از قید آن ظالم نجات داد قریش ازین  
 سخن بغایت متعجب گشتند چون ابو جهل در رسید مر او را سرزنش کردند که این همه لاف و سنیزه تو با محمد صلی الله علیه و آله و سلم از حد بیرون بود و آخر کار دم  
 و فسون او ترا نیز دریافت ابو جهل چاره ندانست جز آنکه راست گوید گفت من با محمد صلی الله علیه و آله و سلم همچنان دشمنم که بودم اما در آن وقت بر آن  
 آن غریب با من سخن میگفت بالای سر او از دهای دیدم چون شیر مست دهان کشاده ترسیدم که اگر مراد او بر نیارم و حق آن غریب نگذارم آن از دها  
 مرا فرود برد و قریش درین سخن او تصدیق او نمودند چرا که عداوت وی با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبدا نیستند معجزه دیگر هم در باب  
 ابو جهل چنان بود که مردی از بنی اسد شتر آورد که بفروشد ابو جهل از وی خریداری کرد و دشمن ندادی کسی را نیز نگذاشتی که شتر او را بخورد رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بود آن مرد اسدی آمد و پیش وی شکایت کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که شتران تو کجا است  
 گفت در بازار رسول صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و به بازار آمد و شتران و برابری وی بخرد و دو شتر را هم در بازار بفروخت و بهای هر  
 شتر او را داد فرمود و شتر دیگر را بفروخت و بر آل عبدالمطلب قسمت کرد و ابو جهل در ناحیه بازار نشسته بود و مجال دم زدن نداشت بعد از آن  
 حضرت نبوت شعاری صلی الله علیه و آله و سلم روی با ابو جهل آورده گفت ای ابو جهل دیگر چنین معامله نکنی و اگر نه بتو لاحق شود آنچه مکرده ترازان  
 نباشد ابو جهل گفت نکم و بعضی مشرکان مر او را گفتند ای ابو احمکم در دست محمد صلی الله علیه و آله و سلم باری خوار زبون شده مگر تو متابعت  
 دین وی اختیار کردی یا خونی بر تو مستولی گشت گفت من هرگز متابعت دین وی نخواهم کرد اما مردی چند بردست راست و مروی خند  
 بردست چپ وی دیدم که در دست نیرباد اشتند و بر من حمله میکردند اگر فرمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمی بزم مرا بپاک میکردند گفتند این خبر با  
 از سحرهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم معجزه دیگر عباس بن مرداس گفت که در راهی میرفتم شتر مرغی دیدم شخصی بروی نشسته جاها  
 سفید پاکیزه پوشیده و در آن وقت شایع بود که شتر مرغ را مرکب جیبان میگفتند و آن مرد سوار سخن میگفت مسجع که معنی وی این بود که  
 بیداد جاهلیت و خونریزی او آشوب در گذشت و صاحب شرعی آمده است راست و درست پر سیزگار و نیکوکار محمد صلی الله علیه و آله  
 و سلم صاحب ناطق قصوی عباس گفت من ازین سخن سخت ترسیدم مرا نئی بود نام او ضامد پیش آن بت آدمم و دست بد و فرود آوردم تا  
 مرا از اثر جن آیبسی نرسد از اندرون او شعری شنیدم که مضمون آن شعر این بود که ضامد وقتی معبود بود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت نکرده بود  
 و بنماز امر فرموده بود اکنون ضامد با خاک یکسان است و با سنگ برابر و این پیغمبر قریشی که بعد از عیسی صلوٰة الله و سلامه علیهما آمده و  
 ندای لا اله الا الله در عالم در داده بر راه راست و دین حق است و سعادت در موافقت و شقاوت در مخالفت او است عباس میگویی  
 که چون این سخن از درون بت شنیدم حال بر من گشت بیادم و با قوم خویش بگفتم همه متعجب شدند و مسلمانان در دلهای ما افتاد من و

سه صد کس از قوم خود بیادیم پیش پیغمبر علیه الصلوة والسلام که مسلمان شویم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون مرابید در روی من تسم فرموده گفت  
 چون بود که داعیه اسلام در دل تو قوی گشت حل با او بگفتم بدان سخن نشادمان شد و من و آن سه صد کس همه مسلمان شدیم معجزه دیگر عبدالمطلب  
 بن مسعود گفت رضی الله عنه که روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بکلیسای یهود رفت و ایشان تورات میخواندند چون آنحضرت  
 علیه الصلوة والسلام رسید ایشان خاموش گشتند رنجوری بود از ایشان در پای دیواری خفته پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چرا  
 خاموش شدید رنجور گفت بصف پیغمبر آخر الزمان رسید پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بان بیار خطاب فرمود که تو بخوان آن رنجور غیر  
 شان رفت و از آنجا که ایشان رسیده بودند بخواند و گفت این صفت تو و امتان تست و بعد از آن گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد  
 ان محمدا رسول الله و هما بنجا وفات کرد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفرمود تا مسلمانان تکفین و تحنیز او پرداختند و بیکت نفس  
 آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از اهل بهشت گشت معجزه دیگر نقل است که در صحرا شتری مست روزی بر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم  
 آورد و یاران از حال او هشت نموده نهر بیت را غنیمت شمردند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که صبر دارید که وی باستغاثه نزد من  
 می آید چون نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسید زبان فصیح گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این جماعت بر من مالکیت میکنند  
 مراد یک ساله خریده اند و سالهای بسیار است که کار فرموده اند و اکنون پر شده ام در دل دارند که مرا فسخ کنند از برای خدا در حق من  
 عنایت فرمای و مرا از دست این حق ناشناسان باز رها کن چون شتر این سخن تمام کرد جماعتی از عقب وی رسیدند بطلب وی پیغامبر  
 صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اگر خواهی شتر را خود بگوئید و اگر خواهی من تقریر کنم گفتند حق این بود که تو تقریر کنی فرمود که این شتر میگوید من  
 یک ساله بودم که مرا مالک من خرید و بسیار کار فرموده و اکنون قصد کشتن من دارند مالکان شتر گفتند که چنین است که شتر تقریر میکند  
 فرمود این شتر را من فروشید ایشان گفتند این شتر فدای قدم تست یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چون چنین است او را بجل کنند  
 تا بهر جا که خواهد برود و خود دست از وی باز داشتند شتر پاره راه رفت و بعد از آن با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تقریب نمود بصورت  
 سجود صحابه گفتند وقتی که شتر ترا سجود میکند ما اولی تر که ترا سجود کنیم فرمود هر کس را نشاید که بیچ آفریده را سجود کند و اگر نه من زناز فرمودم  
 که شوهر آنرا سجود کنند که حق شوهر بر زن بسیار است معجزه دیگر نقل است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با صحابه کبار رضی الله عنهم در  
 سفر بودند تشنگی بر همه غالب گشته بود و آب پیدا نبود حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم امیر المؤمنین علی را با جمعی به طلب آب فرستاد  
 غلام سیاه دران راه دیدند شتر تشنه مشک پر آب بران غلام را هر چند گفتند یا تا نزد پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم رویم گفت  
 من پیش جادوی مینی روم و سرش می نمود امیر المؤمنین بعنف نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورد تا سر مشک را بکشاند و صحابه چندان که  
 توانستند سیاه میزند و آب برگرفتند و مشکها همچنان پر آب بود فرمود مشکها تا باز بوی سپردند و هر یک صحابه خیزی بوی دادند تا از توشه مال و خواجه  
 علیه الصلوة والسلام دست مبارک بر روی آن غلام فرود آوردند و روی سیاه آن غلام بشرف مساس دست مبارک پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم  
 بر مثال ماه خشان شد و روی بر قوم خود نهاده روان گشت چون از دور دید آمد قوم گفتند شتر از آن ماست مشکها نیز از آن ما اما کتب بعلام مانی ما  
 هر چند غلام تقریر حال میکرد باور نداشتند تا بعلامات دیگر دانستند که غلام ایشانست حال پرسیدند غلام قصه تمام گفت قوم جمله این معنی مشاهده  
 کردند با غلام نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد همه بشرف اسلام شرف گشتند معجزه دیگر نقل است که روزی پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم  
 و سلم از برای وضو ساختن موزه از پای مبارک کشیده بودند چون از وضو فارغ شد یک موزه پوشیده موزه دیگر خواست که پوشد مرغی از هوا درآمد



و آن موزه را برداشته بیفتاد از آن موزه ماری بیرون آمد بعد از آن مرغ موزه را بینداخت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سنت نهاد کہ موزه را بیفتانند  
 و آنگاہ پریشان معجزہ دیگر زنی بود کہ از برای پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غسل می فرستاد و حضرت قبول میفرمود روزی ظنی غسل نبرد آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستاد چون آنسر ظرف او را فرستادند همچنان غسل بود زن بدگمان شد کہ آیا بچہ سبب بدیہ او را رد کرده بخد مت سید کانت  
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و عذر خواہی نموده گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مگر دشمنی سخنی گفته است یا تقصیر واقع شده کہ این نوبت با قبول نیتا بد پیغامبر  
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ہدیہ تو قبول کردیم و آنچه در ظرفست برکات ہدیہ است کہ حق تعالی از برای تو نیک فرستادہ ضعیفہ از حال خوشحال شدہ خوشوقت شد و مدت اہل  
 بیت خود را از آن غسل نماند و تا روزی بسوی اعجاز از طرف دیگر انتقال او غسل تمام شد نیکین کیفیت احوال بد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیان کرد حضرت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ آن غسل را در ظرف اول نگاه میداشتی ترا و اہمیت ترا از ندہ می بودید کفایت بود معجزہ دیگر نقل است کہ چون فتح خیبر  
 بفرمان ملک اکبر جل و علا میسر شد در میان غنائم خیبر دراز گوشنی سپاس حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ کلمہ درآمد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 و سلم نیز بادی سخن میفرمود از وی پرسید کہ ای دراز گوش نام تو چیست گفت بزید بن شہاب حق تعالی از جد نسل من چندین حمار بیرون  
 آورده کہ بیشتر آنها را کب انبیا بود اکنون از نسل ایشان بیچ نامند مگر من از انبیا بیچ نامند مگر شما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم توقع من آنست کہ من کب  
 شما باشم کہ تا اکنون بدست چہود متلا بوده ام نام او مر سب و آن شوم ہر گاہ نام مبارک تو می شنیدنا سزای گفت و از آن سبب من او را  
 بقصد بزین می زددم و پیوستہ شکم مرا اگر نہ میداشت و پشت من آزرده میداشت حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قد سمیتک  
 یعفور ای دراز گوش من ترا یعفور نام نهادم بعد از آن فرمود ای یعفور اہل الامان جنتی سخواہی از برای تو ترتیب کنم تا نسل تو بماند گفت  
 فی یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت چرا گفت پدران من و اجداد من را ایت کردہ اند کہ نسل ما را ہفتاد کس از انبیا سوارے  
 خواهند کرد و آخرین نسل ما را پیغامبری سوار شود کہ نام وی محمد باشد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من سخواہم کہ آن آخرین باشم لا حرم حضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را از برای خاصہ شریفہ خود گاہ داشت و بروی سواری میکرد و گاہی بودی کہ از وی فرود آمدی و کسی از صحابہ  
 خواستی کہ ملاقات نمودی یعفور را گفتی کہ فلان کس را آورده او رفتی بدر سزای آن کس و سر برد سراسے او میزدی تا صاحب خانہ  
 بیرون آمدی بسراشارت کردی چون حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خست جیات بدار بقا برد یعفور بعد از سہ روز سہ چاہ  
 ابو الیثم بن الہیام آمد و خود را از درد فراق خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام دران چاہ انداخت و خود را ہلاک گردانید و ہما بخا قبر وی شد  
 معجزہ دیگر شخصی از اعراب پیش پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برشتری سوار آمد و جمعی بوی دعوی میکرد کہ او این شتر را زودیدہ پیغامبر صلی  
 اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسید کہ برین دعوی گواہی ہست حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ را فرمود تا بعد از اقامت مینہ حد شرع بروی اجرا  
 کنند این گفتگو در میان ہوا اعرابی سردر پیش افکنده سخن نمی گفت پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود یا اعرابی حق بہ سستی رسان یا حجت  
 دفع قائم گردان درین بوذند کہ شتر بہ کلمہ درآمد و گفت ای پیغامبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زاد و بود من در پیش این اعرابی بودہ است  
 و من در تلک او متولد گشتمہ ام و این اعرابی از نہمت شرعیہ برست و در بارہ او سخن بدگویان اصفا مفر ما حضرت مقدس نبوی صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم اعرابی را گفت ترا سو گند میدہم بان خدای کہ جانہا بید قدرت او ست در انحال کہ سردر پیش افکنده بودی با خداستقالے  
 چہ مناجات کردی اعرابی گفت این کلمات بزبان راندم کہ اللهم انک لست برب ان حد ثناک ولا معک الہ اعانک فی  
 خلقنا و شادک فی دبو بیتک انت ربنا اسئلک ان تصل علی محمد و تبری بیوائتی یعنی بار خدا یا تونہ آن خدای کہ ما ترا پیدا

کرده باشیم چنانچه بتیان را عبده اصنام احداث نموده اند و نه خدای دیگرست با تو که در آفرینش ترا اعانت نموده باشد و در خداوندی با تو شریک  
 باشد تو پروردگاری از تو میخواهیم که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم در وفرتی و بپاکی من از این نیت که بر من می بندد روشن گردانی حضرت تصدیق  
 قول او نموده مدعیان شتر را امتناع فرمود و در دعوی ایشان نسبت به بطلان نمود معجزه دیگر روزی پیغامبری الله علیه و آله و سلم بیازار  
 مدینه میگذاشت و اهل بازار را معروف و نهی منکر فرمود و حکم بن العاص که پدر مروان بود از عقب پیغامبری الله علیه و آله و سلم میرفت  
 رفتار و تقار آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قاعده مستهزبان باشد تقلید میکرد و همان کج و راست می ساخت پیغامبری الله  
 علیه و آله و سلم را بران حال اطلاع افتاد فرمان فرمود که همچنان باش که خود را می بینی یعنی روی و دهانت کج ماند حکم را در حال لقوه  
 عارض شد و سرود همان وی کج ماند و چنان شد که از غایت زشتی در وی نظرنمی توانست کرد و هم بران علت بمرد معجزه دیگر نقل است  
 که یکی از دلیران و پهلوانان عرب با پیغامبری الله علیه و آله و سلم گفت بیاتامصارت نمائیم اگر تو بیندازی مرا هلاک گردان و اگر  
 من ترا بیندازم از آشوب و فتنه تو باز را هم و برین قرار کشتی گرفته دو نوبت حضرت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم او را بینداخت هر بار  
 ز بهار میخواست و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سر قتل او در میگذاشت تا بعد از آن قصد آن کرد که بخیر پای آنحضرت را صلی الله  
 علیه و آله و سلم گیرد و بیندازد جبریل علیه السلام بیاید و آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم را خبر داد که آن غدار چه اندیشه دارد پیغامبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا تو عزم مکر و خدیج داری گفت نواز کجاستی گفت خدای من مرا آگاه گردانید آن مرد زبان بکلمه شهادت  
 بکشاد و قدم بدلازه اهل اسلام نهاد معجزه دیگر بریده بن المحصیب گوید که زنی بر پیغامبری الله علیه و آله و سلم بگذشت با پسری دو ماه  
 برگردن و آن زن از جمله آزارندگان آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم چون کودک را نظر به پیغامبر افتاد صلی الله علیه و آله و سلم  
 گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم خواججه علیه الصلوٰه و السلام  
 گفت ای کودک تو چه میدانی که من رسول خدایم و محمد بن عبد الله ام گفت این معرفت و علم حضرت خداوند جل و علا بمن کرامت فرمود  
 و اینک جبریل امین بر بالای سر تو ایستاده و در تو نگاه میکند حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای پسر نام تو چیست  
 گفت مرا عبد العزیز نام کرده اند و من از عزی بزارم تو مرا نام نه پیغامبری صلی الله علیه و آله و سلم گفت او را عبد الله نام نهادم آنگاه آن  
 کودک گفت ای پیغامبری صلی الله علیه و آله و سلم دعا فرمای تا من از جمله خدمتگاران تو باشم در بهشت پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله  
 و سلم دعا فرمودم کودک گفت نیک بخت آنست که بتواند ایمان آورد و بد بخت آنکه به نبوت تو انکار کند بعد از آن کودک نعره زد و جان داد مادرش  
 گفت بعد از این معجزه بایر انکار را جای نماند و زبان شهادت بکشاد و بوجدانیت خداوند سبحانه و تعالی او رسالت محمدی صلی الله علیه  
 و آله و سلم گواهی داد و گفت اکنون حسرت من بر تزییع عمر است که بر مخالفت تو گذشته حضرت رسالت بآبی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 که بشارت باد ترا دیدم که فرشتگان کفن و حنوط ترا آوردند از بهشت زن فی الحال از شادی نعره زد و جان بحق تسلیم کرد پیغامبر فرمود  
 صلی الله علیه و آله و سلم تا تکفین و بختیروی نموده بروی نماز کردند و هر دو را هم دفن کردند معجزه دیگر در بعضی سیرازام سلمه رضی الله عنها  
 روایت کرده اند که وی گفته سه مرد نزد پیغامبر آمدند صلی الله علیه و آله و سلم یکی پیش آمد و گفت تو دعوی میکنی که من به از ابراهیم علیه السلام  
 و ابراهیم علیه السلام خلیل الله بود ترا از نزد حق تعالی چه منزلت است خواججه فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من حبیبی شدم دیگری گفت  
 که میگوئی که مرتبه من بلندتر از موسی است علیه السلام حق تعالی با وی سخن میگفت ترا به مثل این سعادت روی نموده یانی حضرت گفت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ باموسیٰ در کہہ طور سخن گفت با من در زیر عرش تکلم فرمود ہر آئینہ مقام من بالا تر باشد از مقام او و گیری گفت کہ تو میگوی از مرتبہ من بلند تر از عیسیٰ است عیسیٰ علیہ السلام مردہ زندہ میکرد و از تو منقول نیست کہ باین امر مبادرت نمودہ باشی حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین سخن بر آشفت و حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ آواز داد و دران وقت میان حضرت و علی مسافت بعید بود حق تعالی آواز آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گوش علی رسانید علی فی الحال حاضر شد پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آواز من جبریلؑ بنور رسانید بر خیز و باین جماعت بر سر قبر یوسف بن کعب کہ یکی از اہل بارہ بود و او را بخوان تا بفرمان آہل جہنم و علا ترا اجابت نماید علی بفرمان نبی علیہ الصلوٰۃ والسلام برخاست و بآن گروہ بر سر قبر یوسف بن کعب رفتند حضرت مرتضیٰ علی کرم اللہ وجہہ صاحب قبر را بخواند شگافی در قبر وی پدید آمد کرت ثانیہ بخواند پارہ دیگر شگافتہ شد کرت ثالث قبر از ہم کشادہ شد و مردہ ظاہر شد حضرت امیر فرمود کہ بر خیز بفرمان اللہ تعالیٰ پیری برخاست و خاک ز سر و محاسن خود می افشاند بدان جماعت نظر میکرد همچون کہ ایشانرا بشناسد و گفت من یوسف بن کعب ام کہ تبعی را نصیحت کردم و از قتل و فساد باز داشتم صد سال است کہ من وفات یافتہ ام اکنون مرا آواز دادند کہ بر خیز و سر و اولاد آدم محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و علی جمیع الانبیاء و المرسلین را تصدیق نمای کہ جمع آمدند و تکذیب وی میکنند و از وی حجت می طلبند آن جماعت چون حال بدیدند علی رضی اللہ عنہ تسلیم نمودہ التماس نمودند کہ آن پیر را بموضع و باز فرستد علی رضی اللہ عنہ کلمہ توحید بر زبان راند یوسف بن کعب باز بجای خود رفت و خاک وی بر سوال سابق کردند و علی بان جماعت نزد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز گشتند و ایمان معلوم نشد کہ پذیرفت یانی معجزہ و دیگر نقل است کہ روزی اصحاب در صحبت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نشسته بودند ذکر طعام در میان داشتند تا کسی گفت بیج ناخورش بہ از گوشت نیست و سخن در میان یاران قبول افتاد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ از ان تاریخ باز من بر گوشت نیفتاد مردمی از انصاری انجا حاضر بودند رجال برخاست و بخانه رفت و بزغالہ داشت مذبح ساخت و بریان کردہ بدست پسر خود بدان حضرت ہدیہ فرستاد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پسر او را گفت تا امیر المؤمنین علی را آواز دادہ آید امیر بیاید و بدل را فرمود تا سفرہ بکشید و گفتند بہ پیند تا در مسجد کیست و بر طلبید از صحابہ ہنردہ کس بود حاضر آمدند فرمود تا تناول نمایند مشروط بانکہ استخوانہا را نہ شکنند و از موضع عضلات و غضاريف اخرا نہ نمایند یاران از ان بریان سیر بخوردند و طبقتا پر ساخته بمنزل فاطمہ و از واج طاہرات رضی اللہ عنہن ہر یک علیحدہ بفرستادند و بر آنکہ استخوانہا سلامت باز فرستند و چون استخوانہا جمع شدند حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام دست مبارک بر آہنا زدہ فرمود بر خیز بفرمان اللہ تعالیٰ تندرست گشتہ زندہ شد و دو ان دو ان میرفت تا بخانہ انصاری رضی اللہ عنہ و پسر انصاری در عقب بزغالہ میدوید و بوی نی رسید چون بزغالہ بخانہ درآمد انصاری تعجب کنان میگفت این بزغالہ چہ مشابہ بزغالہ ما کہ با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستادہ بودیم بازن در گفت و شنید بود کہ پسر در رسید و کیفیت حال تقریر کرد یعنی ایشان در دین اسلام زیادہ گشت معجزہ دیگر ابو قحاصہ گفت رضی اللہ عنہ کہ ابتدای اسلام من آن بود کہ در حال یمیمی در پیش خانہ و مادر خویش می بودم و ایشان بمعادنت یکدیگر تہ بیت من قیام می نمودند من گو سفندان می چرانیدم و خانہ من مرا از صحبت پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کلے منع می نمود و میگفت بر محمد صلی اللہ علیہ وسلم گذر کہ مباد ترا گمراہ گرداند و از کار بر آرد و من بخلاف وی گو سفندان را در جامع مرتفع میگذاشتم و شبانگاہ میرفتم و گو سفندان را گرسنہ و بی شیر بخانہ می بردم خانہ می گفت گو سفندان تو چرا چنین نزارانند من میگفتم نمی دانم روزی پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیغمبر

بجرت و ثبات بر مسلمان من آن روز پیش رقم دست بدست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم داده مسلمان شدم و با او بر اسلام بیعت کردم و بعد از آن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر گردانیدم که خاله من گاهی بانغ خدمت میگردد و مرا خاطر بلازمت بغایت مایل است و شرح تزار و بی شیرینی گو سفندان نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تقریر کردم فرمود که گو سفندان را پیش من بیار بفرموده عمل نمودم دست مبارک بر پشت گو سفندان لاغر فرود آورد و دعا برکت تقدیم رسانید فی الحال بکمال قدرت الهی گو سفندان تناور و زبر و پر شیره شدند چنانچه بهتر از آن امکان نداشت چون گو سفندان بخانه بردم خاله و مادر من تعجب نمودند من صورت واقعه تقریر کردم و ایشان نیز بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و بدولت ایمان فایز گشتند معجزه دیگر حبیب بن مدرک گوید رضی الله عنه که پدر من نایبنا گشت چنانکه هر دو چشم او سفید گشت بشراف ملازمت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مبادرت نمودم آب نفس مبارک در چشم وی و سفید فی الحال بنیاشد و من او را دیدم که در هفتاد سالگی رشته در سوزن میکشید معجزه دیگر جابر بن عبد الله گفت رضی الله عنه که در مدینه از یهودی خرما خریدم بیعاده ادراک در آن سال خرما را آفت رسید و خرما کم آمد از آن جهود تا از آن سال دیگر مهلت خواستم قبول نکرد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را از آنحال اخبار کردم پیش آن یهودی آمد و از وی برای من مهلت خواست مقبول نیفتاد آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم در گردن خلستان برآمد و باز پیش یهودی آمده درخواست مهلت نموده جهود همچنان بر جهل خود اصرار می نمود من برخاستم و مقدار خرما را ببرد خدمت آوردم تناول فرمود از من پرسید که جای نشست تو درین خلستان کجاست گفتم فلان جای فرمود از برای من فرستی گفتم چنان کردم در آنجا ساعتی با استراحت پرداخت چون از خواب بیدار شد مقدار دیگر خرما در نظر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آوردم بخورد بار دیگر از آن یهودی مهلت خواست قبول نکرد برخاست و گردن خلستان برآمد و فرمود ای جابر خرما بار از بار فرود آر قضای دین خود نامی در خرما بریدن استادم و قضای دین خود نمودم القصة تمام دین من ادا شد و آن مقدار دیگر فاضل آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بشارت دادم و بار رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفتم اشهد انک رسول الله معجزه دیگر ام سلیم مادر انس بن مالک رضی الله عنها گفت عکروه غن دشتیم نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرستادم آن زن گفت عکروه تقخص نماید شاید که در حوالی آن چندان مانده باشد که هم من کفایت شود ام سلیم دختر خود را گفت بر خیز عکراه از نزد رسول صلی الله علیه و آله وسلم آورده اند باز چون دختر رفت دید که عکراه پرور غن است ام سلیم نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سبب چه بود که روغن قبول فرمودی فرمود قبول کردیم و روغن بار از آنجا بیرون آوردیم چنانچه خیری باقی نمانده ام سلیم گفت سوگند بان خدای که ترا بخلق برستی فرستاده که آن عکراه پرور غن است آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم خندان گشت و فرمود از آنجا روغن بیرون می آرد صرف کن و عکراه از جای مجبانی و هم برین منوال ام شریک رضی الله عنها عکراه روغن کینزک خود داده بود و با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم خالی کرده عکراه صاحب باز فرستاد و کینزک را وصیت کرد که عکراه را بیا و بزرگ سر آن عکراه در بند کینزک بوصیت قیام نموده روزی ام شریک بخانه در آمده پیش عکراه رفت می بیند که پرور غن است با کینزک غناب آغاز کرد که تر گفتم که روغن نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بکینزک گفت بخدا سوگند که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدم خالی ساخت چنانکه سزگون کردم یک قطره از وی متقاطر گشت و لیکن مرا گفت این را بیا و بزرگ سر این را به بند پس همه خاندان از آن عکراه روغن بخوردند چنانکه هفتاد و دو کس از آنجا روغن خوردند که بیج از آنجا کم نشد و آن راتبه از خوان الهی صل و علا در آن خاندان مستدام بماند و همچنان که

برکت می افزود تا آن وقت که ام شریک وفات یافت معجزه دیگر سحره بن جناب رضی الله عنه گفته است که روزی یک کاسه طعام نزد آنحضرت  
صلی الله علیه وآله وسلم آوردند از بادق تا ظهر جمعی بعد از جمعی می آمدند و می خوردند از سحره سوال کردند که آن کاسه را هیچ مددی میرسد گفت فی مکر از بخانه  
و انشانت با سمان کرد معجزه دیگر انس بن مالک رضی الله عنه گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدینه آمدند و من هشت ساله بودم و  
پدر من مرده بود و مادر من ابو طلحه را شوهر کرده بود و ابو طلحه فقیر و مقل الحال بود و گاه بود یک شب و دو شب بگذشتی که طعام نیافتی روزی  
مادر من مشت جو بدست آورده بود و آنرا آرد کرده نان پخت و اندک شیر از همسایه بطلبید و بر آنجا ریخت و مرا گفت برو و ابو طلحه را بخوان تا این  
طعام بایکدیگر بخوریم من بیرون رفتم شادی کنان که چیزی خواهم خورد چون نزدیک رسیدم دیدم که رسول صلی الله علیه وآله وسلم با صحاب کرام  
نشسته من بی تماشای گفتم مادر من ترا می خواند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بخیزید بخانه ام سلیم میرسیم  
حاصل که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با جمعی کثیری از صحاب بدر خانه ما آمدند بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ابو طلحه سوال فرمود  
که هیچ چیز آماده ساخته ای که ما را بخوانید ابو طلحه گفت سوگند بان خدای که ترا برستی بخلق فرستاده که از دی روز با مدایج خیزید بان من  
فرسیده حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ام سلیم ما را برای چه خوانیده و از برای هماننداری ما چه ترتیب نموده در خانه در آس و بین  
ابو طلحه پرسید که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را چه سبب خوانده ام سلیم گفت من غیر ازین کاری نکردم که قرص جوین نختم و قدری شیر  
از همسایه گرفتم و بر آن ریختم و انس را از برای طلب تو فرستادم تا بایکدیگر بخوریم پس ابو طلحه بیرون آمد آنچه ام سلیم گفته معروض رای  
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گردانید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود باکی نیست ما را بخانه در آرا ابو طلحه آنحضرت را صلی الله علیه  
وآله وسلم با صحاب بخانه در آورد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای ام سلیم قرص جوین خود را بیار و در کف مبارک  
خود را بر آن قرص نهاد و انگشتان از یکدیگر متفرج گردانید و فرمود ای ابو طلحه برو و ده نفس از صحاب را بخوان ده نفر بیایند فرمود  
بنشینید و بسم الله گوید و از میان انگشتان من طعام بخورید بفرموده مبادرت نموده همه سیر شدند و از خوردن باز ایستادند ایشانرا سیر کرده  
ده نفر دیگر را بخوانند همچنین ده نفر بیفتند ده نفر دیگری آمدند تا هفتاد و سه کس از آن قرص سیر طعام خوردند بعد از آن فرمود که ای ابو طلحه و اس  
انس بیایید انس میگوید که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و ابو طلحه و من هر سه بطعام خوردن آمدیم چنانکه سیر شدیم بعد از آن من سر  
برداشت و فرمود ای ام سلیم این نان بستان و خود بخور و هر که خواهی بده و بخوران صلی الله علیه و آله وسلم رسول الله معجزه دیگر ابو هریره  
رضی الله عنه گوید که وقتی گرسنه گشتم چنانکه از گرسنگی سنگ بشکم خود بستم و از غایت بیطاعتی بر سر راه اصحاب نشستم که شاید کسی مرا بطریق مهمانی  
بخانه برود و طعام دهد امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر من بگذشت از وی آیتی از قرآن پرسیدم جواب فرمود مرا هیچ استه خانه نمود  
و بعد از آن امیر المؤمنین عمر بر من بگذشت از وی نیز آیتی پرسیدم و مقصود من ازین سوالها آن بود که مرا بخانه برد امیر المؤمنین عمر بن  
مرا بخانه نبرد ناگاه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بر من بگذشت چون نظر مبارک بر روی من انداخت اثر گرسنگی در من مشاهده  
فرمود گفت یا ابو هریره گفتم لبیک یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود همراه من بیا و روان شدم بخانه یکی از اصحابت مؤمنین در آمد  
و پرسید که پیش شما طعامی هست گفت آری فلان کس قدری شیر برای تو هدیه فرستاده فرمود یا ابو هریره اصحاب صفه را آواز ده و اصحاب  
صفه همان اهل اسلام بودند و چکدام از ایشانرا اهل و مالی نه بود و هر گاه که از برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هدیه میرسد خود بخورد  
و اهل صفه را نیز میداد چون صدقه میرسد برایشان نشان میفرمود ابو هریره میگوید که من با خود گفتم چه بودی که مرا ازین شیر یک شرب کرم

نمودی چون جماعت اهل صفحہ بیایند از کاسه شیر بمن چه خواهد رسید حاصل که اهل صفحہ را حاضر کردم و هر یک بتعام خود نشستند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت یا ابا ہریرہ آن کاسه شیر را بمن ده چون بوی دادم باز بمن داد و گفت برخیز و این را بہم قوم رسان الفصہ ہمہ قوم از آن شیر سیر شدند و من ماندم کاسه را از من گرفت و باز بمن داد و گفت یا ابا ہریرہ بیا شام میا شامیدم دیگر بارہ گفت یا ابا ہریرہ زیادت کن یعنی دیگر نیز بیا شام زیادت کردم دیگر بارہ فرمود زیادت کن زیادت کریم نوبت چہارم گفت بیا شام گفتیم و اللہ یارسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ دیگر جانماندہ است کاسه از من بستہ و آنچه باقی مانده بود بیا شامید معجزہ دیگر عمران بن الحصین رضی اللہ عنہ گفت کہ در سفرے با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمراہ بودیم یک شب تا آخر شب براندم و نزدیک صبح فرود آمدیم فد خواب شدیم چنانکہ بیدار نکردم مگر جرات آقا و اول کسیکہ بیدار شد حضرت ابو بکر صدیق بود رضی اللہ عنہ و تکیہ بلند گفت تا حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از خواب بیدار شدند و برخواستند و مردم از فوت نماز باہوشکایت کردند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ کوچ کنید چون اندکی راه فرستند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آب طلبید و وضو ساخت و بامردم نماز گذارد و بعد از آن دید کہ مردی بر کنار ایستادہ نماز گذارد از وی جہت تخلف پرسید گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اجابت رسیدہ بود فرمود بر تو باد بجاک پاک کہ آن ترا بستہ است انگاہ از آن منزل روان شدیم دیگر مردم را تشنگی دریافت نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صاحبہ و سلم شکایت نمودند امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ طلبیداشت و دیگری را با ہمراہ کردہ فرمود بروید و از برای ما آب طلب کنید ایشان رفتند ناگاہ دیدند کہ زنی می آمد و دو مشک آب بر شتر بار کرده و در میان آن تشستہ از او پرسیدند کہ آب کجاست گفت دیروز بمن وقت از آب جدا شدہ ام و بر امیرش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردند انانی طلبید فرمود از ہر دو مشک مقدار آب در انار ریختند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از آن آب مضمضہ فرمود و باز در انار ریخت پس فرمود کہ آب خرید و آن مقدار کہ خواہید بردارید ہر کہ خواست خورد و برد و آن موجود اجابت رسیدہ را از آن آب گرم فرمود تا بان آب غسل بجا آورد و آن زن ایستادہ بودی مگر سیت عمر بن الحصین گفت رضی اللہ عنہ سوگند بخدا کہ چون دست از آن مشکها برداشتند پراب تر از اول می نمود بعد از آن رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ از برای آن زن خرما آورد و سوت جمع کردند و پیش اشتروی نہادند و فرمود کہ ای زن دانستی ما بآب تو بیخ نقصان رسانیدیم بلکہ خدای تعالی ما را آب داد و چون آن زن بقوم خود رسید از وی پرسیدند کہ چرا دید آمدی صورت حال بیان کرد و بعد از آن گفت کہ وی ساحرترین ساحران ست و یا پیغمبر خدای زمین و آسمان ست بعد از آن مسلمانان بر کافران دست بغارت ایشان پرداختند ہم خیل و حشم آن جوانی را غارت کردند و آن زن و قوم او بیخ تعرض نہ رسانیدند زن گفت واللہ کہ این جماعت بقصد ترک غارت ما کرده اند و ما را سالم گذاشتہ اند با قوم خود گفت بیخ سیل آن دارید کہ ایمان آرید ہمہ فرمان زن برودہ از اہل اسلام گشتند معجزہ دیگر مردی ابو جعدہ نام بر زنی از اہل قبا شیفٹہ شد بروی قدرت نیافت گویند بہ بازار رفت و جامہ مثل جامہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خرید و در پوشید و بسوی اہل قبا آمد و گفت من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و من جامہ ویست بمن پوشانیدہ و مرا فرمودہ تا در خانہ از خانہ ہای شما نزول کنم و همان شما با شتم آن مسلمانان ویراجاد اند و بعد از آن دیدند کہ وی بجانب زنان می نگرد و دین باب ہتمام تمام دارد و استکراہ این امر نمودہ دو کس پیش حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستادند تا حال ابو جعدہ معلوم کنند آمدند و انان آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام استفسار احوال نمودہ گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تو ابو جعدہ را بمانر ستاودہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ابو جعدہ کیست گفتند رسول تو کہ حلتہ تو در بر او ست و ہیگو یکہ تو پوشانیدہ او را حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

در غضب شد چنانکه گوی مبارکش سرخ برآمد و گفت من کذب علی متعمدا فلیتبئوه مقعد من النار پس فرمود ای فلان وای فلان  
 بزودی بویید و اگر ویرا بید بکشید و با تش بسوزید لیکن گمان نمی برم که مگر آنکه چون بوی رسید کار ویرا کفایت کرده باشند آن دو کس بیاند  
 اتفاقا وی بقضای حاجت رفته بود ماری ویرا گزید وی همچنان بمرده معجزه دیگر قتاده بن النعمان گوید رضی الله عنه شبی بس تاریک  
 بود باران عظیم می آمد غنیمت شمردم و نماز ختن را با رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد گذاردم چون از نماز باز گشت مرادید با وی شاخ  
 چوب خراب بود که عصا ساخته بود حال مرا پرسید و آن شاخ چوب را بمن داد و فرمود که شیطان در خانه تو قائم مقام توسته بر اهل تو آن  
 چوب را بمن داده فرمود و روشنائی این چوب بخانه رو و شیطان را در گوشه خانه خواهی دید ویرا این چوب بزن از مسجد بیرون رفته و  
 آن چوب همچون شمع روشنائی میداد چون بخانه رسیدم اهل بیت من در خواب شده بودند در زاویه نظر کردم دیدم که شیطان بصورت  
 خار هشتی در کنج خانه من منزل کرده بآن چوب را میزدم تا از خانه اش بیرون کردم برکت آن سلطان دنیا و آخرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم معجزه دیگر ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا فرمودند که زکوة ماه رمضان را محافظت نمایم  
 یک شب کسی آمد تا خیری ازان بگیرد ویرا بگرفتم و گفتم ترا پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم می برم گفت مرا بگذار که دیگر باریا میم و این  
 گستاخی ازان جهت نمودم که عیال منم و محتاجم برور رحم کردم بگذاشتم با او و رسول صلی الله علیه و سلم حال شبان کردم فرمود با تو دروغ گفت باز خواهد آمد چون شب گشت  
 کین بوم بیاید باز در دست من اسیر شد او را گفتم که گفتمی که دیگر باریا میم باز اظهار حاجت خود کرد بروی رحم کردم ویرا بگذاشتم چون با داد  
 شد حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از من پرسید که یا اباهریره اسیر تو دوش چه کرد حال با او گفتم فرمود دروغ میگویی باز  
 مساودت خواهد کرد شب دیگر تر صد بودم باز بیامد او را بگرفتم و این نوبت در روی پیچیدم گفت مرا بگذار که کلر تعلیم کنم که خداستغالی  
 ترا بآن نفع رساند گفتم آن کدام است گفت چون بجائز خواب روی آیه الکرسی را از اول تا آخر بخوان خداستغالی از برای تو حافظی نصب  
 فرماید تا از تو شر شیطان را دفع کند چون با داد کردم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا اباهریره اسیر دوشینه را چه کردی گفتم گفت دگر با  
 نیامدم و مرا کلر تعلیم کرد گفت خداستغالی ترا بآن نفع خواهد رسانید و آنچه گفته بود با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیان کردم گفت بدستی  
 که راست گفت که برکت آیه الکرسی از شر شیطان محفوظ مانا اما وی دروغ گفت دانستی که وی که بود گفتم نی یا رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم فرمود که وی شیطان بود معجزه دیگر رافع بن خدیج خارجی گفت رضی الله عنه روزی بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 درآمد و نزدیکی ایشان دیگی بود که در وی گوشت می جوشید نظر من بر قطعه ازان گوشت افتاد فریب بود و از آنجا خوش نمود ازانرا از دیگ  
 باوردم و در دهان نهادم و دردم شکم من بدرد آمد تا یک سال متصل شکم من درد میکرد نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدم گفت که  
 هفت تن طردان حق بود و بعد ازان دست مبارک بشکم من قائم گرفت و پر کاله گوشت از دهان من بیفتاد و سبب گشته بود سوگند  
 بخدای که ویرا بخلی برانستی فرستاده که تا این زمان هرگز شکم من در ذکر معجزه دیگر عایشه صدیقه رضی الله عنها میگویی که در عهد رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم زنی بود بجیاد بغایت بطاله و از هیچ کس نتاشی نداشت و پیوسته بنا محرمان مطاببه کردی در مدینه شهری  
 داشت روزی بو حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم درآمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و طعام سخنورد چنانکه  
 بندگان سخنورند رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آری من بنده ام چنان نشینم که بندگان نشینند و چنان خورم که بندگان خورند  
 بعد ازان از رسول صلی الله علیه و آله و سلم استغای طعام کرد آنچه در پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خیزی بود داد آن زن گفت

از آن میخواهم که در دهان داری قدری گوشت نیم خاییده که در دهان مبارک داشت برون آورده باو میداد گفتم بدست خود در دهان من نمی بست  
مبارک در دهان او نهاد آن زن لقمه را بخورد حق تعالی از بركت آن لقمه تمام ازان بطالت باز آورد و خلعت شرم و حیا پوشانیده چنانچه تا وقت  
مرگ کسی را از نامحرمان نظر بروی نیفتاد الا ماشاء الله معجزه دیگر آورده اند که جوانی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت بیخ  
شود که در زنا مرا رخصت فرمائی اصحاب بانگ بروی زدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نزدیک من آی بیاید و نشست فرمود که ای  
جوان دوست میداری که با مادر تو زنا کنند گفتم نی گفتم همچنین اند همه مردمان بیخ کس با مادر خود این روا نمیدارند و با دختر خود امیدوار  
گفتم نی فرمود که همه مردمان با مادر و فرزند خود روا نمیدارند و همه خلق همچنین اند بدین طریق خار و عمه و اقربا فرمود و بعد ازان دست مبارک  
بر سینه آن جوان فرود آورد و فرمود اللهم اغفر ذنبه و طهر قلبه و حصن فرجه و در مدت حیات خود آن جوان بیخ زن التفات  
نکرد معجزه دیگر نقل است که روزی کودکی دست وی شکسته و جیره بروی بسته صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد رسول صلی  
علیه و آله و سلم او را پیش خود طلبید و آن جیره را از دست وی بکشاد و دست مبارک بر زخم وی بسودنی الحال بصحت مبدل گشت طعام  
آوردند و آن کودک بدست تندرست طعام خورد فرمود آن جیره را با اهل خود بر که شاید آن محتاج باشد کودک آن جیره را در دست خود  
گرفته میرفت و به پیری رسید از قوم خویش که هنوز ایمان نی آورده بودند شکستن دست کودک استفسار حال نمود صورت واقعه بیان کرد  
و جیره در دست تندرست خود بوی نموده آن پسر نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بدولت ایمان باز گشت معجزه دیگر این  
عباس رضی الله عنهما گوید که زنی پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پسر خود را بیاورد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
فرزند مرا هر صبح و شبانگاه جنون عارض میشود رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدست مبارک سینه او را مسح فرمود و دعا کرد آن پسر را  
قی آمد مثل سنگ بچسبید از درون وی بیرون افتاد و برنت آن سچاره ازان پلیت نجات یافت معجزه دیگر زیاد بن الحارث الصمدانی  
رضی الله عنه گفت که قوم من نزد حضرت رسالت آمدند صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما را آچاست  
که در زمستان آب دو قبیل را وفا میکند و در تابستان کم میشود چنانچه ما را متفرق میباشد و بر سر آبهای مردم می باید رفت اکنون  
آن چاههای که ما اینجا میرفتیم جماعتی از عادی اینجا زول کرده اند و ما را با بخارفتن هم هلاکت است دعا کن تا حق تعالی آب چاه ما را  
زیادت کند زمستان و تابستان ما را کفایت بود حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم هفت سنگریزه بطلبید و بدست مبارک  
خود بسود و دعای خوانده بروی دید و گفت این سنگریزه پایگان یگان دران چاه افکند و نام خداست تعالی را یاد کنید آن قوم بدان  
عمل که مذکور چاه پیدا شد هرگز نی نکرد معجزه دیگر جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنهما روایت می کند که بار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
در سفر بودیم مرا گفت این مطهره را بردار و با من بیا برقتیم ناگاه دو درخت از دور پیدا شد میان آنها چهار گز تقریباً مسافت بود مرا گفت  
پیش آن درخت رو بگویی تا بان دیگری پیوند بعد ازان بیکدیگر پیوستند و دران قضای حاجت نمود باز آن درختان بجای خود رفتند  
بعد ازان سوار شدیم و میرفتیم زنی پیش آمد و با خود کودکی داشت و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر روز سه بار این کودک مرا  
جنون طاری میشود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کودک را گرفت و در پیش بالای شتر خود نهاد و سه بار خطاب فرمود که انصایا عدد  
الله و کودک را باز بان زن داد چون رفت بعد از مراجعت باز بان موضع رسیدیم آن زن بان کودک آمد و دو گو سفند آورده التماس  
نمود که هدیه وی قبول نماید و سوگند یاد کرد که ازان روز باز که بدولت قدمبوس مشرف شدیم در گمر آن فرزند را علت جنون روی نمود حضرت



صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اشارت فرمود کہ یک گوسفند قبول کنند و دیگری بآن ضعیفہ بگذارد و چون مقداری دیگری راہ رفتیم شتری پیش آمد  
 و نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سجود آمد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ مردمان را جمع کنید بعد ازان فرمود آن شتر ازان کیست  
 جمعی از انصار گفتند کہ ازان ماست فرمود کہ باوی چه کردہ اید گفتند کہ بیست سال است کہ باو آب می کشیم و اکنون خواستیم کہ او را ذبح  
 کنیم از ما بگریخت فرمود کہ او را بمن بفر و شید گفتند ازان تست یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ازان من است پس باوی نکوبی  
 کنبد تا اجل وی فرسود آنجا مسلمانان گفتند ما سزاوارتریم کہ ترا سجدہ کنیم گفت نمی شاید کہ مخلوق را سجدہ کنبد و اگر این شایستگی ہرگز  
 زنان شوہران خود را سجدہ کردند معجزہ دیگر نقل است کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شخصی را بجای فرستاد آن شخص از آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دروغی گفت و سخنی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفته بود بوی نسبت کرد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیرا  
 دعای بد کرد آن شخص را یافتند مردہ و شکمش دریدہ بر جادفن کردند ویرا خاک قبول نکرد معجزہ دیگر ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ فرمود کہ روز  
 ابر بود و مادر مسجد بودیم ہمہ اصحاب جمع شدند چنان گمان بردیم کہ نماز پیشین بیگاہ میشود ناگاہ اعرابی در آمد و گفت ہنوز نماز نگاہ  
 گفتیم ہنوز حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خانہ اند تنبیه کن برخاست و گفت الصلوٰۃ والسلام علیک یا رسول اللہ بعد  
 ازان خاموش نشست چون فرصتی برآمد غضبناک و چوبی در دست فرود آورد و گفت آواز دہندہ کہ بود اعرابی برخاست و گفت  
 من بودم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیر اباں چوب ادب فرمودہ و چون نماز گذاردیم و ابر کشادہ شد آفتاب ہمان زمان در میان  
 گشتہ بود رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اعرابی کجاست اعرابی پیش آمد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اید کردی من با  
 جلیس خود نشسته بودم و بجای جاتی از حاجات پروردگار خود مشغول بودم بدستی کہ سلیمان بن داؤد علیہما السلام بکارهای از کارہا  
 دنیا مشغول بود حق تعالی برای وی آفتاب را نگذارد کہ آن وقت در گذرد و با من چگونہ این کند کہ من در آن وقت نماز میگذاردم بعد  
 ازان اعرابی را گفت کہ چوبی بر تو زدم قصاص کن اعرابی گفت قصاص نمیکنم فرمود کہ آنرا بمن بخش گفت من محتاج ترم بآن پس  
 حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا زوی یک شتر بخرد و فرمود العدل من در بکو جل جلالہ معجزہ دیگر جعیل بن نخعی  
 رضی اللہ عنہ گوید کہ در بعضی از غزوات بودم و اہی ضعیفہ لاغری داشتم حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا زبانہ ہمایون برترک اسپ  
 من فرود آورده گفت اللهم بارک لہ فیہا دیگر سران اسپ را گاہ نمی توانستم داشت کہ بر ہمہ کس پیش می گرفت و از نسل و سہ  
 دوازده ہزار درم حاصل کردم معجزہ دیگر آورده اند کہ یکی از غزوات ناقہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غایب شد دعا کرد کہ خداستغالی ناقہ  
 او را باز گرداند گرد بادی پیدا شد و آن ناقہ را میدواید تا بندہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را ساند معجزہ دیگر خنظلہ بن حنیفہ بن خذیم گوید  
 کہ دست مبارک حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزی بر سر او رسید و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعا کرد ببارک اللہ فیک راوی  
 میگوید کہ ہر گاہ مردی را روی ورم کردی یا پستان گوسفندی بر آسیدی خنظلہ نفس بردست خود میدی پس دست خود بر سر خود  
 نہادی و بگفتی بسم اللہ علی برید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد ازان دست خود بران موضع مالیدی ورم و وجع آن دفع گشتی معجزہ  
 دیگر شخصی بدست چپ چیزی میخورد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ویرا گفت بدست راست چیزی خوری بہانہ کردہ بدروغ گفت  
 بدست راست نمی توانم خورد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ نہ توانی خورد بعد ازان ہرگز دست راست وی بدہان نہ رسید  
 معجزہ دیگر آورده اند کہ روزی ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ نزد حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شکایت کرد کہ یا رسول اللہ صلی اللہ

علیه وآله وسلم هر چه از تومی شنوم فراموش میکنم فرمود ای خود بگستران ابوهریره رضی الله عنه ردای خود بگسترانید رسول صلی الله علیه وآله  
وسلم دست مبارک دراز کرد و یک بار یا سه بار از هوا چیزی گرفت و در ردای وی انداخت پس فرمود آنرا فرا هم گیر در سینه خود ابوهریره  
رضی الله عنه آنرا فرا هم گرفته بر سینه خود نهاد و بعد از آن هر چه شنید دیگر فراموش نکرد معجزه دیگر هم از ابوهریره رضی الله عنه منقول است که  
گفت مادر من مشرک بود و هر چند دلالت باسلام میکردم و پرا قبول نمیکرد یک روزی ویرا باسلام دلالت کردم نسبت بر رسول صلی الله علیه  
وآله وسلم سخنی گفت که آنرا مکره میداشتم گریان پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم رفتم و قصه را باز گفتم و بعد از آن التماس نمودم تا عاقبت  
که حق تعالی مادر مرا ایمان کرامت فرماید حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اللهم اهدنا ام ابوهریره ابوهریره میگوید که بیرون آمدم تا مادر  
را در یابم و بشارت دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآورد بگویم و اثر اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگویم چون  
بدر خانه رسیدم در بسته بود آواز آب می آمد که غسل میکرد چون آواز من بشنید گفت ای ابوهریره شما بخوابش تا بیایم بعد از آن که جامه  
پوشید در را بکشاد و کلمه شهادتین عرض کرد خاطر من از آن عبا بیرون آمدنی الحال باز گشتم و از شادی میگریستم چنانکه اول بار از آمدن  
گر میگفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بشارت باد که دعای که در حق والده من تقدیم رسانیدی به محل اجابت رسید بعد از آن  
گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دعا کن که خدای تعالی مرا و مادر مرا در دل بندگان خود دوست گرداند و ایشانرا نیز در دل ما  
دوست گرداند و رسول صلی الله علیه وآله وسلم دعا فرمود و بیچ موسی نام نشنوند مگر آنکه مراد دوست دارد معجزه دیگر نقل است که امیر  
المومنین علی رضی الله عنه فرمان حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چنان وارد گشت که خطاب کرد که تا ناگاه آنحضرت را صلی الله  
علیه وآله وسلم سوار شود و زمین رو فرمود که ای علی چون بفلان عقبه برسی که نزدیک زمین است و بران بالا روی خواهی دید مردمان را که  
استقبال تو کرده باشند آنجا خطاب بسنگ و کلوخ و درخت کرده گوی که یا حجر و یا مدر و یا شجر رسول الله یقرئکم السلام میر میفرماید  
کرم الله وجهه که چون بان عقبه بالا رفتیم دیدم که مردمان روی من آورده می آیند گفتم السلام علیکم یا حجر یا مدر یا شجر رسول  
الله یقرئکم السلام خروش و غلغله از زمین برآمد که علی رسول الله السلام چون آن جماعت این واقعه مشاهده کردند همه  
ایمان آوردند معجزه دیگر نقل است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بامیر المومنین ابو بکر و عمر و علی رضی الله عنهم روزی بخانه ابوالمهیثم  
بن البیهان رفتند وی گفت مرحبا بر رسول الله و اصحابه صلی الله علیه وآله وسلم من همیشه دوست میداشتم که رسول صلی الله علیه و  
آله وسلم و یاران وی رضی الله عنهم جمعین بخانه من آیند و نزد من چیزی باشد که نشان ایشان کنم و فی الواقع که نزد من چیزی بود اما بر  
همسایگان قسمت کردم رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود نیکو کردی مرا جبرئیل در حق همسایه چندان وصیت کرد که مرا گمان شد  
که شاید همسایه از همسایه میراث برد بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نظر فرمود دید که در یک جانب سرای ابوالمهیثم درخت  
خرماست فرمود که ای ابوالمهیثم اذن بسکنی از آن درخت خرما بگیرم ابوالمهیثم گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آن درخت  
خشک که هرگز خرما بار نیاورده است دیگر اختیار از پیش تست رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حق تعالی او را در آن درخت خیر  
بسیار ظاهر خواهد کرد پس فرمود ای علی قدحی آب بیار یاورد از آن آب بیاشامید و قدری مضمضه کرد و بران درخت ریخت  
از آن درخت فی الحال خوشهای خرما در آن ریخت بعضی خرما خشک و بعضی خرما تر چندان که در بایست بود پس حضرت صلی الله علیه  
وآله وسلم فرمود که این از جمله آن نعمتهاست که شمار در قیامت از آن نخواهند پرسید معجزه دیگر از امیر المومنین علی کرم الله وجهه

منقولست گفت من ملازم رسول صلی الله علیه وآله وسلم بودم جماعتی قریش نزد او آمده گفتند که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم تو کار عظیم  
دعوی کرده و مدعی در میان آورده که هیچ کس از آبا و اجداد تو آن دعوی نکرده اند و آن دین در میان نیاورده اگر چنانچه از امور خاقه عادت  
خیزی بر ما ظاهر گردانی که ما را معلوم شود که مبنای کار تو بر نبوت است و رسالت نه سحر و کذب و ضلالت هر آینه که طریق متابعت تو مسلوب  
داریم و از سنن سنین تو بیخ دقیقه نامرعی نگذاریم حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که مطلوب شما چیست گفتند آنکه این درخت را  
بخوانی تا از بیخ برآید و اشارت بدختی کردند که در آن نزدیکی بود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حق تعالی بر همه ممکنات قادر  
ست اگر این کند شما با و ایمان می آرید و بر وحدانیت گواهی میدید مشرکان گفتند آری حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من بشما  
باز نمایم آنچه طلب میکنید و میدانم که در شما خیر نیست در میان شماست آنکه در قلب او را بیفکنند یعنی کسی از کشتگان معرکه بدر که در آن روز  
به فرموده رسول صلی الله علیه وآله وسلم در چاه انداختند و در میان شماست شخصی که از خراب را بمن جمع کند ابو سفیان بن حرب آنگاه  
خطاب کرد که ای درخت اگر بخدای عزوجل و بروز آخرت ایمان داری و میدانی که من رسول خدا و ندیم با جمله ریشها از زمین بر آوردم  
من آی و در پیش من بایست باذن خداستعالی علی گوید سو کند بان خدای که محمد صلی الله علیه وآله وسلم را برستی بخلق فرستاده که آن  
درخت از بیخ بر آمده متوجه رسول صلی الله علیه وآله وسلم شد از حرکت وی آوازی حاصل میشد چون آواز حرکت بال مرغ تا آن زمان  
که پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد و بشاخ بلند ترین خود برآمد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سایه انداخت و بعضی از شاخها  
خود بردوش من افکند و من بر جانب یمن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایستادم چون مشرکان صورت حال بدیدند گفتند ای  
محمد صلی الله علیه وآله وسلم یک نیمه درخت بجای خود باز گرد و نبی دیگرش پیش تو بایستد حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم اشارت  
کرد درخت یک نیمه نبی بجای خود باز رفت یک نیمه دیگر نیز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد و دیگر باره التماس نمودند که نصف فتنه نیز حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باز  
آید و نصف مانده بجای آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اشارت نمود تا فتنه باز آمد و ایستاده بر رفت من گفتم لا اله الا الله محمد رسول الله من نخستین  
مؤمنم تو یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و ایمان آرم که این درخت بجز در فرمان خداستعالی کرد و بجهت صدق نبوت تو بعد از آن که من این کلمات را بر زبان  
را ندادم مشرکان گفتند محمد صلی الله علیه وآله وسلم ساحر است و سبک است در جادوی و تصدیق او کند خرد چین کس و مقصود ایشان از آن کس من بودم  
معجزه دیگر نقل است که چون حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه بنی ثعلبه بدینیه مراجعت فرمود روزی شتری نزد آن  
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم از صاحب پرسید که بیخ میدانید که این شتر چه میگوید جابر انصاری رضی الله  
عنه گفت که الله و رسوله اعلم حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که این شتر را خبر میدهد که صاحب من مرا کار می فرمود تا این زمان که بر  
شدم و پشت من ریش گشته اکنون میخواهد که مرا بکشد و گوشت من بفرودند آنگاه رسول صلی الله علیه وآله وسلم با جابر گفت با این شتر  
همراه نزد صاحب او برو او را نزد من بیا رجاء بر گفت بخدا سوگند که من مالک رانی شما هستم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که همین شتر  
ترا دلالت کند جابر گوید که من با شتر رفتم تا نزد حنظل رسیدم و گفتم کدام یک از شما صاحب مالک این شتر است شخصی از ایشان گفت  
منم گفتم رسول صلی الله علیه وآله وسلم مرا بطلب تو فرستاده آن شخص اجابت نموده من و او شتر هر سه نزد حضرت آیدیم حضرت صلی  
الله علیه وآله وسلم با صاحب حمل فرمود که شتر تو چنین چنین میگوید گفت این سخن راست است یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و صحبه  
و سلم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که او را بمن فروش گفت بی بها از آن تست فرمودنخواهم بگیرم پس رسول صلی الله علیه وآله

و صحبه و سلم آن شتر را بخريد و در نوامی مدینه بصحرای سدره میگرد و راوی میگوید که اگر کسی خواستی از ما جانی رفتی بر حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله و سلم بران شتر سواری نمودی جای گرفت که بانگ فرستی جرات او را دیدم که هموار شده بصحت مبدل شده بود معجزه دیگر آورده اند که جمعی از بنی مخزوم اتفاق نمودند که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در حین اشتغال بنماز بقتل آوردند در میان ایشان بود ابو جهل بن هشام و ولید بن المغیره لعنهما الله و المنسران و بهنگامی که در میان رکن عراقی و رکن شامی حضرت علیه الصلوٰة و السلام با دای صلوٰة قیام می نمود و ولید متوجه وی گشت خواست که بموجب اتفاق عمل کند چون بان موضع رسید آواز قرآن خواندن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می شنید و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نمیدید لاجرم خائب و خاسر باز گشت قوم این حال اعلام کرد بعد از آن ابو جهل با قومی چند بخافتند و ایشان نیز آواز قرآن خواندن رسول صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدند و ذات مقدس را نمیدیدند و چند نوبت بر صوب آواز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفته از موضع صلوٰة تجاوز کردند چنانچه قرات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از عقب میشنیدند و چون دانستند که عنایت سبحانی و الطاف ربانی متوجه خواجیه کائنات است صلی الله علیه و آله و سلم متحیر و مایوس مباحث خود باز گشتند قال الله سبحانه و تعالی و جعلنا من بین یدیم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم ففهم لا یبصرون معجزه دیگر روایت است از امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه که مردی از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم معروض داشت که مراد قرکی بود و مدتی شد که او را در فلان رود انداخته ام چه عادت عرب در جاهلیت آن می بود که دختران خود را طلاق می ساختند آن مرد التماس نمود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم دعا فرماید تا دختری زنده گردد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ملتزم او مبذول کرده بکنار رود خانه رفت دخترک را بنامی که داشت آواز داد فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی و تقدس آن دخترک بقدرت الهی از رودخانه بیرون آمد و گفت لبیک و سعید یک یار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با او خطاب کرد که پدر مادرت سلمان شده اند میخواهی که ترا بایشان باز هم دخترک جواب داد که مرا حاجت بیدر و مادر نیست زیرا که خدای خویش را سبحانه و تعالی به نسبت خویش مهربان تر یافتم از ایشان معجزه دیگر نقل است که نعمان بن شریک انصاری گوید که شخصی از اهل اسلام در مدینه وفات یافت او را به تحت پوشیده نمایانند و زنان بگرد او درآمدند فغان و فریاد میکردند در آتش آواز و صیوت بگوش ایشان رسید که خاموش باشید که جامه از رویش باز کردند بزبان فصیح و بیان صریح می گفت که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم النبیین کان ذلک فی الکتاب مسطورا بعد از آن گفت صدق یعنی راست گفت نگاه اسامی بعضی صحابه کرام بر زبان راند و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمته وبرکاته بعد از آواز این کلمات بحال نخستین خود باز گشته وفات یافت معجزه دیگر روایتی است که از عثمان حنیف رضی الله عنه نا مینائی بار رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت دعا فرمای تا حق تعالی روشنی چشم مرا باز دهد آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بوضو ساختن دو رکعت نماز بگذار بعد از آن دعا کن بار خدا یا از تو میخواهم و پیغمبر ترا که نبی الرحمة است علیه الصلوٰة و السلام تو شفیع می آرم ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشفاعت نزد پروردگاری برم حجاب نا مینائی چشم از من بگیر خدایا بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در حق من قبول فرمای راوی میگوید که نا مینا بفرموده رسول صلی الله علیه و آله و سلم عمل نموده مفضی المرام یعنی اعمی بصیر مبدل گشت از مقام خود باز گشت معجزه دیگر نقل است که دو زنده هزار کافر از زمین با متحان حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بکه آمدند و با خود تپه آورده بودند هبل نام و آن بت را عظیم میدانستند و آن بت را بالای کوه نهادند و او را بالبا سها ملبس گردانیده بودند و انواع زمینت و صلی فرین و محلی ساخت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با استقبال آن قوم بیرون آمدند و ایشان را بتوحید و دین اسلام خواندند ایشان

از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم طلب معجزه نمودند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش ایشان بت پس از لبها سها معرا ساختند بعد از آن عصای مبارک بر سر پهل نهاد و فرمود من انیا هبل آن پهل بقدرت رب العالمین جل ذکرة تکلم در آمد و گفت انت رسول الله رب السموات تو رسول خدای که پروردگار آسمانهاست کفار از غایت تعجب همه بیکبار بسجود درآمدند چون سر از سجود برداشتند سر دوازده هزار کس زبان کلمه اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمدا عبده و رسوله گشادند و گویند آیت کریمه فسوف یاتی الله بقوم یجهلون و یجهلونه درباره ایشان نازل شد معجزه دیگر آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمعی از یاران رضی الله عنهم به بقیع غرقه تشریف برده بودند گرگ پیش آمد و با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تکلم در آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سبع این وادی در آن لطن حوالی مجتمع گشته اند و ما برسم رسالت بخدمت تو فرستاده اند و مضمون رسالت آنکه بامت خود مشورت فرمای تا آنچه مصلحت ایشان باشد هم بران مقرر گردان و رزق ما را حضرت حق تعالی در گوشت دو آب نهاده و حیات باز بسته بر ذر اکنون از جمله دو آب خویش از برای ما آنچه طعمه مصلحت دانند معین ساخته جدا سازند و ما بران قانع ایم که هر کدام لاغر و ضعیف ترست بادهند و دست تعرض ما را از خرد و اعلی کوتاه گردانند بعد از آن حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم با اصحاب شورت فرموده سخن ذب با ایشان گفت اصحاب گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حق تعالی در دو آب مازکوه فرموده و ما بادای او قیام نمی نمایم از برای سبع نصیبی مقرر و خطی معین خالی از اشکال نیست حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که رای من نیر بدان قرار گرفته که شما میگویید بعد از آن روی بگرگ آورده فرمود که بیچ و جی دیگر است و رای آنچه گفتمی تا بران قرار دیم گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و جی دیگر یاران من چنین گفته اند که ما را تو هم از نفرین تست تو زبان مبارک از دعای بد بر ناگاهه دار ما را باز بگذار تا آنچه نصیب ما باشد حق تعالی ب ما میرساند برین معنی اتفاق نمودند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اصحاب خود را بگویی که من بنفرین شما زبان نکشایم و لیکن از برای شما نصیبی مقرر نمی کنم هر چه رزق شما باشد از دو آب و انعام ما حق تعالی ابشمار سازد آن گرگ شادمان روان شد و می گفت الحمد لله الذی قد کفانا دعوة النبی صلی الله علیه وآله وسلم معجزه دیگر ان عباس رضی الله عنهما روایت میکند از ابوسفیان بن حرب که گفت من نزد قبیر بودم آنجا اوصاف کمال محمدی صلی الله علیه وآله وسلم از قبیر و ملازم او بسیار شنیدم بعد از آن که از آنجا باز گشتم بهر جانور که میرسیم می شنیدم که زبان نصیح می گفت لا اله الا الله محمد رسول الله ناگاهه با پس می رسیدم که از صاحب خود گریخته بود روی بیابان نهاده میرفت خواستم که او را بگیرم روی بسوی من کرده بگفت لا اله الا الله محمد رسول الله من گفتم عجیب ازین اسپ که سخن میگوید اسپ با من گفت که ازین عجیب تر خواهی بینی گفتم آری گفت آنست که حق تعالی ترا آفریده و تا با کنون رزق تو از سخن قسمنا بینهم شام و چاشت و خورد و داشت بی تعلل و نقصان تو رسانیده و تو از گفتن این کلمه طیبه ابامی نمائی و با خدا و رسول و ایمان نمی آری من گفتم کیست رسول الله او گفت محمد رسول الله علیه الصلوة والسلام النبی العربی القرشی الهاشمی الابطحی المکی المدنی صاحب التاج والهدی و من گفتم این سخن از کجا میگوئی گفت پروردگار من جل و علا در دل من الهام نموده تا دانستم ام که خدا یکی است و محمد رسول اوست صلی الله علیه وآله وسلم معجزه دیگر نقل است که روزی حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم با حصین گفت که ای حصین مسلمان شو قبول نکرد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود این تبی کرداری در پرستیدن او سادرت می نمائی اگر با من در سخن در آید ایمان می آری حصین گفت مدت پنجاه سال است که بعبادت این اقدام نموده ام که با من هرگز یک سخن نگفته با تو

چگونه سخن گوید دیگر باره فرمود اگر با من سخن گوید مسلمان میشود گفت آری پس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم روی به بنت آورده فرمود  
 ايا الصلوة من انا ای بت من کیست گفت انت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حصین بوعده وفا فرموده در حال طهر گویان  
 و در سلک اهل ایمان منخرط گشت معجزه دیگر اسامه بن زید رضی الله عنه گوید که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم حج میرفت در راه زنی  
 پیش آمد کودکی بردوش و سلام کرد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این کودک پسر من است از آن روز که متولد شده بروحتمت  
 طاری میشود چنانچه کسی را جن بگیرد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن کودک را زوی بستاند و آب بدان کودک انداخت و گفت الخوج  
 عد والله انی رسول الله پس ویرا مادرش داد و گفت بعد ازین از آن رحمت خیری نبینی چون از حج مراجعت فرمود بهمان موضع  
 رسید آن زن آمد و گوسفندی بریان کرده آورده گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من مادر آن کودکم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
 و سلم استفسار حال فرزند کرد و گفت از آن روز باز روی آن واقعه طاری نشد بعد از آن اسامه گفت که بمن اشارت فرمود یا ایسم ذراع این  
 بریان من ده یک ذراع را بوی دادم بخورد باز فرمود که یا ایسم ذراع او را بمن ده دادم باز فرمود که یا ایسم ذراع او را بمن ده گفتم یا رسول الله یک  
 گوسفند را دو ذراع بیش نمی باشد فرمود که این اگر نمی گفتی هر چند که من از تو ذراع می طلبیدم از آن گوسفند ذراع میرست تا تو بمن دادی  
 بعد از آن فرمود یا ایسم بیرون رو بین که بیج پناهی می یابی از برای قضای حاجت بیرون آدم و بختو چندان تردد نمودم که مانده شدم و بیج  
 پناهی نیافتم باز ششم و صورت حال بیان نمودم فرمود بیج درخت و سنگ دیدی گفتم آری یک جاسه درخت خرما دیدم و سنگ چند در حواله  
 آن بود فرمود پیش آن درختها و سنگها رود و بگوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که فرایم آیند تا مرا پناهی باشد رفتم و پیغام رسانیدم  
 سوگند بان خدای که ویرا برستی بخلق فرستاده که گویا می بینم آن درختها را اینجا از زمین کشیده و دامن کشان می آمدند تا بیکدیگر ملصق میشوند  
 چنانکه گویا یک درخت شدند گویا میدیدم آن سنگها را که بر یکدیگر چسبیده می گشتند و چون دیواری شدند پیش آن حضرت صلی الله علیه  
 وآله وسلم آمد و آنچه دیده بودم عرض کردم فرمود که آب بردار برداشتم و پیش از وی رفتم و آب اینجا بنادم و چون وضو ساخت و خیمه باز  
 آمد و گفت یا ایسم پیش آن درختها و سنگها برو و بگوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که هر یک بجای خود باز گردید سوگند  
 بان خدای که ویرا برستی بخلق فرستاده که می بینم آن درختها را که باز دامن کشان بجای خود باز گشتند و بحالت اولی خود باز گردیدند معجزه  
 دیگر جمیل اسمعی رضی الله عنه میگوید که در بعضی غزوات مکر بودم و اسی ضعیف و لا غر اشم رسول صلی الله علیه وآله وسلم تا زاینه خود آورد  
 و بر اسپ من زد اسپ من جولان و فریب شد چنانچه بر همه سپان رفقا ز یادتی میکرد معجزه دیگر قتاده بن یحیی پیش رسول صلی الله علیه  
 علیه وآله وسلم آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود بر روی وی فرود آورد وی پیرو عمر شده بود در همه اعضای وی اثر پیری  
 پدید آمده مگر در روی وی راوی میگوید که در وقت مردن وی پیش وی رفتم زنی از پس پشت من بگذشت روی آن زن را در روی  
 قتاده دیدم چنانکه در آئینه بینند معجزه دیگر اصبح بن سنان رضی الله عنه روایت کند که روزی فاطمه رضی الله عنها با حضرت رسالت  
 صلی الله علیه وآله وسلم از مجاعت شکایت میفرمود گفت ای پدرم بهان من اولاد با پدر فرزندان سه روز است طعام نخورده ایم حضرت  
 رسالت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک بر آورده دعا فرمود اللهم انزل علی محمد کما انزلت علی مریم بنت عمران خداوند  
 از برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بفرست یعنی از مانده جنت چنانچه از برای مریم می فرستادی بعد از آن خطاب فرمود که ای فاطمه رضو  
 بهان خانه خود درای و نگاه کن تا چرمی مینی فاطمه در آمد حسن و حسین با وی رضی الله عنهم و رسول صلی الله علیه وآله وسلم در عقب در آمد

می بیند کاسه مکمل بجا هر نهاده و در آن کاسه شریذ و قطعه از گوشت پخته و بر بالای آن ترتیب داده بوی از وی بر شمال مشک می دید پس  
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کلو باسم الله محمد صلی الله علیه و آله و سلم بخورید بنام خدای محمد صل ذکره صلی الله علیه و آله و سلم روایت  
 است هفت شبانه روز آن طعام بر آن متوال دنان خانه نهاده بود و از آن طعام درین مدت تناول میفرمودند و از آن یک لقمه کم نشد و روز  
 امیر المومنین حسن از خانه بیرون آمد و لقمه از آن گوشت در دست وی بود زنی یهودیه او را پیش آمد و گفت ای اهل بیت جمع این گوشت  
 شمار از کجا رسیده است حسن دست دراز کرده تا آن نواله را حواله یهودیه کند از غیب آن لقمه را از دست وی ربودند و آن کاسه را نیز بالا  
 بردند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سوگند بآن خدای که مرا برستی خلعت پیغامبری پوشانیده که اگر ایشان اظهار این معنی نمی نمودند  
 تا مدت حیات ایشان آن طعام منقطع نمی شد معجزه دیگر اعرابی نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد عبادت بردوش و آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم در میان یاران نشسته بود اعرابی گفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما کدام است گفت صاحب وجه  
 از هر اعرابی رو ب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر تو پیغامبری بگویی که با من چیست فرمود اگر  
 بگویم ایمان می آری گفت آری فرمود بواوی فلان میگذاشتی و در اینجا کبوتری دیدی که مراد او بچه بود تو آن هر دو بچه کبوتر را برداشتی مادر ایشان  
 بیاید و چونه های خود را هر چند در آن حوالی طلبید نیافت چون بغیر از تو در آن وادی ندیده آمد خود را بر تو میبرد اعرابی عبادت خود بکشاد چنان بود که آن  
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود گویند که آن کبوتر در آن مجلس حاضر آمد و خود را بر آن کبوتر بچه ها افکند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مبارک است  
 که ازین حال تعجب کنید بدستی و راستی که خدا تعالی ببنده خود در صین توبه او خود مهربان ترست از اینکه کبوتر چونه های خود بعد از آن بفرمود  
 تا اعرابی آن کبوتر بچه ها را آزاد کرد و بدولت اسلام شرف گشت معجزه دیگر نقل است که فضل آب وضوی حضرت مقدس نبوی صلی الله  
 علیه و آله و سلم بروی زین بنت ام سلمه رضی الله عنها مالیدند و چهره او بان آب روشن گردانیدند و او صغیره بود در حین او نوری مستودع  
 گشت که تا نو سال از عمر او گذشته بود و او هنوز جوان و نورانی چنین بود معجزه دیگر نقل است که امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرمود که حضرت  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را بطبیید و مرا بخلاف دلالت فرمود نفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امور خلافت بن دلالت میفرما  
 و قضاء اجرای حدود بر من پوشیده است و علم آن ندارم و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرا بخوابانید و پای مبارک خود بر شکم من مالید بعد از آن  
 مرا نشانید و دهان مرا بکشاد و آب دهان خود را در دهان من انداخت و بکلمه چند تکلم کرد که من فهم آن نکردم بعد از آن فرمود برو در میان اهل یمن  
 حکم کن امیر فرمود بان خدای که او را برستی بخلقی فرستاده که از آن روز تا با مرز سیخ خیزی در امر قضا بر من مشکل نیفتاد معجزه دیگر چون فاطمه  
 بنت اسد مادر علی ابن ابی طالب فوت شد امیر فرمایند که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آدمم و از فوت مادر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 را واقف گردانیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از فوت او اندوگین شدند و گفتند وی مرا مادرها کرده و نیکو بها از وی درباره خود مشاهده  
 کردم که از غم خود ندیده ام و ردای خود بام سلمه داد تا او را بان رد امر شدی سازد و پیراهن خود فرستاد تا او را بان مندرع گرداند و فرمود که چون  
 از غسل فارغ شوی مرا واقف گردانید چون تکفین و تحنیه وی نمودند او را بر سر بر نهاده نمازگاه آوردند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروی  
 نماز گذارد و او را بحد در آورد و ساعتی مکث فرمود بعد از آن ندا کرد یا فاطمه بنت اسد جواب داد لبیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود دیدی آنچه من ضامن آن شده بودم گفت نعم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی ترا جزای خیر داد هم در حیات و  
 هم در مات بعد از آن از قبر وی بیرون آمد و خاک بروی راست کرد یکی از قریش پیش آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

آنچه با صاحب قبر اکنون معامله نمودید با هیچکس مثل این معامله پیش نبرده بودید هم در نماز و هم طول مناجات در قبر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 که اوروزی نزد من نشسته بود من این آیت بروی میخوانم **لقد جئتمونا فرادا كما خلقناكم اول مرة** وی از من سوال کرد که معنی فرادا  
 چیست من گفتم که یعنی برهنه و مجرد از لباس او گفت و اسوانا بهی حال دران برهنگی من از حق تعالی درخواست کردم که عورت و ظاهر  
 نگرداند و کفن و برادر قبر نیز براند بعد از ان طرفه آمدن منکر و نیکر در قبر پرسید من کیفیت آمدن و طریق ایشان از وی بیان کردم او گفت و اغوشاه  
 بالله منهما فریاد خواهم باشد تعالی از ایشان من از حق تعالی مسالت نمودم منکر و نیکر بهیات نیکو و برحق بروی نماید و قبر و پیرا کشاده و  
 مفتح گرداند و او را با کفن او حشر کند حق تعالی قبول فرمود اکنون در قبر از وی آن سوال کردم هل رایت ما ضمننت لك دیدی آنچه من  
 ضامن شده بودم وی جواب من داد که آری جزاك الله عن خیر الجزاء فی المصیاء و الممات و بعد از ان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
 دست مبارک بر سر موضع او کشید تا بقدم موضع او حق تعالی برکت دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کشاده گردانید  
 در قفا الله بفضلہ ما یحب دیوضاه معجزه دیگر روایت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر شانی بگذشت که میگفت  
 انشہد ان لا اله الا الله و اشہد ان محمداً رسول الله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از وی پرسیدند که ای راعی تو خدا تعالی را  
 چگونه شناختی گفت نظر کردم درین گوسفندان با آنکه معدودہ چند اند بی حافظی نیستند و محتاج اند برای این هفت طبقه آسمان و زمین آنچه  
 در بین اینها اند بی صانع و حافظی چگونه باشند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که صانع را شناختی در رسالت را آنچه شناختی راعی گفت  
 پیوسته از جانب فوق میشنومیم کسی میگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و ندانی که از فوق آید غالب ظن آنست که راست است  
 بعد از ان راعی گفت چنان گمان می برم که محمد رسول الله توئی حضرت فرمود چنین است گفت حاجتی دارم فرمود بگوی گفت می خواهم که  
 ازین گوسفندان که حق من است از مزد شانی خود حاصل کرده ام یکی از برای تو ذبح کنم و ترا هماننداری نمایم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود من مامورم با جابت دعوت که اگر **بأشدراعی** قصد بزنی کرد که بگیرد و بکشد بزک گفت که مرا کمش که بچه شیر خواره دارم بزده دوم  
 را گرفت او نیز گفت که بچگان دارم بز سوم را بگرفت و ذبح کرد از راعی پرسیدند که آن دو بز را چرا گذاشتی و این سوم را کشتی گفت آن هر دو  
 عذر گفتند و این سوم گفت که مرا همین فخر بس که وجود من در عروق و اعصاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آید و بدل ما تحلیل اعضا  
 و اجزاء او گردد معجزه دیگر انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مردی بود از علمای  
 یہود و از اجبار ایشان به جلیب نام و پسرے داشت مسمی سہاب و مر این فرزند را حسن صورت و کمال سیرت جمع بود و هم بخلق و هم خلق  
 باقران خویش تفوق داشت اتفاقاً روزی در خزانه پدر خویش درجی دید از زر سرخ مہری از مشک بروی نهادہ تا کسی بر آنچه درو سیت مطلع  
 نگردد و پسر غضبناک از آنجا بر آمد چون پدر او را خشمناک دید کیفیت احوال سوال کرد گفت ای پدر درجی دیدم مقفل بدست است که با وجود محبت  
 و کمال شفقت نسبت بامن مرا با آنچه درو سیت واقف نکردی و از من پوشیده داشتی پدر گفت ای فرزند سو گند بخدا که در ان درج نه جوامر است  
 قیمتی که از تو آنرا دریغ دارم ولیکن درتی چند است دروی نام اعرابی مثبت ساخته و چون ترا مجالست علما و تفہیم کلمات میسر گردد بطاعت  
 آن تکلمین حاصل آید برین معنی آن هنگام واقف گردی سبب خفانی آن از تو همین بوده است روزی جلیب شہرب خمر مشغول بود  
 سہاب فرصت غنیمت دانستہ چراغی در دست در خزانه پدر درآمد و مہرازان درج برداشت و چون سر آن درج بکشاد نوری ساطع  
 شد کہ بر نور چراغ فایق آمد بعد از ان دید در ورق سفید بروی کلمہ **لا اله الا الله محمد رسول الله** نوشته بعد از ان اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم



صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ذیل آن ثبت بود که این محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کشاده رو پوستانه ابرو کث اللحیہ باشد خوشحال آن کس که زمان او را  
 در یابد و کلام او را استماع نماید حالانکه کلام وی قرآنست و دین او اسلام و بندگان را بخدای تعالی بخواند و از ملامت کنندگان نترسد چون  
 نظر سہباب بران کتاب افتاد و محبت محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ضمیر او آشکار گشته آن ورق را بر سر دیده مالید و بوسه بروی میداد و میگفت  
 و الحمد للہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ای کاش بدانم که در آسمانی یا با فرشتگانی یا در بجاری و یاد براری و اظهار سوگواری چندان نمود که از بهوش خود  
 بیهوش شد بعد از فرصتی مادر آمدہ فرزند را بپوش دید او را در برگرفته پیش پررسانید چون سپرد ابدان حال دید و کیفیت مستی در روی متناثر  
 گشته روی در روی وی مالیدن گرفت و بوسه بر جبین او میداد و میگفت و بر غنیمان فرزند اظهار تحسّر و تحزن می نمود تا بعد از آن که فرزند  
 بپوش باز آمد پدر را بر بالین خویش مخون و غمگین دید زبان بفرین وی بکشد و گفت ہرگز روشنی چشم نہ بینی و در کبر سن خویش بر حمت الہی حل و علا  
 مشرف نگردی رو با خدا کہ مرا تعلیم کفر میکنی و از متابعت محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام و از شریعت او متفرمی نمائی چون پدر از پسین سخن بشنید  
 غضب بروی استیلا یافته باید او ضرب فرزند پرداخت و سوی سر وی گرفته سرش بر زمین میزد و خاک بر جبین وی می افشانید چون ایذا و ضرر او  
 بدرجہ اعلی رسید حی بن اخطب و کعب بن اشرف و ابو لبابہ از برای شفاعت بخانہ جلیب در آمدند و چون مبالغہ او در ایذای فرزند دیدند  
 او را بخرافت نسبت نموده ہر چند از انکار منع میکردند در تغذیب فرزند حریص تر میشد ان جماعت از گناہ فرزند سوال کردند گفت گناہ حسود  
 قتل اوست تا او را نکشم دست از او باز نخواہم داشت بعد از ان گفت کہ وی بجد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایمان آورده و دین آبا و اجداد خویش  
 ہجو گردانیدہ ہمہ ایشان زبان نصیحت فرزند بکشد و گفتند ای فرزند ہمہ مردم دین و ملت از ما تعلیم میکنند و خلائق بما اقتدا نمایند و با شد  
 کہ ترک متابعت مادادہ دین مجہول اختیار کنی سہباب گفت من از طریقہ مع وجہ و شریعت مسوخہ انحراف نموده دین تویم و طریق تویم  
 محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اختیار کرده ام و بان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایمان آورده ام چندانکہ ایشان از نصایح شیطانہ باو  
 اقبال نمودند و از قبول آن ابائی نمود تا مشایخ یہود برین معنی اتفاق نمودند چون نشوونمای وی بناز و نعمت تقدیم رسیدہ و مصائب و حوادث  
 روزگار گرم و سرد جهان ندیدہ لاجرم نصیحت از جار نمی پذیرد و تدبیر این ہم چنان می نماید کہ او را از مرادات و مہویات او تمام باز دارے  
 بفقون ریاضت و صنوف مجاہداتش مستحق گردانی تا از محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دین او برانمودہ و سر بخط استقامت نہادہ قدر  
 دین آبا و اجداد بداند و پا از حد گلیم خویش نگذارد و طیب گفت کہ طریقہ ریاضت و سبیل تغذیب وی بر چه سنوال خواهد بود گفتند با سہاب  
 فاخرہ از بروی بیرون کن و پلاسی در وی پوش و او را در خانہ تاریک محبوس گردان و در آن خانہ را بگل استوار کردہ ہر سہ روز یک  
 نان جوین و کوزہ آب شور از وزن باو فرست تا قدر تنعمات و تکلفات دانستہ ضرورتا بفراوان قیام نماید و از آنچه مکروه تست بکلی دست  
 بردارد و جلیب رای آن ابالہہ را صواب و مستحق دانستہ آن فقیر مظلوم را در زاویہ منطلی مقید گردانید و با چہ یہود تعیین نمودند ان وظیفہ او را  
 مقرر ساخت آن بچارہ کہ بان نان و آب خوی نہ داشت با وجود مجامعت از خوردن و آشامیدن عاجز آمدہ میگرفت روزی پدر او را  
 گریان دید از وی پرسید کہ اگر از دین محدث ملول گشتہ بدین تویم و ملت قدیم خویش گشتہ تنبہ کن گفت ای پدر گمان میر کہ این گریہ من از  
 ناخوش آب و طعام است بلکہ از اشتیاق دیدار محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام است پدر باز بہ قسم سوگند گردانید کہ ترا این گونه عذاب معذب  
 میگردد انم تا از دین محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انحراف نموده بدین یہودی انحراف نمائی پس گفت ہیہات ہیہات قدر سخ حب  
 محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی قلبی فلا استطيع ان اتبع منہ بدرستی کہ ہر و محبت محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجز تہ ذمیرہ

من را سخنگشته که از آن نبرواند نمود بیت محبت تو چنان رفته است از رگ و پوست که روز مرگ هم از استخوان نخواهد رفت چون اشتداد  
ریاضت و مجاعتش نهایت رسید حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم را شفیع ساخته از او سبب لعطیات جل ذکره سه چیز مسألت  
نمود این دعا بر زبان راند اللهم بحق محمد وحق محمد عليك طيب لي طعامي واعذب لي شرابي ووضئي لي ظملي اي  
خدای سزاوار پرستش بحق محمد صلی الله علیه وآله وسلم که طعام مرا خوش و آب مرا شیرین و ظلمت مرا نورانی گردان حق تعالی مسألت و مبدول  
داشته هر چه خواسته بود مقرون با جابت گشت تا گویند که چندین سال برین دنیایه بگذشت تا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مکه بمکه  
بجرت فرمود و این خبر در میان شهر منتهی گشت جلیب بعضی از رعایات و غلامان خود را بطلبید و تعلیق بعشق شان نموده که اگر آنچه شمارا فرماید  
بتقدیم رسانید از مال من آزاد باشی ایشان تلقی بقبول نموده گفتند هر چه فرمائی بالراس والعین بدان قیام نمایم گفت سبب فرزندان است  
اما من از وی بیزارم سخاوت صبح برید و هر کار که از آن دشوار تر نیست با و فرماید بعد از آن غلی بگردن او نهاده وزیر خیر پای وی و او را  
بغلامان خود سپرد تا او را چوپانی فرمایند و روزگوشند سحر آید و شب تا بر روزها سبانی میکرد و او را بکارهای دشوار تکلیف می نمودند نقل است  
که شبی بود مظلم و ابرتیره بزرگ بر یکدیگر مترکم باران متقاطر و صواعق سنو از تو بار اشتیاق جمال محمدی صلی الله علیه وآله وسلم در کانون سینه آن  
فرزند ارحم مشتعل شد و آرزوی دیدار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ضمیر نیر او مستقل آمد روی نیاز بجانب قدس الهی آورده و عرض  
اشتیاق بملاقات حضرت رسالت پناهی کرده این نیز ندی معروض میداشت اللهم انت انزلت المطر من السماء لتسقي به  
الارض وتسقي به العباد من خلقك اللهم انه قد اشتد شوقی الی محمد و طال حزنی اللهم فارحمنی ومن علی بالنظر  
علی و حمد صلی الله علیه وآله وسلم یعنی ای بار خدایا تو میفرستی باران از آسمان تا زمین را بآن زنده میگردانی و بندگان خود را بآن  
آب دهی ای بار خدایا بدرستی که شوق من بیدار محمد صلی الله علیه وآله وسلم شدند او یافته و اندوه من دراز کشیده خدایا بر من رحمت کن و منت  
بر جان من نهاده دیده من بشاهده دیدار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف گردانی آورده اند که چون این دعا بر زبان راند آن غل گریز  
وی بیفتاد وزیر خیر پای وی گسیخت و باشارت منبیا غیبی روی بصوب مدینه نهاده روان شد و گویند از آن مقام تا مدینه هشتاد فرسنگ  
بود حق تعالی از برای وی زمین را در نور دیده تا صبح اعلام زرافشان حبشید در آن سر پرده لاجوردی فام بر بام چهار آشام اجرام برافراشت  
سبب بد ترجمه عمار بن دانه انصاری رسیده و سر بزناوی تفکر مخزون نشسته از وی استفسار احوال نمود و گفت ای پدر بیت مرا عنی  
است که پیدائی تو انم کردی حکایت دل شیدائی تو انم کردی: عمار گفت ای جوان ترا سوگند میدهم بیدار محمد صلی الله علیه وآله وسلم که مرا از حال  
خود خبر گردان تا آن مقدار که تو انم در زرقه خاطر گوئم و آنچه آشکارا کردی نیست بر تو بنوشم چون جوان نام محمد صلی الله علیه وآله وسلم شنید  
زار زار بگریست و گفت ای عزیز تو دیدار محمد صلی الله علیه وآله وسلم باین چشم دیده عمار گفت آری جوان گفت بحق محمد صلی الله علیه وآله وسلم  
که نزدیک من آی چون عمار پیش سبب آمد سبب بر خاست و روی بر دیدهای عمار مالیدن گرفت و بوسه بر چشم وی میداد وی گفت  
جان من فدای دیده که بیدار محمد صلی الله علیه وآله وسلم مشرف گشته و سرم بر پای پسندیده که راه محمد صلی الله علیه وآله وسلم قدمی بر گرفته

جان فدای تو که هم جانی و هم جانانے	سر برای تو گردن من و سر گردانے	سر سری از سر کوی تو نخواهم برخاست
کار دشوار نگیرند بدین آسانے	خام را طاقت پروانه پرسوخته نیست	تا ز کارا نبود قوت جان افشانے

چون عمار از آن فرزند ارحم خلوص عقیدت مشاهده کرد دست شفقت از آستین مرحمت بیرون آورده در گردن مرا نقشش در آورد

مخرم آن كخطه كه شتاق بياري برسد	اورا بنوازشهاي مشفقانه نخواست و بهيباب رابه صحبت سيد ابرار رسانيد
كه خزان ديده بود سپر بهاري برسد	آرزو مند نگاري بكناري برسد
چون طالب مطلوب رسيد عاشق جمال	عزت وصل نداند مگر آن سوخته
	كه پس از دورى بسيار بياري برسد

معشوق بيدنى الحال حيريل اينى از زور رب العالمين صل و علا در رسيد و گفت يا محمد صلى الله عليه وآله و صحبه وسلم رب لغرت سلام ميرساند و بهيباب را ميگويد دوست داريد بد رستي كه او نژاد دوست ميبارد و در بيان امت خود چون او عاشق ديگر نمي يابي كه در طريق عشق و محبت تو ملامت بسيار كشيده و در بار بلا و محبت تو طريقه ايوب صبور زريده و اهل اشارت در كلمه احب بهبا با فانه بچيك ميگويند كه اگر گوي براى كه محبت عاشق سبب است مر محبت معشوق را بلكه محبت محب علامت محبت محبوب است كه تا ازان جانب محبت تحقيق نه پذيرفته

از بخاب ظهور نموده چنانچه حضرت مولوى قدس سره در مثنوى فرموده است نظم	ايهج عاشق خود نباشد عشق جو	گر نه معشوقش بود جوياسى او
عشق معشوقان خوش و فربه كند	چون درين دن برق مهر و صيبت	اندران دل دوست بيدلى كه گيسيت
هست خي را بيگانه مهر تو	بنيج بانگ كف زدن نايد بدر	از يكى دست تو بيدست دگر
آب هم نالد كه كو آن آب خوار	جذب است اين عطش در جان ما	ما ازان او او هم زمزان ما
كرد ما را عاشقان يك دگر	عاشقى گر زين سر و گران سر	عاقبت ما را بدان شه ربه رست
عشق صطرباب سر اخذ است	هر چه گويم عشق را شرح و بيان	چون بعشق تويم محمل باشم ازلن
شرح عشق عاشق و هم عشق گفت	آفتاب آمد دليل آفتاب	گر دليلت بايد از وى و منساب

قدم الكتاب و مختتم الخطاب

والحمد لله على التوفيق واستغفر الله من كل تقصير وغفرانك ربنا واليك المصير نعم المولى ونعم النصير سبحان ربك رب العزت عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين حينئذ نؤيدنا نظم اين در و جامع اين سير على مخبر سيد البشر والشفع الشفع يوم المحضر صلوة الله وسلامه عليه كه موصوم است بمعارج النبوة في مدارج الفتوة العبد الضعيف المحتاج الى عفو الاله معين بن الحاج محمد افراهي عصم المناهي كه برضا ارباب فضائل سراير اصحاب شامل مخفى نسبت كه از منقعات مباحث ميلاديه و مكلات سيرت حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم از معجزات ظاهره و علامات باهره و اخلاق حميده و اوضاع پسنديده و عبادات فاضله عادات كامله و اورد و اوقات واحوال را و منقعات و منسوبات بان حضرت صلى الله عليه وآله وسلم بروايات متنوعه و حكايات متنوعه در صحاح و مسانيد وغير آن به ثبوت پيوسته به تفصيل در سلک بيان در آوردن از حيزامكان خارج است و احاطه مجموع آن نمودن متقدرا نمودن حيز ازان رصده عمده ندر اطالت باطلال رسيده و نه در ايجاز و اختصار باخلال بنجاميده درين كتاب على خطاب مابين معين گشت فان القليل يدل على الكثير و المجرعة يدل على القدر و الحفة تدل على السير و اگر چه دستور اهل سير و تواريخ بدین مفر گشته كه بعد از ذكر احوال حضرت سيد المرسلين عليه الصلوة والسلام بيان واقعات خلفاء راشدين احوال المهديين رضوان الله تعالى عليهم جميعين بر سبيل تزييل نموده كميل كتاب خود ميغزوه اند و نهييد مقدمات از براي همين واقعات كلييه و جزئيه ايشان مي نمودند و داعي را نيز داعيه آن بود كه اقتدا بان بزرگان كرده و اعتصام بحبل متين ايشان نموده دفتر بگيرال اين دفتر مرقوم رقم ملك بيان بسازد و بنذكر احوال و اوضاع خلفاي اربع و بيان

الطوار و اوصاف الملائكة عشري ضی الله عنهم اجمعین تفصیل و تبیین پردازد و خلعت کلام و انی المرام را بطراز اغرا از ذکر آن صاحب و نشان بطراز  
 فامادت مدید بود و عهد بعید که قلم مشکین رقم بر قسطاس کافور اساس تفسیر بحر الدرر را بر سیل نسویر مرقوم ساخته بود و به تبیض آن نیز پرداخته و قریب  
 بمدت سی و پنج سال لطائف نکات و احادیث روایات و حکایات ثقات و انشادات شراة از نتایج افکار کبار که بنظر این فقیر بمقدار میرسیده  
 بران پیغوده و آنچه از فکر بکر این بی بضاعت کلک بنان در سلک بیان میکشیده بران مستزاد می نمود تا از نقول خطب و اصول و شعب و نصاب  
 شفیقه و ملایح رشیده از جواهر منشور آراسته و حواشی آنرا ملو از قوم عواشی ساخته فاما این لالی شمینه و نقود و فینه آن از خزینة اتمام سلک نظام  
 نارسیده همچنان منشور زبور مانده بود و طالبان حقایق تفسیر راغبان دقایق تاویل که به تبیض آن بغایت راغب می بودند و بحجت است کتاب  
 دفاتر آن کتاب تعیین کاتب می نمودند و چنین اشارت میفرمودند که کتاب معارج النبوة را بذر معجزات خاتم النبیین صلوات الله و سلامه  
 علیهم اجمعین منخوم سازند و بعد از آن با تمام و تبیض تفسیر بحر الدرر پردازد تا آن بحر موج را در میان عتبان رواج روی تمام حاصل آید و آری با  
 تفسیر و اصحاب تذکیر از سایر تفاسیر عبارت و اشارت مستغنی گرداند بنا برین معنی ختمت هذا الكتاب و اختتامه و الا ان شرعت علی قوانین ارباب  
 السیر عند اختتام نصاب تفهیم فی الدعاء و السؤال و طلب النوال من الیه ذی الافضال و المامول من کرمه ان یعطینی ما یحب و یرضی و یستغنی  
 ما علی الدین المرتضی و یرزقنی الصدق و الصفا متابعت رسول المصطفی صلی الله علیه و آله و علی صحابه البررة الراضی و یشرفنی جمیع احوال الی الیوم لقیامت  
 بشفاعت نبیه کما شرفنا بحبته و محبة خلفائه و اهل بیته و ذرئیه و الحمد لله و لا و آخر اوظاهر بواطننا و الصلوة علی خیر خلقه محمد سلیمان خاتم النبیین و حبیب  
 رب العالمین و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی عباد الله الصالحین من اهل السموات و الارضین و اصلى و سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا عیما الی الیوم الدین

آغاز مناجات

<p>خداوند اکریم کردگار را          چو هستی در کرم بی مثل و مانند          خداوند ابداً بی مثلالت          با فعالیت کز اول تا با آخر          بحق سالکان کوی اثبات          بآن سلطان تخت بادشاهی          رسولی کو امام نبیا بود          خداوند این محبوب حضرت          چو دستم که سایل بی وسیله          اگر چندین وسیله نیست قابل          ترا بنخواهم ای سلطان اول          نمیگویم مرانها جدا کن</p>	<p>تویی پروردگار بے مدارا          فقیر از او گرفتارم پسند          بهر یک از صفات برکالت          صفات ذات را آمد مظاهر          بغواصان بحر دولت ذات          بآن آئینه ذات اسلمی          مقیم اندر مقام کسب یا بود          کز دستبان که می آراست نصرت          نمی یابد عطایای جزیریه          بناستد بر کریان کار مشکل          بحق او که حاجاتم بر آور          خدایا حاجت جمله و اکن          هر آنکس کین عار گوید آیین</p>	<p>اگر چه از دو عالم بے نیازی          تویی سلطان ما جمله فقیران          بحق حرمت اسماء حسنی          با تباری که بر صنعت دلیل اند          بحق سرور اولاد آدم          بآن شهاب منته ملک مؤبد          بصورت گرچه چو رشک عین بود          ترا چون در حقیقت او شفیع است          کتابی ساختم در سیرت او          که در پیش سلیمان تحفه مور          هر آنچه از بهر خود خواهم خدایا          چو حاجات از سر خلاص خواهم          بخش هم اجابت کن بتعین</p>	<p>ولیکن مغلسان را دلنوازی          بدست نفس اماره اسیران          کزان جمله است اعظم اسم سما          سلوک راه عرفان را سبیل اند          بآن مقصود از ایجاد عالم          بآن سالار دین دار محمد          بمعنی رحمته للعالمین بود          مرا هم در حقیقت او شفیع است          به تحفه بروم اندر حضرت او          نباشد عجیب کالمعدور معمر          شریک اند اندران جمله بر ایما          مراد از بهر عالم خاص خواهم</p>
--	---	---	--

مناجات دیگر

<p>خدا یا در عدم آسوده بودم نمیدانم که من معذور بودم زمام اختیار از دست دادم مرا از نیستی چون هست کردی براه خدمت تقدیم فرمای چنانم دارا در حق خناسی چو حکمت بر بد و نیک است نافذ اگر چه نیک و اگر بد هر چه هستم تم هر چند از گل آفریدی زوی صد در بسوی تن کشادی بدریای حقیقت آشنائی ترا با خود چنان نزدیک دیدم جلای دل چو از نور تجلی است تواند چشمه دل بر سر و بر</p>	<p>نه از لوث حدوث آلوده بودم چه حکمت داشتی اندر وجودم کز ان بستان بدین زندان قدم بزیر بار محنت پست کردی ز علم من لدن تسلیم فرمای که ناید بر زبانم ناپاسی چه تدبیر آورد عقل معاصر بچیدند که از جان حق پرستم زنور خوشین در دل دیدی ز جان در دل و صدر روزن نهایی میرشد مرا زان روشنائی که سر وحدت از خود می شنیدم از ان دل آینه دیدار مولی پس آنکه سر از ان دریا بر آور</p>	<p>از ان ضیق عدم آور و بیرون من را با اختیار خویش بودم چو آوردی بدین یرم با کراه چنان دانم که ره واضح نماید در ایام حیاتم آن چنان دار حجاب نفس من از پیش بردار چو من راضی بتقدیر تو گشتم اگر چه تیرگی بسیار دارم بیتغ غیر تم بشکافتی جان ز هر روزن فروغ نور عرفان مرا در پر تو نور محبتلی بهر وقتیکه در آینه دل ز عرش و فرش و بحر و بره چونی به بین در ذات خود نور تجلی</p>	<p>بصحرای وجودم صنع بچون از ان منزل تجاوز کی نمودم هر آنچه آید ز من خود عدد من خواه وجودم با عدم راجع نماید که مور را نباشد از من آزار فریب عقل و در اندیشش بردار تو هم راضی شوار تخمی که گشتم ز ایمان صد هزار انوار دارم بجای جان شدی در سینه همای همی تا بد بدل از روزن جان بقرب خویشین دار دستلی تظر کردم تو بودی در مقابل تو هم از خود بجوگر تو توادنی که واقف گردی از سر تملک</p>
---	--	---	--

مناجات سوم

<p>خدا یا از من کار س نیاید مرا از نیستی من ده رهایی چو خلعت دادیم عریان نسازی وران ساعت که جانم بر آبید بدن رنجور جان بچو در دل خون گناهان هر یکی مانند کوهی ز خیرانی بمانده دیده خیره ره اند پیش و مرکب مانده از کار خدا یا رحم کن بر جان زارم دلم راده ز هر نور سعادت چو از تن مرغ جان آید پرواز</p>	<p>بده حالی که از قالم رباید بهستی خودم ده آشنائے بلبیه جهل سرگردان نسازی گهی پرواز روح از قالب آید بصد حسرت بیاید رفت بیرون ز هر کوهی بدل دارم ستوای نموده روز روشن شام تیره دل ز بار غم حسرت گران بار که جز لطف تو غمخواری ندارم ز بانم ربه تلقین شهادت بشاخ سدره سائش نغمه پرداز</p>	<p>مرا از پیش خود یک بار بر دار چو نور معرفت در دل نهادی در توفیق کن بر روی من باز خوشی و راحت دنیا گذشته نه یار محرمی کاند تو آسید ز هر سودرنگا بود ز شیطان ریاض عیش را نصرت نماده نزاران زنها از ضربت غم بظف خود از ان دریا خونخوار که تا دل در حریم وصل پوید فرست از روضه جنت ملائک</p>	<p>که تا از پرده بیرون آید اسرار در عرفان بروی جان کشادی ببزم قرب خود دورم مینداز بساط اجساط اندر نوشته که جانم را ز یک محنت رباید که تا بر ایاد از دل نقد ایمان ز عمر رفته جز حسرت نمانده بدل که صد یکی را نیست هم سلامت گشتی جان را بردن آرز زبان هم نکته توحید گوید باستقبال روحم یا ارایک</p>
---	---	--	---

# خبر - تمنا - الطبع

حد و تنای بجه و شکر و سپاس لا تحصى و لائقه نثار استناد کبریا و حرم سرای خدا که زینت امرار عاشقان بزبور انوار تنافی صال و ست و صد هزاران هزار صلوات  
 تحیات نثار بارگاه سرور انبیا مجالی که رونق بازار استاقان بسرایه سودای وصال و دنیا و عقبی ملک و ملکوت حنیب و شهادت با سایر مکانات و جماعات  
 پیشکش محقر و ست خلائق هر شده هزار عالم از اهل آسمان و زمین سلام و چاکر و سید المرسلین خاتم النبیین شفیع الذنوب احمد معتقی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
 و اصحابه و اولیائمه جمعین اما بعد برضا راز باب بصائر مخفی و محتجب بسا که عروج دل و جان بر شرفات عالی ارکان سندی قبل و صعود و روح  
 و روان بر غسفات رفیع البیان قصر و حصول تفحص اخبار و تتبع آثار رسید ابرار است و ترقی بمدارج فنوت و طریق تعالی بمعارج نبوت بطلال کتبها  
 سیر اخلاق سرد و اختیار است پس ادراک حال برکات اشکال آنحضرت سید ولد آدم صلی الله علیه و آله و سلم ضرور و لازم بنا علیہ  
 سلف صالحین در ضبط احوال سید المرسلین کتب مبسوطه بزبان عربی و فارسی تصنیف و تالیف نموده اند از آنجمله این کتاب است سنی بمعارج النبوة  
 فی مدارج الفتوة از عالم نبیل فاضل حلیل قدوة المحققین زبدة المدققین ملامحمد معین مروی رحمه الله الولی اگر بیده انصاف در اوصاف  
 کمال این نسمة عدیم المثال نظر کنی گوئی نجیست که از دقائق شیشه احمدیه برپرخ فہوم باقست و شمیست که از خائقی سیرت محمدیہ بر فلک  
 علوم شارقست عروسیت که گریوارہ قصص صحیحی بچکانداخته و محلی بحلی سنن نبویہ گردیده متضمن است بر یک مقدمه و چهار رکن و یک تمه رکن اول  
 در بیان ایجاد نور آنحضرت جلوه نموده و رکن ثانی در حالات و ولادت آنسر و ظاهر گردیده و رکن ثالث در واقعاتی که از سال ولادت تا وقت  
 هجرت آن سید عالم بوجود آمده و رکن چهارم بذکر هجرت و واقعاتیکه از زمان هجرت تا یوم وفات او در آورده و مقدمه بهر هفت  
 تمحیدات و لغوات و غیره و تمه بزخارف خارق عادات آنسر در مرتب گشته و چون این کتاب بلذات نایاب

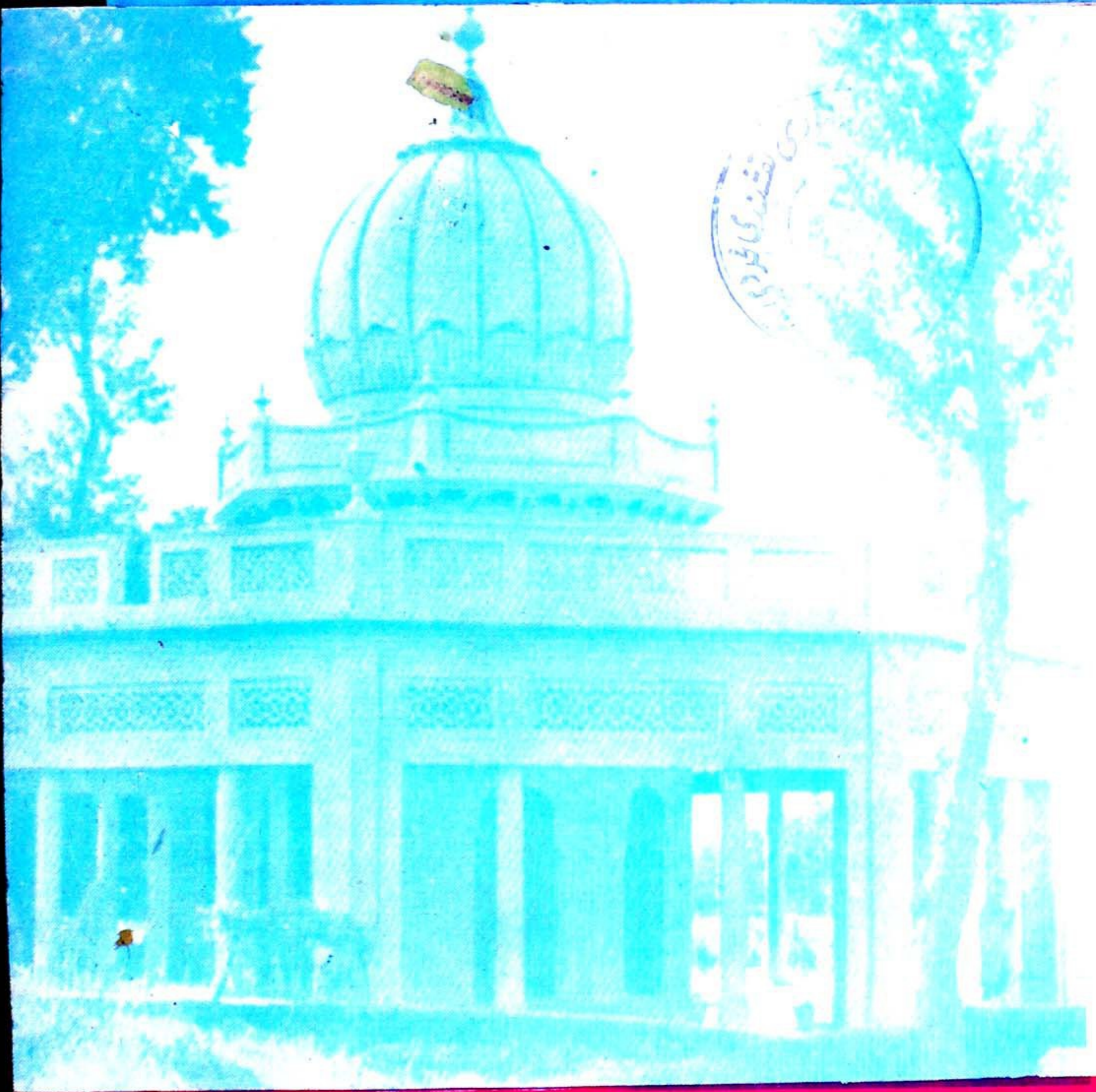
مقبول هر خاص و عام اهل اسلام است در ہند چند نبوت بخلعت طبع منع گردیده و از کثرت شایقین نسمة ازان  
 نماذہ و تعطشان زلالش عطش و ہیمان شان باز دیار رسیده درین ایام مہینت التیام ازین توجہات  
 مصد حسناات منظر فیوضات سرآمد سوداگران نامد افخر التجار روزگار مرجع صغیرہ کبیرہ مدوح برنا  
 و پیر ارجی غفران رب رحیم عالیجناب قاضی عبدالکریم مالک مطبع کریمی و فتح الکریم خلف اشرف الحاج  
 قاضی نور محمد صاحب مرحوم متوطن بلنیر بصیحة تام و تفتیح بالاکلام فی ۱۳۲۳ھ در مطبع  
 نامی کریمی واقع بمبئی بھایکلہ دلائل روہ قاضی بلذنگ ۱۱۰۸۸ بزبور  
 طبع مزین گشته شایع گردید کج اند شایقین با تکمین  
 بانقہ دل و جان بیایند و سریداری  
 نموده ساعی را بدعا خیر یاد فرمایند

**والتوفیقی**  
**ملائی**

طابع : عبدالرشید الملک پریس ۵ شارع فطریہ لاہور

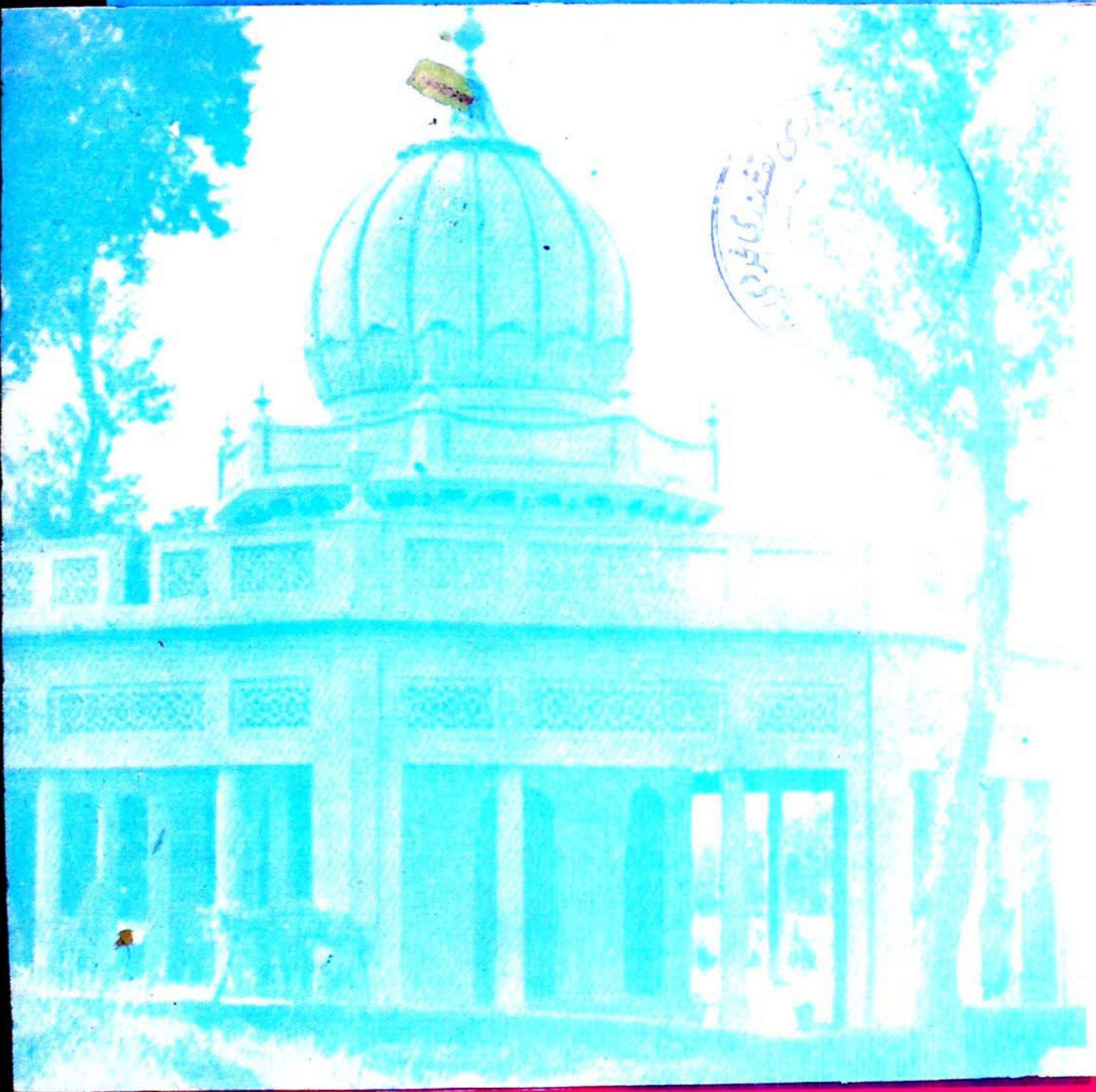






العارف الكبير الحضرة الاعلى شير محمد الشتر قبوري ابن الصالح عمر بن الدين ولد رحمه الله تعالى سنة  
 الهجرية اثنتين وثمانين بعد الالف والمائتين بقصبة شرق قبور من مضافات شيخو بورة بايع علي يد العارف  
 الوحيد الولي الكامل امير الدين بقصبة كوتلهما الشريف من مضافات شيخو بورة واجيز عن فضيلته بالاجازة  
 العامة والخلافة التامة في سلسلة النقشبندية فخرج سماء الترشيد والارشاد اهتدى عن ارشاده خلق كثير من  
 الشرق والغرب رحل رحمه الله الى دار الاخرة ثالث ربيع الاول سنة الهجرية سبع واربعين بعد الالف وثلثمائة  
 قد سجلت في احواله الشريفة كتب مفصلة اشهرها خزينة المعرفة وانقلاب الحقيقة وفي هذا المزار صريح اخيه العز  
 حضر ميان غلام الله المعروف ثاني لاثاني رحمه الله عليه الذي هو خليفة استفاض من فيضانه خلق كثير





العارف الكبير الحضرة الاعلى شير محمد الشرف قبورى ابن الصالح عمر بن الدين ولد رحمه الله تعالى سنة  
الهجرية اثنتين وثمانين بعد الالف والمائتين بقصبة شرق قبور من مضافات شيخو بورة بايع على يد العارف  
الوحيد الولى الكامل امير الدين بقصبة كوتاه الشرف من مضافات شيخو بورة واجيز عن فضيلته بالاجازة  
العامه والخلافة التامة في سلسلة النقشبندية فخرج سماء الرشيد والارشاد اهتدى عن ارشاده خلق كثير من  
الشرق والغرب رحل رحمه الله الى دار الاخرة ثالث ربيع الاول سنة الهجرية سبع واربعين بعد الالف وثلثمائة  
قد سجلت في احواله الشريفة كتب مفصلة اشهرها خزينة المعرفة وانقلاب الحقيقة وفي هذا المزار صريح اخيه العز  
حضرة ميان غلام الله المعروف ثانی لانی رحمه الله عليه الذي هو خليفته استفاض من فيضانه خلق كثير